



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

مجموعه آثار شهید سید علی حسینی علیه السلام

موسیقی

۶

شماره

ماهنامه



موسیقی در فرهنگ و تمدن اسلامی



آغاز اعانت

هر آرزوی خیر و نیکی را در راه خداوند بکنید



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۶

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	ماهنامه موعود ۶ - بهمن و اسفند ۱۳۷۶
۶	مشخصات کتاب
۶	نوزده سال گذشت
۷	سخنرانی آیت الله خامنه ای به مناسبت میلاد امام عصر علیه السلام
۱۷	دست دعا
۱۹	ارمغان مور
۲۶	آثار تربیتی انتظار
۳۷	گزارشی از برگزاری جشن میلاد «موعود»
۳۸	عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد
۴۴	فرج صالحان
۵۰	وقتی بیایی
۵۸	فجر صادق
۶۸	عقل و آخرالزمان
۷۶	پرسش شما، پاسخ موعود
۷۹	تکلیف عاشقان-۱
۸۰	هدایت به امر
۸۶	شفای بانو نیک صفت
۹۰	امام رضا (علیه السلام) ناخدای کشتی تشیع در میانه طوفان مرو
۱۰۳	مهدی موعود علیه السلام در گلشن رازشبهستری
۱۱۰	گفتگوی درباره مهدی (علیه السلام)
۱۱۸	رویکرد مسیحیت و غرب به مهدویت و معنویت-۳
۱۲۱	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۷۶

عنوان و نام پدیدآور: شماره ۶ - بهمن و اسفند ۱۳۷۶ / ماهنامه موعود

ناشر چاپی: ماهنامه موعود

مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و ماهنامه

ص: ۱

نوزده سال گذشت

اسماعیل شفیعی سروستانی به همین سرعت و شتاب، نوزده سال از حیات انقلاب اسلامی گذشت. سالهایی مملو از هیجان، شتاب، انتظار و امید. بی گمان کمتر دوره ای از تاریخ گذشته این سرزمین را می توان سراغ گرفت که تا این اندازه عجیب با حرکت عمومی باشد. تکاندن گرد و غبار سیصد، چهارصد ساله، حضور یکباره این امت در صحنه ای بزرگ از حیات اجتماعی، به همراه نگاهی دیگرگون به جهان و انگیزه ای برای ساختن عالمی نو بر جای ویرانه های جهانی مملو از بیداد و تباهی. این همه رویه اول سکه رایج این عصر از زندگی مردم ایران بود و رویه دوم، پیروی بود، از تمامیت خواست و آرزوی مردانی سلحشور از قبیله ایمان و رستگاری. تمنای مردی چون «امام خمینی» که تمامیت آرزویش فضایی فراخ و بی انتها را فراروی مردم ایران قرار داد و همین بلندای آرزو و خواستش موجب بروز بزرگی و عظمتی شد که چشم همه جهانیان را متوجه خود ساخت و این بزرگترین تجربه این ملت در طول تاریخ بود. «دیگرگون دیدن، دیگرگون ساختن و دیگرگون خواستن». بی گمان این عبارت را تنها و تنها درباره شیعیان پیرو ولایت و امامت می توان به کار گرفت. همانان که روحشان در قفس محدود جهان نمی ماند و تیررس نگاهشان جز برافراخته شدن بیرق زیبای جوانمردان خاندان

ص: ۱

امامت را نمی بیند. این همه خود نشان از تحولی بزرگ می دهد و طلایه دار واقعه ای است که چونان شهاب ثاقب همه پهنه گیتی را درمی نوردد و رسم مسلمان بودن و شیعه بودن را در همه اقصای عالم می گسترد. انقلاب اسلامی تنها طلایه دار این واقعه است، منزلی برای رفتن، مرحله ای که پشت سر نهاده می شود تا با ظهور و بروز آمادگی امکان نیل به منزل دیگر فراهم آید و بالاخره فرود در زیر سایه سار بیرق بزرگ «البیعه لله». «سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی بر همه امت ایران مبارک باد»

سخنرانی آیت الله خامنه ای به مناسبت میلاد امام عصر علیه السلام

عید بسیار بزرگ و مسعود میلاد حضرت خاتم الاوصیاء حضرت ولی عصر و صاحب الزمان، ارواحنا له الفداء و عجل الله تعالی له الفرج، را به شما برادران و خواهران عزیز که در اینجا تشریف دارید، بخصوص برادران و خواهرانی که از راههای دور تشریف آورده اند، و بالاخص به خانواده های معظم شهدا جانبازان و ایثارگران و همچنین به همه ملت ایران و به همه شیعیان عالم و به همه کسانی که در هر نقطه عالم، از ظلم و ستم حکومت های طاغوتی رنج می برند و امیدی می طلبند، تبریک عرض می کنم. یکی از مهمترین روزهای سال، همین روز نیمه شعبان است که هم مصادف با ولادت ذی جود مسعود حضرت بقیه الله، ارواحنا فدا، شده است، و هم شب و روز نیمه شعبان - با قطع نظر از ولادت این بزرگوار این شب و روز - از لیالی و ایام متبرک هستند. شب نیمه شعبان، شب بسیار متبرکی است، تالی تلو لیالی قدر، و وقت توجه و تذکر و

توسل به ذیل عنایات باری تعالی و طلب و درخواست است. اعمال و ادعیه ای هم دارد که اگر موفق شده اید و آنها را انجام داده اید، که ان شاء الله مشمول قبول پروردگار باشد؛ اگر کسانی هم غفلت کردند و توجه نداشتند، به یاد نگهدارند که همه سال، شب نیمه شعبان را مغتنم بشمارند. مساله ولادت حضرت مهدی، علیه الصلاه والسلام و عجل الله تعالی فرجه الشریف، از این جهت هم حائز اهمیت است که مساله انتظار و دوران موعود را که در مذهب ما، بلکه در دین مقدس اسلام ترسیم شده است - دوران موعود آخرالزمان، دوران مهدویت - ما به یاد بیاوریم، روی آن تکیه کنیم و بر روی آن مطالعه و دقت و بحثهای مفیدی انجام بگیرد. همه عقاید سازنده، مورد تهاجم دشمن قرار گرفته است؛ برادران و خواهران عزیز، این نکته بسیار مهمی است! توجه بفرمایید که ما امروز چقدر باید هوشیار باشیم! دشمنان سراغ مجموعه احکام و مقررات اسلام رفتند - هر عقیده، هر توصیه ای از شرع مقدس که در زندگی و سرنوشت آینده فرد و جماعت و امت اسلامی تاثیر مثبت و بارزی داشته است - به نحوی با آن کلنجار رفتند، تا اگر بتوانند، آن را از بین ببرند؛ اگر نتوانند، روی محتوایش کار کنند! خوب، ممکن است شما بگویید که مگر دشمن چه کاره است، چه طور دشمن می تواند عقاید اسلامی را کاری کند که از استفاده مردم خارج بشود؟ نه، این خطاست؛ دشمن می تواند، منتها نه در کوتاه مدت، بلکه در طول سالهای متمادی. گاهی دهها سال زحمت می کشند، برای این

که بتوانند یک نقطه درخشان را کور، یا کمرنگ کنند، یا نقطه تاریکی را به وجود بیاورند! سالهای متمادی می نشینند و پول خرج می کنند! یکی زحمت می کشد و تلاش می کند، ولی توفیق پیدا نمی کند؛ بعد از او کسان دیگری می آیند. روی عقاید دنیای اسلام، از این گونه کارها خیلی شده است. روی عقیده توحید، عقیده امامت، روی اخلاقیات اسلامی، معنای صبر، معنای توکل، معنای قناعت، کار کرده اند! همه اینها نقاط برجسته ای هستند که اگر مامسلمانها درست به حقیقت اینها توجه بکنیم، تبدیل به موتور حرکت دهنده جامعه اسلامی می شود؛ ولی وقتی روی آن کار کردند و آن را خراب و معنای آن را عوض کردند و در ذهنها به صورت دیگری جا انداختند، همین موتور محرک، به یک داروی مخدر و خواب آور تبدیل می شود. این گونه است! در مورد ماجرای اعتقاد به مهدی موعود، علیه السلام یعنی این که در آخرالزمان از خاندان پیامبر، شخصی ظهور می کند که دنیاراز عدل، از دادگستری و از نیکی پر می کند، تبعیضها، ظلمها، سوءاستفاده ها و فاصله های طبقاتی را از بین می برد نیز خیلی کار کرده اند. این عقیده که همه مسلمانها هم به آن معتقدند، مخصوص شیعه نیست، البته در خصوصیات و جزئیاتش، بعضی فرق، حرفهای دیگری دارند، اما اصل این که چنین دورانی پیش خواهد آمد و یک نفر از خاندان پیامبر چنین حرکت عظیم الهی را انجام خواهد داد و «یملأ الله به الارض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا» بین مسلمانها متواتر است. همه، این را قبول دارند. خوب، این عقیده از آن عقاید بسیار کارگشاست که من حالا

مختصر عرض خواهم کرد. به دلیل همین که کارگشاست، دشمنها از یک طرف، و البته دوستان نادان، از روی نادانی و بر اثر بی توجهی، کاری می کنند که هیچ دشمن دانایی به آن خوبی نمی تواند ضربه بزند! حالا بحث ما در مورد دشمنان داناست؛ سراغ این عقیده آمدند. من سندی را دیدم که مربوط به دهها سال قبل، یعنی آن اوایی است که استعمار وارد شمال آفریقا شده بود؛ چون کشورهای شمال آفریقا، خیلی گرایش به اهل بیت دارند. حالا مذهبشان هر مذهبی از مذاهب اسلامی که هست؛ اما محب اهل بیت اند. این کشورهای «سودان» و «مغرب» و اینها عقیده به مهدویت در آن جاها خیلی پررنگ است. آن زمانی که استعمار وارد آن مناطق شد، که ورود استعمار به آن مناطق در قرن گذشته است یکی از چیزهایی که مزاحم استعمار بود، عقیده به مهدویت بود! بنده سندی را دیدم که آن بزرگان استعمار و فرماندهان استعماری توصیه می کنند که ما باید کاری بکنیم که این عقیده به مهدویت، بتدریج از بین مردم زایل بشود! آن روز استعمارگرهای فرانسوی و استعمارگرهای انگلیسی در بعض جاهای آن مناطق بودند - فرقی نمی کند که استعمار از کجا باشد - استعمارگرهای خارجی، قضاوتشان این بود که تا وقتی عقیده به مهدویت در بین این مردم رایج است، ما نمی توانیم اینها را درست در اختیار بگیریم! ببینید عقیده به مهدویت چقدر مهم است! چقدر خطا می کنند کسانی که به اسم روشنفکری و به اسم تجددطلبی می آیند و عقاید اسلامی را بدون مطالعه، بدون اطلاع، بدون اینکه بدانند دارند چکار می کنند، مورد تردید و

تشکیک و اینها قرار می دهند! اینها همان کاری را که دشمن می خواهد، انجام می دهد. عقاید اسلامی این گونه است. خوب، حالا چرا؟ چند خصوصیت در این عقیده مهدویت هست، که این خصوصیات برای هر ملتی، در حکم خون در کالبد و در حکم روح در جسم است. یکی، امید است. گاهی اوقات دستهای قلدر و قدرتمند، ملتهای ضعیف را به جایی می رساند که امیدشان را از دست می دهند. وقتی امید را از دست دادند، دیگر هیچ اقدام نمی کنند؛ می گویند چه فایده ای دارد؟ ما که دیگر کار از کارمان گذشته است؛ با چه کسی دریفتیم؟ چه اقدامی بکنیم؟ برای چه تلاش بکنیم؟ ما که دیگر نمی توانیم! این، روح ناامیدی است. استعمار این را می خواهد. امروز استکبار جهانی مایل است که ملتهای مسلمان و از جمله ملت عزیز ایران، دچار این حالت بشوند - روح ناامیدی - ای آقا! دیگر نمی شود کاری کرد، دیگر فایده ای ندارد! می خواهند این را بزور به مردم تزریق کنند. ماها که در جریان خبرهای تبلیغاتی و زهر آگین دشمنان قرار داریم، بعیان می بینیم که اغلب این خبرهایی که تنظیم می کنند، برای مایوس کردن مردم است. مردم را از اقتصاد و از فرهنگ مایوس کنند، متدینین را از گسترش دین مایوس کنند، آزادی طلبها و علاقه مندان به مسایل فرهنگی و مسایل سیاسی را از امکان کار سیاسی، یا کار فرهنگی مایوس کنند، آینده را در نظر افرادی که چشم به آینده دوخته اند، تیره و تار جلوه بدهند! برای چی؟ برای این که این مجموعه انسانی که دارد با

امید کار می کند، این جوشش و این امید را از او بگیرند، آن را به یک موجود مرده، یا شبیه مرده تبدیل بکنند، تا بتوانند هر کاری که مایل اند، انجام بدهند! با یک ملت زنده که نمی توانند هر کاری که بخواهند، انجام دهند! یک جسم بیهوش مدهوش بی حسی که آنجا افتاده است، هر کس هرچه دلش خواست، می تواند به او تزریق کند، با او هر کاری که می تواند بکند! اما با یک موجود سر حال زنده باهوش متحرک فعال که نمی توانند هر کاری را انجام بدهد! یک ملت هم همین طور است. با ملت مسلمان و انقلابی ایران، مردمی که دارند در سایه جمهوری اسلامی زندگی می کنند، نمی توانند هر کاری را انجام بدهند. ملتی است بیدار، زنده، متوجه، و قدر خودش را می داند، قدرت و عزت خودش را می داند، با دنیا آنطور که شایسته خود اوست، رفتار می کند، نتیجه را هم دارید می بینید. اگر ملتی برای خودش تحرکی نداشت، ارزشی و آینده ای برای خودش قایل نبود، دشمنان می توانند بیایند و برای او نقشه بکشند، به او توصیه بکنند، به جای او تصمیم بگیرند و عمل بکنند! بدون هیچ مانعی این کارها را می توانند انجام بدهند. این ناشی از عدم تحرک است. عدم تحرک، ناشی از عدم امید است! لذا سعی می کنند مردم را ناامید کنند! شما بدانید، امروز هر نفسی، هر حنجره ای که برای ناامید کردن مردم بدمد، بدانید که این حنجره در اختیار دشمن است! چه خودش بداند، چه خودش نداند! هر قلمی که کلمه ای را در

جهت ناامید و مایوس کردن مردم روی کاغذ بیاورد، این قلم متعلق به دشمن است، چه صاحب این قلم بدانند، چه ندانند! دشمن از او استفاده می کند. آن وقت اعتقاد به مهدویت، به وجود مقدس مهدی موعود، ارواحنا فداء، امید را در دلها زنده می کند. هیچ وقت انسانی که معتقد به این اصل است، ناامید نمی شود. چرا؟ چون می داند یک پایان روشن حتمی وجود دارد، برو برگرد ندارد سعی می کند که خودش را به آن برساند. پس عقیده، این است. البته وقتی نتوانستند این عقیده را از مردم بگیرند، سعی می کنند آن را در ذهنهای مردم خراب کنند. خراب کردن این عقیده چگونه است؟ به این صورت است که بگویند خب آقا می آید همه کارها را درست می کند! این، خراب کردن عقیده است. این، تبدیل کردن موتور محرکی به یک چوب لای چرخ است، تبدیل کردن یک داروی مقوی، به یک داروی مخدر و خواب آور است. خود آقا می آید انجام می دهد، یعنی چه؟ امروز تکلیف شما چیست؟ شما امروز باید چه بکنی؟ شما باید زمینه را آماده کنی، تا آن بزرگوار بتواند بیاید و در آن زمینه آماده، اقدام بکند. از صفر که نمی شود شروع کرد! جامعه ای می تواند پذیرای مهدی موعود، ارواحنا فداء، باشد که در او آمادگی و قابلیت باشد، و الا مثل انبیاء و اولیای طول تاریخ می شود. چه علتی داشت که بسیاری از انبیای بزرگ اولی العزم آمدند و نتوانستند دنیا را از بدیها پاک و پیراسته کنند؟ چرا؟ چون زمینه ها آماده نبود. چرا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب

،علیه الصلاه والسلام، در زمان خودش - با آن قدرت الهی، با آن علم متصل به معدن الهی، با آن نیروی اراده، با آن زیباییها و درخشندگیهایی که در شخصیت آن بزرگوار وجود داشت، با آن توصیه های پیامبر اکرم درباره او - در همین مدت کوتاه نتوانست ریشه بدی را بخشکاند؟ خود آن بزرگوار را از سر راه برداشتند! «قتل فی محراب عبادته لشدۀ عدله»؛ تاوان عدالت امیرالمؤمنین، جان امیرالمؤمنین بود که از دست رفت! چرا؟ چون زمینۀ، زمینۀ نامساعد بود؛ زمینۀ را نامساعد کرده بودند، زمینۀ را زمینۀ دنیاطلبی کرده بودند! آن کسانی که در مقابل امیرالمؤمنین صف آراییی کرده بودند - در اواخر حکومت این بزرگوار، یا در اواسط - کسانی بودند که زمینۀ های دینی آنها زمینۀ های مستحکم و ماده غلیظ متناسب دینی نبود. عدم آمادگی، این طور فاجعه به بار آورد! آن وقت اگر امام زمان، علیه السلام، در یک دنیای بدون آمادگی تشریف بیاورند، همان خواهد شد! باید آمادگی باشد. این آمادگی چگونه است؟ این، همانی است که شما نمونه هایی از آن را در جامعه خودتان مشاهده می کنید. امروز در ایران اسلامی چیزهایی از درخشندگیهای معنوی وجود دارد که در هیچ جای دنیا نیست. تا آنجایی که ما خبر و گزارش و اطلاع داریم؛ از قضایای دنیا بی خبر هم نیستیم. امروز در کجای دنیا جوانهایی پیدا می شوند که روی شهوات نفس و روی مادیگری پا بگذارند و سراغ معنویات بروند؟ البته گاهی یک جوان، دو جوان، یا یک آدم استثنایی گوشه ای هست، همه جای دنیا پیدا می شود، اما این که عدد

عظیمی از یک نسل، این طور باشند کجای دنیا هست؟ هیچ جا، اینجا هست! بعضی خیال می کردند که مخصوص دوران جنگ است، البته در دوران جنگ، زمینه های مناسب تری بود، برجستگی آن هم بیشتر بود، لیکن اینطور نیست، امروز هم هستند. امروز جوانهای خوب، جوانهای مؤمن، حزب الهی، با گذشت از شهوات نفسانی و انسانی که دارای گذشت از پول و کسب ثروت و درآمد باشند، زیاد هستند، در حالی که البته عده ای هم به دنبال این چیزها می روند و فضا را خراب می کنند! عده ای با بلند نظری، با تقوا و با بی اعتنایی به این زخارف، حرکت می کنند. اینها مخصوص این کشور است. پس می شود قدم به قدم به سمت صلاح پیش رفت. زنها هم همین طور، شاید بشود گفت که مجموعه زنان کشور ما از همه جای دنیا بهترند. وقت کار که می رسد. کار سیاسی، کار فرهنگی و کار تشکیلاتی، جلو هستند، وقت جهاد که می رسد، فرزندان خودشان را به دست خودشان به جبهه می فرستند، وقت خانه داری و تربیت اولاد که می رسد، کدبانوهای خانه دارند! همه اینها در دنیا کمیاب است. اینها خیلی ارزش است، اینها تربیت اسلام است، اینها همه امیدبخش است. همینها موجب شده است که بحمدالله امروز دارید نتایج اینها را هم می بینید. البته ما همیشه این را گفته ایم. بارها تکرار کرده ایم، حالا خود ملت ایران، تدریجا دارند عزت سیاسی ما را در دنیا می بینند. ما همیشه می گفتیم که بحمدالله ملت ایران و به تبع ملت ایران، دولت ایران و مسؤولان کشور در سطح دنیا عزیزند.

بعضا در گوشه و کنار، پوزخندی می زدند که بله، مرتب از مردم خودتان، از کشور خودتان و از خودتان تعریف کنید! بفرمایید، امروز همه دارند این را می بینند، این کنفرانس را دیدید. قبل از کنفرانس هم قضایای دیگری بود، ملت ایران آنها را مشاهده کردند. بحمدالله این کشور، کشوری عزیز و مقتدر است، کشوری است که دشمنانش هم اعتراف می کنند که کشوری برجسته و ملتی بزرگ است و مسؤولانی با اخلاص، مؤمن، علاقه مند و تابع اسلام هستند. همه اینها از برکات است. پس می شود زمینه ها را فراهم کرد. وقتی یک چنین زمینه هایی ان شاءالله گسترش پیدا می کند، زمینه ظهور حضرت بقیه الله، ارواحنا له الفداء، نیز پیدا می آید و مساله مهدویت - آن آرزوی دیرین بشر و مسلمین - تحقق پیدا می کند. امیدواریم که ملت ایران مشمول توجهات آن بزرگوار باشند. ان شاءالله همه شما و همه ما، هم این توفیق را پیدا کنیم که روزی در رکاب آن بزرگوار باشیم، برای خدا تلاش و مجاهدت کنیم، در مقابل چشم آن بزرگوار، در راه خدا جانمان را از دست بدهیم و به فیض شهادت برسیم. بزرگترین شرف و افتخار است. هم تا قبل از ظهورشان، و هم در زمان غیبت. خدای متعال توفیق بدهد که ما سربازان آن بزرگوار، متوسل و متذکر آن بزرگوار باشیم. اگر شما از این طرف انس داشتید، از آن طرف هم جلب توجه، جلب تذکر و جلب لطف و محبت خواهد شد. امیدواریم ان شاءالله همه مشکلات، همه موانع، همه سختیها و رنجها، به برکت این ارتباط طرفینی، با فضل الهی

و با دست قدرت پروردگار از بین برود. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

دست دعا

امام صادق، علیه السلام: اللهم ارنی الطلعه الرشیده، و الغره الحمیده، و اکحل ناظری بنظره منی الیه، و عجل فرجه و سهل مخرجه، و اوسع منهجه، و اسلک بی محجه، و انفذ امره، و اشدد ازره، و اعمر اللهم به بلادک، و احی به عبادک، فانک قلت و قولک الحق: ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس، فاطهر اللهم ولیک و ابن بنت نبیک المسمی باسم رسولک، حتی لا یظفر بشیء من الباطل الامزقه، و یحق الحق و یحققه، و اجعله اللهم مفزعا لمظلوم عبادک و ناصرا لمن لا یجد له ناصرا غیرک و مجددا لما عطل من احکام کتابک، و مشیدا لما ورد من اعلام دینک، و سنن نبیک صلی الله علیه و آله، ...

مصباح الزائر، سیدبن طاووس، ص ۱۶۹ بار خدایا! آن جمال دلارا و آن روشن جبین ستوده را به من بنما. دیدگانم را با سرمه یک نظر به سوی او بیارا. در گشایش او شتاب کن و در آمدنش را آسان گردان. راه و روش او را وسعت بخش و مرا به طریق او هدایت نما. فرمانش را نافذ و پشت او را استوار دار. به دست او سرزمینهایت را آباد گردان و بندگان را زنده ساز، که خود فرمودی، و سخنان تو نیز حق است، که: «به سبب آنچه مردم انجام داده اند، فساد و تباهی خشکیها و دریاها را در بر گرفته است.» پس ای خدا! ولی خود و فرزند پیامبرت را، همو که همانم فرستاده توست، آشکار ساز! تا هر آنچه از

ص: ۱۲

باطل که بدان دست یابد نابود کند و حق را چنانکه باید برپا دارد و عملی سازد. خداوندا! او را پناهگاه بندگان ستمدیده ات و یاور کسانی که جز تو یآوری ندارند، قرار ده. آنچه از احکام کتابت تعطیل شده، به دست او تجدید کن و او را پشتیبان نشانه های دینت و سنت پیامبرت - که درود و سلام و خداوند بر او و خاندانش باد - قرار ده. امام رضا، علیه السلام: اللهم اذفع عن وليك و خليفتك و حجتك على خلقك ... اللهم اشعب به الصدع ، و ارتق به الفتق و امت به الجور، و اظهر به العدل، و زين بطول بقائه الارض، و ائده بالنصر و انصره بالرعب، و قو ناصريه، و اخذل خاذليه، و دمدم من نصب له، و دمر من غشه، و اقتل به جباره الكفر و عمدته و دعائمه ، و اقصم به رؤس الضلاله، و شارع البدع، و مميته السنه، و مقويه الباطل، و ذلل به الجبارين، و ابر به الكافرين و جميع الملحدين في مشارق الارض و مغاربها، و برها و بحرها و سهلها و جبلها، حتى لا تدع منهم ديارا، و لا تبقى لهم آثارا.

مصباح المتهدج، شيخ طوسی، ص ۳۶۶ بار خدایا! ولی و جانشین خود و حجت بر آفریدگانت را پشتیبان باش ... خداوندا! به وسیله او شکافها را برطرف ساز و گسیختگی ها را به هم پیوسته کن. ستمها و نابرابریها را با او بمیران و عدل و داد را آشکار ساز، زمین را با درازی مانند گاریش بیارای، او را با نصرت خویش حمایت کن و بایم [و هرآسی که در دل دشمنان می افکنی] پیروز ساز، هر کس او را یاری

می کند پیروز گردان و هر کس از یاری او دریغ می کند به حال خود واگذارد. هر کس که طرح دشمنی با او درافکند هلاک ساز و هر کس را که از در نیرنگ با او درآید نابود کن. سردمداران کفر و تکیه گاهها و استوانه های آن را به وسیله او به هلاکت رسان و گمراه کنندگان، بدعت گذران، محو کنندگان سنت و تقویت کنندگان باطل را درهم شکن. همه گردن کشان را به دست او خوار ساز و همه کافران و بی دینان را در هر جای زمین که هستند، در مشرق ها و مغرب ها، در خشکیها و دریاها، در جلگه ها و کوهستانها، برانداز تا آنجا که از آنها کسی باقی نماند و اثری برجای نماند.

ارمغان مور

به مناسبت میلاد خجسته امام رضا، (علیه السلام)

رجبعلی مظلومی - به کجا آمده ای و چه می خواهی؟ - قصد زیارت امام دارم و با صد امید خود را به اینجا کشانده ام. دانی ای عزیز! «زیارت» به معنی دیدار است، و شرط آن «زنده بودن یار». آری تو با این عقیده، آمده ای که امام خویش را زنده و در کار می دانی و شنوای گفتار و بینای کردار خویش می شناسی. و از اینروست که به محض ورود به درگاه او می گویی: «اشهد انک تشهد مقامی و تسمع کلامی و ترد سلامی، و انت حی عند ربک مرزوق» (۱) اینک خوش حالتی داری و نیکو ارادتی، آن بهتر که زیارت تو، با معرفتی توام باشد تا ثواب کامل گیری و بهره بیشتر یابی، پس سزاوار است که بدانی این

ص: ۱۴

۱- قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، زیارت امام رضا، علیه السلام.

امام کیست و مقام او چیست؟ نام این بزرگوار «علی» است، کنیه اش «ابوالحسن» و القابش «رضا، صابر، فاضل، رضی، وفی، قره عین المؤمنین (۱)، غیظ الملحدین (۲) است». پدرش موسی بن جعفر (الکاظم) و مادرش به یکی از نامهای «تکتم، نجمه، اروی، سکن، سمانه، ام البنین، خیزران، صقر، شقراء» موسوم بود و ام ولدی پاکدامن به شمار می رفت. (۳) همین مادر گرامی گوید که: چون حامله شدم؛ به هیچ وجه سنگینی در خود احساس نمی نمودم؛ و چون به خواب می رفتم، صدایی که پیایی خدا را می ستود از شکم خویش می شنیدم و می ترسیدم ولی به گاه بیداری، آن صدا خاموش می شد، تا آنگاه که فرزندم متولد گشت، دستها بر زمین نهاد و سر به سوی آسمان بالا برد و سخنی گفت که من نفهمیدم، تا پدرش (امام کاظم، علیه السلام) آمد و در گوشهائش «اذان و اقامه» گفت و کامش به «آب فرات» برداشت و فرمود: «این بقیه الله در زمین است و حجت الهی پس از من خواهد بود.» (۴) درباره روز تولد این فرزند اختلاف نظر است (۳، ۱۱ یا ۱۵ ذی القعدة؛ ۱۱ یا ۱۹ ربیع الثانی ۶؛ ۷ یا ۸ شوال؛ ۱۱ ذی الحجه) ولی مشهورتر از همه «۱۱ ذی القعدة» است. اما در مورد سال تولدش، تنها دو نظر وجود دارد: (۱۴۸ یا ۱۵۳ ق) و دومی بنا بر آنکه پنج سال پس از شهادت امام صادق، علیه السلام، است صحیح تر به نظر می رسد (۵) زیرا روایات بسیاری مؤید این است که آن حضرت آرزوی دیدار امام رضا، علیه السلام، را داشت. یکی از آن روایات

ص: ۱۵

-
- ۱- سحاب، ابوالقاسم، زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا، علیه السلام، ص ۶۶.
 - ۲- محدث قمی، منتهی الامام، ج ۲، ص ۱۷۱.
 - ۳- همان، ص ۱۷۲.
 - ۴- همان، ص ۱۷۳.
 - ۵- سحاب، ابوالقاسم، همان، ص ۷۳؛ محدث قمی، همان، ص ۱۷۱؛ عماد زاده، چهارده معصوم، ج ۲، ص ۴۱۹.

از این قرار است: «خدای بزرگ از صلب موسی، علیه السلام، فرزندی به وجود می آورد که دادرس و فریادرس این امت است و نور و فهم و حکم این ملت خواهد بود. او بهترین فرزند، و عالیترین نورسیدگان است. خداوند به واسطه او خونهای بسیار کسان را حفظ می کند؛ و نزاعها را به اصلاح می رساند، پراکندگیها را از میان می برد، و شکستگیها را التیام می دهد. به وسیله او برهنه ها را می پوشاند و بس گرسنه را سیر می سازد، وحشت زدگان را به خاطر وی آرامش می بخشد، و برکات را از آسمان فرود می آورد. بندگان، مطیع او شوند و او در همه حال، بهترین مردم باشد (در کودکی و جوانی و کهنسالی) و عشیره اش سروری یابند. سخن او حکمت است، و خاموشی او دانایی است، برای مردم هرچه را اختلاف نظر دارند بیان می کند.» (۱) حضرت رضا، علیه السلام، ۳۵ سال از حیات خویش را با پدر گذراند؛ و پس از آن ۲۰ سال تنها ماند، تا در ۵۵ سالگی (به سال ۲۰۳ ق) شهید گردید (روز آن را ۱۴ یا ۱۷ یا آخر ماه صفر، و یا ۲۳ ذی القعدة نوشته اند). (۲) امام، غالباً در مدینه به سر می برد و در میان مسلمین نفوذ علمی فراوان داشت و مقبولیت عامه پیدا کرد. این توجه عمومی به حضرتش و قیامهای پایایی علویان، مامون را در اندیشه انداخت که نیرنگی زده، ارتباطی برقرار سازد و امام را با خود همراه و همکار نشان دهد، شاید نگرانیها زایل شود. بنابراین پیامها فرستاد و نامه ها ارسال داشت، که حضرت

ص: ۱۶

-
- ۱- محدث قمی، همان، ص ۱۷۱.
 - ۲- مغنیه، احمد، زندگانی حضرت رضا و موسی الکاظم، علیهما السلام، ترجمه: غضبان، ص ۱۱۲؛ محدث قمی، همان، ص ۱۷۱؛ سبحان، ابوالقاسم، همان، ص ۴۱۹.

را به خراسان آورد و جمع شیعیان را پراکنده دارد، ولی آن بزرگوار را راضی نمی‌شد، اصرار در کار آمد و به اجبار و اکراه، آن حضرت را آماده سفر کردند. (۱) حرکت، آغاز شد، مسیر «کوفه و قم» که مرکز شیعیان بود، از طرف مامون ممنوع گردید و راه «بصره و اهواز و فارس» تعیین شد همه جا اجبار و اضطراب در کار بود. (۲) کاروانی سراپا عظمت ولی به باطن غمناک و متالم به راه افتاد. در هر قدم از کرامت اثرها می‌نهاد و از شرافت معنوی آیتها ظاهر می‌ساخت. در اهواز با آنکه امام رنجور شد و طیب را فرا خواند، اما خود به معالجت خویش پرداخت. (۳) در «آهوان سمنان» مامنی برای آهوان ترتیب ترتیب داد و «ضامن آهو» لقب یافت. در «نیشابور» جایی را پسندید که به «شاه پسند» معروف شد، و درخت بادامی غرس کرد که هر جزئی هزار ثمر می‌بخشید. در همان جا بود که حدیث «سلسله الذهب» را بیان فرمود و «۲۴۰۰۰ قلمدان» به نوشتن آن پرداخت. آری شهر نیشابور که ۳۰۰۰۰۰ محدث داشت به تعظیم آن عالم بی نظیر زمانه، اقدام کرد. در «قدمگاه» (محل قزوینی‌ها) به حمامی رفت، آب چشمه آن بیفزود. در «ده سرخ» به معجزه چشمه‌ای ظاهر ساخت که به نام «چشمه رضا» باقی ماند. در «سناباد» به خانه «حمیدبن قحطبه» رفت و جای دفن خود را با کشیدن خطی معلوم نمود و فرمود: «هذه تربتی و فیها ادفن و سیجعل الله هذا المكان مختلف شیعی و اهل محبتی و الله مایزورنی منهم زائر و لا یسلم

ص: ۱۷

-
- ۱- کشف الغمه، ص ۲۶۱ می‌نویسد: «عیسی بن یزید جلومهی» به دنیا آمد و فجایی مرتکب شد و ستم‌ها به بنی هاشم کرد و اموالشان را غارت نمود. ضمناً حضرت رضا، علیه السلام، را هم با کراه حرکت داده با رجاء بن ضحاک به مرو روانه کرد.
 - ۲- صحاب، ابوالقاسم، همان، ص ۲۶۱.
 - ۳- همان، صص ۳۱۵-۲۶۴.

علی منهم مسلم الا و جب له غفران الله و رحمته به شفاعتنا اهل البيت « این خاک من است و در آن دفن خواهم شد، و خداوند این جا را بزودی محل آمد و شد شیعه من و دوستدارانم قرار خواهد داد به خدا سوگند، از آنان هر که مرا زیارت کند، یا سلامی دهد، به شفاعت ما اهل بیت برایش آمرزش و حمت خدا مسلم خواهد گردید. در «مرو» به دستور مامون استقبالی شایان کردند و خود او نیز شرکت نمود. مامون، ابتدا، بظاهر خواست تا خلافت را به امام واگذار کند اما جوابی عالمانه شنید، لذا ولایتعهدی خود را پیشنهاد کرد، آن را هم نپذیرفت و فرمود: «بنا بر خبری که رسول خدا، صلی الله علیه و آله، داده است، من پیش از تو، مسموم و مظلوم از دنیا می روم، و بر من ملائکه آسمان و زمین گریه خواهند کرد، و در سرزمین غربت مدفون خواهم شد.» و لذا ولایت عهدی معنایی نخواهد داشت. اما اصرار مامون بدانجا رسید که صریحا گفت: «اگر نپذیری گردنت به تیغ خواهم زد.» (۱) امام با آنکه وی را هراسی جز از خدا نبود تکلیف شرعی خود دانست که بظاهر قبول کند، بدان امید که دین حق را پایداری بخشد و سنت رسول خدا، صلی الله علیه و آله، را احیا نماید. (۲) جشنی بزرگ برپا شد و سکه ها به نام امام زده گشت و نثارها گردید، و لباس سیاه عباسیان به سبز مبدل شد، ولی امام نگران بود که کار به کجا خواهد انجامید؟! با آنکه عصر امام، علیه السلام، دوره عظمت علمی اسلام بود و تا «اسپانیا» و «دیار

ص: ۱۸

۱- همان، صص ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۵.

۲- مغنیه، احمد، همان، ص ۱۷۹.

غرب « همه جا دانشگاهها برقراره و مناظرات و تحقیقات در کار بود، و پسر هفت ساله قرآن را حفظ داشت و یازده ساله در فقه و علم حدیث و نقل متبحر بود، مع ذلک، امام، علیه السلام، در راس همه قرار داشت و علمای بزرگ زمان را در مباحثه محکوم می ساخت. (۱) گفتگوی امام، علیه السلام، با رؤسای مذاهب مختلف: «جائلیق» (رئیس انصاری) و «راس جالوت» (رئیس یهود) و «هریذ» (بزرگ زرتشتیان) و «عمران صابی» (رئیس صابئین) و «نسطاس رومی» (طیب) و «یحیی بن ضحاک» (متکلم) و «ابن قره مسیحی» و سایرین معروف است و پاسخها که به دانشمندان عراق و خراسان و به خود مامون داده، مشهور است، و خود کتابی مستقل را ترتیب می دهد. (۲) کتاب «طب الرضا» که جزء جزء آن، امروز هم به تصدیق محققان رسیده و حاشیه ها بر آن نوشته اند، سند دیگری بر عظمت علمی امام است. در روضه نبوی (مدینه) علما، بسیار گرد می آمدند. پاسخ مردم را می دادند، هر جا در می ماندند، جملگی به امام، علیه السلام، احاله می کردند، پدرش، او را «عالم آل محمد» نامیده بود. (۳) امام، به زبان بیگانگان نیز سخن می گفت، از پیشامدهای آسمانی خیر می داد، اولین ساعت را طبق دستور او ساختند. (۴) نسبت به کارگران عاطفه ای شدید داشت، در سر سفره غذا همه خادمان را گرد خود می نشاند و با آنان صرف طعام می کرد، و تا خدمتکاری از خوردن فارغ نمی شد، او را صدا نمی زد، امام قبل از آنکه دست به سفره دراز کند، از بهترین

ص: ۱۹

۱- سحاب، ابوالقاسم، همان، صص ۶۳-۶۵؛ عمادزاده، همان، ص ۴۵۳.

۲- گیلانی، شمس، ترجمه «مکالمات حضرت با ملل و مذاهب مختلف»؛ سحاب، ابوالقاسم، همان، ج ۲؛ محدث قمی، همان، ص ۱۹۵؛ مغنیه، احمد، همان، صص ۱۲۱ به بعد.

۳- محدث قمی، همان، صص ۱۷۳-۱۷۴؛ مغنیه، احمد، همان، صص ۱۲۱-۱۲۲؛ سحاب، ابوالقاسم، همان، صص ۷۷-۷۵، ۱۱۵.

۴- سحاب، ابوالقاسم، همان، صص ۸۹-۸۸.

جای هر غذا، مقداری در ظرفی جمع کرده برای فقرا می نهاد و آنگاه به خوردن می پرداخت. «انعام» او به افراد، و رفع نیازمندیهای اشخاص بیش از حد شمار و گفتار است تا آنکه تمام مال خود را هم یکبار به محتاجان بخشید. «کرامتش» چندانکه، «محمد بن جعفر» را از مرگ نجات بخشید و «محمد بن حفص» و جماعتی را از تشنگی در بیابان رهانید. «تواضعش» بین که با وجود ولیعهد مملکت بودن، پشت مردی را در حمام کیسه کشید. «علو طبعش» آنکه، «اخرس» فحاش را باز مانع قتل شد. از تقوی و حسن خلق و حلم او، و کارهای خیرش که هیچ سخن نتوان گفت. و «عدلش» برتر از آن بود. نه تنها آدمیان، بلکه گنجشک و آهو هم به دادخواهی نزد امام می آمدند و امان می یافتند. (۱) او نسبت به کهتران و نیکان / آقایان داشت و مهربانیها می کرد اما درباریان را (نظیر فضل بن سهل) ساعتها در آستانه در به پا می داشت و سر خود بلند نمی کرد سپس، با کلمه ای آمرانه رد می نمود. و نظیر «زید بن موسی» را که آلوده بود منسوب خود نمی شمرد. (۲) شعرا (از قبیل ابونواس و ابن الحجاج و دعبل) در مدح امام اشعاری نغز سرودند (۳) و امام نیز شعر، نیکو می سرود. (۴) مامون را عظمت تازه ای که امام در خراسان پیدا کرد بیمناک ساخت و چون مردم غرب نیز علیه او آغاز اعتراض نمودند (۵) لذا تصمیم به قتل امام گرفت ... یک بار سی غلام شمشیرزن را شبانه بر آن حضرت مامور کرد، اما شمشیرها کارگر

ص: ۲۰

-
- ۱- محدث قمی، همان، ص ۱۸۵.
 - ۲- مغنیه، احمد، همان، صص ۱۸۰، ۱۵۰.
 - ۳- سحاب، ابوالقاسم، همان، ص ۳۱۰.
 - ۴- نمونه شعر امام به نقل از کتب اهل سنت / محدث قمی، همان، ص ۱۸۸ / عمادزاده، همان، ص ۴۵۲ / مغنیه، احمد، همان، صص ۱۷۴-۱۷۲.
 - ۵- سحاب، ابوالقاسم، همان، ص ۳۲۱.

نیفتاد. (۱) و بار دیگر خود مامون امام را به خوردن آن انار، (۲) یا انگور زهرآلود مجبور کرد. گرچه آن حضرت خودداری نمود اما مامون گفت: «ناچار باید میل کنید» آری، کار از کار گذشت. (۳) خدمتکار خاص (ابوالصلت هروی) دید که امام عبا را بر سر انداخته از قصر مامون خارج شد. دانست که زمان فراق فرا رسید. جنازه امام را بظاهر تجلیلی بی نظیر کردند و در همانجا که خود آن حضرت معرفی کرده بود و قبر ظاهر شد، دفن نمودند و آنگاه گور از خاک پر گشت و برآمد و صدها معجزه در همین صحنه برای ناظران نمودار شد. (۴) امروز هم، آستانش زیاد، دردها را شفا می بخشد و حاجتها روا می کند. توسل به او، در همه جا مایه سلامتی و بقاست و درخواست از او، مایه رفع هر فتنه و بلا. غلامش ابوالصلت را مامون یک سال در زندان زجر داد که شاید اسرار امام را فاش سازد ولی اظهار نکرد (۵) تا از درد به تنگ آمد و روزی گفت: «یا جواد الائمه! به داد من برس که طاقتم طاق شد.» ناگهان، امام بر او ظاهر شد، ابوالصلت شکوه کرد که «چرا دیر آمدید؟». فرمود: «کی مرا دعوت کردی که اجابت ننمودم؟؟». آری بخواه و به من اخلاص درخواست نمایم؛ آنگاه اگر به مقصودت نرسیدی گله کن. همان بهتر که عجز خود را در وصف امام با بیتی از ابونواس اعلام کنم که گفت: قلت لاستطیع مدح امام کان جبریل خادما لاییه (۶)

آثار تربیتی انتظار

گفتگوی باحائری شیرازی موعود: با سپاس از اینکه اجازه فرمودید خدمتتان برسیم و از محضرتان استفاده بکنیم. موضوع اصلی بحث مساله آثار

ص: ۲۱

-
- ۱- محدث قمی، همان، ص ۱۸۰.
 - ۲- همان، ص ۲۰۵.
 - ۳- برخی درباره اینکه مامون به قتل امام اقدام کرد شبهه می کنند، خوب است به مضمون شعر ابونواس که معاصر امام بوده و مرثیه ای سروده است توجه کنند. مغنیه، احمد، همان، ص ۱۷۱، سحاب، ابوالقاسم، همان، ص ۳۰۴.
 - ۴- محدث قمی، همان، ص ۲۰۷.
 - ۵- همان، ص ۲۰۵.
 - ۶- سحاب، ابوالقاسم، همان، ص ۳۱۰، ۱۷۳؛ محدث قمی، همان، ص ۲۱۰.

تربیتی انتظار است. اما در مورد مفهوم انتظار فرج و اینکه چه اراده ای از این مفهوم می شود، دیدگاههای متفاوتی هست، هم در گذشته و هم در حال حاضر. هر کس با دیدگاهی با مساله انتظار فرج برخورد کرده است و مفهومی خاص از انتظار فرج ارائه داده است و بر اساس همین مفهوم هم مشی اجتماعیش را شکل داده است. با توجه به اهمیت مساله و اینکه هر مفهومی که ما از انتظار فرج اراده بکنیم، در عمل اجتماعیمان تاثیر می گذارد، به عنوان اولین سؤال بفرمائید که اصلا مفهوم انتظار فرج از نظر شما چیست و حضرت عالی دیدگاههای مختلفی را که در این زمینه هست چگونه ارزیابی می کنید؟ آیت الله محی الدین حائری شیرازی: بسم الله الرحمن الرحیم، هر مطلب مفید و مثبتی قابل تحریف است، می شود با اندک تصرفی، اندک دخالتی مطلب را از مسیر خودش منحرف کرد، شیطان کارش همین است که یک مطلب اصیل را وارونه کند، دین برای یک امری است، شیطان از دین چیز دیگری می سازد. این همه کسانی که انسانهای بسیاری را منحرف کرده اند، یعنی دین جعل کرده اند، حقیقت دین را مسخ کردند، شد یک چیزی که شیطان پسند باشد، انتظار هم از این قبیله مستثنی نیست، شیاطین بهترین کارشان برای خودشان همین هست که انتظار را از معنی اصلی خودش دور کنند، معنی انحرافی برایش درست کنند، پس معنی اصیل انتظار را ببینیم چیست تا معنی انحرافیش مشخص بشود. معنی اصیل انتظار این است که انسان در خودش زمینه آمادگی برای اطاعت و پیوستن به آن حضرت را پیدا بکند و همچنین زمینه را برای آن حضرت آماده کند. یعنی هم خودش آماده باشد برای پیوستن به آن حضرت، هم برای آن حضرت زمینه سازی بکند. بعضی ها

یک بعد انتظار را گرفته اند و آن اینکه می گویند آن حضرت تا نیاید امور اصلاح نمی شود اما اینکه آیا لازم است که ما کاری کنیم تا برای آن حضرت زمینه هموارتر بشود، این را می گویند به ما مربوط نیست، این برداشت غلطی از انتظار است، این یاس است، این انتظار نیست. می گویند از دست ما کاری ساخته نیست. صاحبش می آید خودش امور را اصلاح می کند، خیر از دست شما کاری ساخته است، بعضی جایگاه تقدیر را و جایگاه مقدرات را نشناخته اند، جایگاه تقدیر و مقدرات این نیست که از انسانها سلب اختیار کنند، سلب قدرت کنند، تقدیر جای خودش را دارد، قدرت و اختیار انسان هم جای خودش را دارد و به دلیلی که انسان مختار است و خدا امانت قدرت را به انسان داده است، این زمینه انتظار فراهم می شود. چرا؟ چون آن روزی که آن حضرت می آید اینطور نیست که ایشان از انسانها، سلب قدرت می کند و انسانها را به راهی که می رود مجبور می کند، اگر بنا بر چنین کاری بود نیاز به انتظار نبود، در همان سال وقتی که ایشان چهار ساله بودند، نه، وقتی که ایشان ده یازده ساله بودند یا پانزده ساله بودند یا بیست ساله بودند اگر بنا بر اکراه بود خوب همان موقع اقدام می شد نیاز نبود که این همه زمان بگذرد و قرآن مکررا می فرماید: «انلزمکموها و انتم لها کارهون (۱) فیض الاسلام، نهج البلاغه، ص ۵۰۷، خطبه ۱۵۹. (۲)»

با اینکه شما بدتان می آید و کراهت دارید، شما را به قضیه ملزم بکنیم؟ یا می فرماید: «انما انت مذکر لست علیکم بمصیطر» (۳) «لست علیهم بوکیل (۴) سوره اسراء (۵)، آیه ۸. (۶) پس این مجموعه ها نشان می دهد که آن حضرت در انتظار مساعد شدن

ص: ۲۳

۱- سوره هود

۲-، آیه ۲۸.

۳- سوره غاشیه (۸۸)، آیات ۲۲-۲۱.

۴- سوره انعام

۵- سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۷.

۶-، آیه ۶۶.

شرایط و اذن پروردگار جل و اعلی است، پروردگار متعال هم برنامه اش این نبوده است که مردم عوض نشوند او عوض کند، چه ظهور، چه غیبت، جزء این آیه هستند: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم (۱)سوره قصص (۲۸)، آیه ۲۷. (۲) آن روزی که غیبت صورت گرفت، باز باعش مردم شدند، مردم یک کاری کردند که نعمت از شان سلب شد و آن روزی که حضور پیدا بشود قبلش مردم عوض شده اند، «ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمه انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم (۳) یا می گوید: «ان عدتم عدنا» (۶) اگر شما برگردید ما برمی گردیم، گاهی هم در توبه راباز می کند و خدا لطفی می کند در آنجاو می گوید: «تاب علیهم لیتوبوا» (۴)همان سوره، آیه ۲۴. (۵) ملاحظه وضعیتشان و ضعفشان را کرده است، نظری کرده است، اجازه داده است که دلشان بشکند و توبه کنند، آن هم جایگاه خودش را دارد. پس اصل غیبت که شروع شد از ناشکری شروع شد، کاری با امام یازدهم کردند شیعیان که با هیچ کدام از امامان نکردند، یک نامه ای به ایشان نوشتند که پولهایی را که ما خدمتتان فرستادیم شما بیلاننش را به ما بگویید در «تحف العقول حضرت پاسخشان را اینطوری دادند که اگر این امامت امر مستمری است چرا این سؤال از یکی از پدران من نشد، چرا آنها متهم به این معنا نشدند؟ بعد از آن حضرت پذیرفت و دستور فرمود پرده سیاهی در اتاق ایشان آویختند، مردم می آمدند از پشت پرده سؤال می کردند و می رفتند. این هم پرده غیبت است. این حرکت است، چون خدای تعالی می توانست آسمانها و زمین رادر یک لحظه خلق کند اما آنها را شش روزه آفرید، در

ص: ۲۴

۱- سوره رعد

۲-، آیه ۱۱.

۳- سوره انفال، آیه ۵۳.

۴- سوره توبه

۵-، آیه ۱۱۸.

روایت داریم که ای برای «اناته است»، «تانی است»، خداوند «تدرج را دوست دارد، این متین تر است. پس اول غیبت کبری است با نواب لای علی التعمین [غیرمعینی]، که حضرت دیگر تعیین نمی کنند، قلوب مردم به سمتی برود و آمادگیشان و ساخته شدنشان برای ظهور، معنای انتظار این است که هم خودش را فرد آماده کند برای پیوستن به آن حضرت، و هم دیگران را برای این کار تشویق کند و برای این کار تمهید مقدمات کند. در یک مصداق کوچک می شود اینطوری مثال زد، امام راحل، قدس سره، در نجف بود و مردم آرزو داشتند بیاید ایران، همکاری با او می کردند با اینکه در بینشان نبود، نوارش را تکثیر می کردند، صحبتش را اشاعه می کردند، ذکر خیر او می کردند، اطلاعیه به نفعش می دادند، کار برایش می کردند، تا امام رفتند به پاریس. باز هم مردم در اینجا تظاهرات می کردند، راهپیمایی می کردند، آن اندازه تلاش کردند، کار کردند، تا حکومت شاه را فلج کردند، تا امام آمد و حکومت هم نتوانست کاری بکند، این نقش مردم بود. آمدن امام بر اساس کار و حرکت و تلاش مردم است، از مردم حرکت، از خدا برکت، نتیجه اش این شد که آمد. ظهور هم مثل همین است، در قبل از ظهور هم باید، اینهایی که دوستان آن حضرت هستند، آنچنان کار کنند که دشمنان آن حضرت فلج بشوند. آنچنان تبلیغ کنند، ترویج کنند، نام ببرند که اسم آن حضرت، انتظار آن حضرت، آمدن آن حضرت، یک امر شایع و رایجی بشود. این می شود انتظار حقیقی. بعضی ها می گویند ما چکار داریم که می آید ما خودمان اصلاح می کنیم، این غلط است، این عینا مثل قضیه دعاست، فرد می گوید من

در مساله روزی باید کار کنم، دعا یعنی چه، یکی دیگر می گوید، دعا می کنم، کار یعنی چه؟ اما دستور این است که انسان کار نکند، دعا هم نکند، اگر دعا نکند و کار نکند، روایت داریم چند دسته دعایشان مستجاب نیست، یکیش این است که کسی در خانه بنشیند و بگوید «اللهم ارزقنی می گوید خداوند متعال به تو دست داده است، پا داده است، اینها وسایل روزی است، صلاح دانستم می دهم، می روی بیرون ممکن است صلاح ندانم و ندهم. تو معذوری، در مساله انتظار تلاشمان را باید بکنیم، دعا هم باید بکنیم، دعای برای تعجیل ظهور و تلاش برای آن. خداوند متعال نمونه دعای مستجاب را اینجوری می گوید، موسی علیه السلام، وقتی رسید به چاه دید که عده ای در اطراف چاه جمع شده و می خواهند به گوسفندانشان می خواهند آب بدهند، دو زن هم در آنجا ایستاده اند و منتظرند. آمد پیش آنها و گفت شماء چه چیزتان است؟ «قال ما خطبکما قالتا لا نسقی حتی یصدر الرعاء» (۱) گفتند: جلوی چشم این چوپانها آب نمی دهیم، تا اینها بروند «فسقی لهما» رحم کرد به اینها و برایشان آب کشید، «ثم تولى الى الظل (۹) در آفتاب نایستاد و دعا کند، می خواست در حال خودش باشد. از این جهت رفت توی سایه، «فقال رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر» (۲) کارش را کرد، بعد دعایش را هم کرد، ما داریم در روایت «ارحم ترحم رحم کرد به آنها خدا هم به او رحم کرد. تلاش کرد در حد خودش برای دیگران، اما فرج شد برای خودش، از این جهت می گویند دعا کنید برای فرج ما که فرج می شود برای خودتان، موسی ، علیه السلام، آب کشید برای دختران

ص: ۲۶

۱- سوره قصص (۲۸)، آیه ۲۳.

۲- همان آیه.

شعیب اما فرج شد برای خودش، در آن وقتی که درخواست می کرد «لما انزلت الی من خیر فقیر» ما نمی دانیم چه خیری می خواهد، علی، علیه السلام، می داند، می فرماید: «والله ما ساله الا خبزا یا کله (۱۱) منظور موسی از خبز یک تکه نان بود، یک کف دست نان، از بس علف خورده بود «لانه کان یا کل بقله الارض و لقد کانت خضره البقل تری من شفیف صفاق بطنه (۱) از زیر وست شکمش سبزی علف پیدا بود، پیدا است که همه چربی بدنش آب شده بود در این مدت، این خیلی حرف است که علی، علیه السلام، می فرماید: سبزی علف از زیر پوست شکمش پیدا بود، موسی علیه السلام چقدر پوستهایش نازک شده بود و چقدر هم علف خورده بود، اما با این همه علف خوردن به کسی نگفت یک تکه نان به من بده، مناعت طبع موسی را نشان می دهد. خوب گاهی انسان از خدا یک پاره نان می خواهد، او به اندازه حاجتش می خواهد خدا به اندازه کرمش به او می دهد. خدا برای او مساله زن را حل کرد، مساله اشتغال را حل کرد، مساله مسکن را حل کرد، الان مساله جوانان ما و احتیاجات عمده جوانان ما این چهار تاست، شغلی، خانه ای، همسری، بعد هم برای ادامه تحصیل کنکور بدهند و وارد دانشگاه بشوند، خداوند متعال همه اینها را برای موسی علیه السلام فراهم کرد. اول گفت: «انی ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین (۱۳) همه می روند سراغ فردی که او پیشنهاد کند به پدرزن، پدرزن پیشنهاد می کند به داماد، یکی از این دو تا دختر را می خواهم به تو بدهم، این از زنتش، «علی ان تاجرنی ثمانی حجج (۲) هشت سال برایم کار کنی، این هم از شغلش، الان که می خواهد دست توی این سفره بکند بر اساس قرارداد است، میهمان نیست، تصدقی و اعانت و اینها نیست، از همین امشب غذایی که می خواهد بخورد بر اساس این است که می خواهد کار بکند، از حالا جزء قرارداد است. چون اجیر اینهاست باید به اجیر مسکنش را هم بدهند، چون کار می کند، در مقابل کار مسکن می گیرد و زن می گیرد و قوت و غذا و بالاتر از هر سه اینها دانشگاه است، چه استاد دانشگاهی بهتر از شعیب و دانشگاهی بهتر از تربیت پیغمبر، شما دانشگاه تربیت معلم یا تربیت مهندس دارید اما اینجا دانشگاه تربیت پیغمبر است، خوب او یک تکه نان خواست، اینطوری بهش دادند، خدا به ما می آموزد عمل کنید، دعا هم کنید، در انتظار هم، هم عمل، هم دعا، هر کس بگوید من تلاش می کنم برای آن حضرت، دعا نمی کنم، اشتباه می کند. هر کس بگوید من دعا می کنم، کاری از دست ما ساخته نیست، ما فقط نشسته ایم. پس آنها انتظار افراطی و تفریطی و این هم حد وسط، حد اعتدال، این نوع انتظار، اثر تربیتی اش این است که من می گویم. من برای اصلاح عالم، هر کاری را مقدورم شد می کنم، هر چه را که نتوانستم او می آید تکمیلش می کند، ما می خواهیم این عالم را بسازیم، هر اندازه اش را که بتوانم می کنم، او می آید تکمیل می کند، من وقتی که بدانم که این کار من دیگر کسی دنبالش را نمی آورد، انگیزه کار کردن از من گرفته می شود، وقتی که من می دانم بالاخره دیگران می آیند و این امور درست می شود، من هیچ نگران نیستم، چقدر از کار را می کنم، طلبه تربیت می کنم که برود انصار ایشان بشود. چون می دانم که آقا بعد از اینها استفاده می کند. هیچ نگرانی نیست، خستگی، افسردگی حاصل نمی کند، اثر دیگرش این است که انسان در حین انتظار این حکومتهایی که هست قبول ندارد می گوید اینها طاغوتند، الا یک حکومت انتظار که اهل انتظار باشد، آن حکومت را قبول دارد. بیعت با اینها نمی کند چون منتظر است که با آقا بیعت کند، ببینید کسی که منتظر است از آن سفره بخورد، از این سفره نمی خورد، می گوید سفره ما بعد از این هست. خودش را از این وضعیت سیر نمی کند، حالش، حالت مسافر می شود، آن حال منتظر است، حال منتظر یک حال قائم است نه یک حال قائم، ببینید شما نشسته باشید بخواید از این طرف اتاق نشسته بروید آن طرف اتاق، چقدر طول می کشد و چقدر زحمت دارد، اما اگر برخیزید چقدر راحت می توانید کار کنید. توان انسان را انتظار بالا می برد، ببینید بعضی می پرسند مثلا چه کار می کند؟ «جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاما للناس (۳) این کعبه را اینطوری نگاهش نکن. هر که به این کعبه معتقد باشد از جایش برمی خیزد، می گوید دیگران دل به دنیا بسته اند،

نشسته اند سر سفره دنیا همین را کرده اند خانه و مسکن، این بیت الله انسان را از خاک بلند می کند، انسان را سراپا بلند می کند، انتظار هم همین طور است، انتظار انسان را سراپا می کند، روحیه به انسان می دهد، یک اثر دیگر انتظار این است که به انسان سنجیت می دهد با آنها، چون به خودش می گوید من منتظر آنها هستم اما اگر آنها آمدند و گفتند ما تو را قبول نداریم، چه کار کنم؟ قرآن را مشاهده می کند که طالوت گفت که «ان الله مبتلیکم بنهر فمن شرب منه فلیس منی و من لم یطعمه فانه منی الا من اغترف غرفة بیده . (۴) خوب می گوید آقا امام زمان علیه السلام هم که قیام می کند

ص: ۲۷

۱- همان جا.

۲- همان آیه.

۳- سوره مائده (۵)، آیه ۹۷.

۴- سوره بقره (۲)، آیه ۲۴۹.

اول جنودش ۳۱۳ نفر است، طالوتیها هم که ۳۱۳ نفر بودند پس وقتی که در ۳۱۳ این دو تا مشترکند، جنگ بدر هم ۳۱۳ تا بوده است، پس یک مشترکات دیگری هم دارد. نه همین شرب که به من بگوید هر کس خورد با ما نیست، هر کس نخورد از ماست مواظب می شود که از قدرتش سوء استفاده نکند، از آنچه که در اختیارش هست، «الا من اغترف غرفة بيده تا «من لم يطعمه فانه مني بشوی، پس انتظار این خاصیت را دارد که دریچه ای است بسوی نور.

انتظار می گوید اصلا آن حال تو این نیست منتظرش شو، و همین می شود نفس کش او، زمینه تنفس او، مثل نماز، نماز برای انسان تنفس است، که این همه فانی، این همه کوچک، این هم یکجور دیگر بازی، یک طرفی هست که انسان با آن بازی نکند، و گرنه این همه عالم را ببیند، اگر این نماز نباشد، این انسان دق می کند و انتظار هم نباشد انسان مؤمن دق می کند. پس اثر روحی می گذارد، اثر تربیتی می گذارد، اثر اخلاقی می گذارد و بالاتر از همه ایشان گفته اند: شما دعا کنید برای تعجیل فرج ما که همین کار، فرج خود شماست. موعود: ببخشید در صحبتهای شما نکته ای بود، در ارتباط با برخورد شخص منتظر با حکومتهایی که در زمان غیبت وجود دارند، این نکته ممکن است این سؤال را پیش بیاورد که پس حرکتی که در کشور ما برای تشکیل یک حکومت اسلامی ایجاد شد، چگونه باید توجیه کرد؟ این حرکت چگونه با مساله انتظار قابل جمع است؟ آیت الله محی الدین حائری شیرازی: جمهوری اسلامی خصلت بالایش همین انتظار است، امام راحل همیشه می فرمود «ما منتظر طلوع خورشیدیم، «ان شاءالله این حکومت را ما به صاحب اصلیش بسپاریم، نسبت به غیر این حکومت بله، بگوید آنها فاسقند، آنها فاسدند، آنها موانع راهند، از من نیستند، من از اینها نباشم، امانسبت به این حکومت باید معتقد باشد، برای پیوستن به آن حضرت آمادگی داشته باشد که افراد را به حضرت ملحق کند، اما اینکه کار آن حضرت را این حکومت می کند، خیر، آنطوری که حضرت اقامه عدل می کنند، اینها هم می توانند، نه، اینها می توانند زمینه چینی کنند، چرا، بعضی از امور را هم اینها تجربه کنند که زمینه فراهم بشود، مثلا ما می گوئیم ولایت مطلقه فقیه، خوب کسی که به ولایت مطلقه فقیه معتقد بود و راضی شد به ولایت مطلقه امام به طریق اولی حاضر می شود که برای غیر معصوم ولایت مطلقه قائل بود و اینطوری از آن اطاعت کرد، تمرینی می شود برای اطاعتش از معصوم و معمولا هم اینطور بزرگان وقتی که می آیند یکضرب نمی آیند،

یک امتحانی می کنند، یک آزمایشی می کنند، یک سر و چشمی آب می دهند و بعد می آیند. هر عاقلی اینطوری است، امام حسین، علیه السلام، وقتی که کوفیان این همه نامه نوشتند، مسلم بن عقیل را فرستاد که سالی که نکوست از بهارش پیداست، با ایشان چه کنند. معلوم می شود که با آن حضرت چه می کنند. امام راحل را که برای این امت فرستادند مثل مسلم بن عقیل بود، اگر با او خوش رفتاری می کردند پیدا بود که می شد برای آن آقا هم اینها مریدهای خوبی باشند. واقعا هم مردم برای امام مریدان خوبی بودند، استقبالی از او کردند پنج میلیونی. وقت رحلتش هم بدرقه ای کردند بیشتر از آن استقبال، هر چه هم فتوا داد رعایت احترام فتوایش را کردند با سنتش و آدابش و عاداتش و می گفتند مرجع هر چه بگوید، هشت سال جنگیدن را لازم کرد، آدم یک روز بجنگد، دو روز بجنگد، یک ماه، یک سال، آن هم با دست خالی، اینها همه اش پیداست که آن وفاداری که به آن حضرت کردند برای این حضرت هم می کنند. موعود: وقتی که ما معارفی را که از ائمه معصومین، علیهم السلام، در مورد انتظار به ما رسیده است مورد مطالعه قرار می دهیم، می بینیم که تعبیرات خیلی بلندی در مورد اصل مساله انتظار در آنها وجود دارد، تعبیری مثل اینکه «افضل العبارة انتظارالفرج». این موضوع این سؤال را در ذهن ایجاد می کند که حالت یک انسان منتظر با حالت یک انسان غیر منتظر چه تفاوتی دارد؟ چه چیزی به انتظار این فضیلت را بخشیده که «برترین عبارتها» شده است؟ اصولا وجه ممیزه انسان منتظر چیست؟ آیت الله محی الدین حائری شیرازی: انتظار و عدم انتظار مثل مسافر و حاضر است، کسانی که اهل دنیا هستند قصد اقامت کرده اند، کسانی که اهل آخرت هستند توی دنیا قصد اقامت ندارند، حالت مسافر دارند. مسافر چه کار می کند؟ مسافر مثلا می خواهد برود کشور عربستان، می خواهد برود در آنجا مثلا متوطن بشود، نمی خواهد برود حج و برگردد، یک کسانی هستند که می خواهند بروند خارج و بمانند و دیگر برنگردند، اینها چه کار می کنند، همین ها کافی است برای مطالعه کار، اینها همه چیزشان را دلار می کنند، فرششان، باغشان، تجارت خانه شان، همه شان را پول می کنند می گذارند توی بانکهای خارج، کسی هم که اهل آخرت است، همه را می فرستد توی بانکهای آخرت، اینجا مصرفش نمی کند، پس آن کسی هم که معتقد است به آخرت، حالتش، حالت مسافر دارد که قصد رفتن کرده است، حالتش این است که همه چیزش را تبدیل به جنس ارز آن کشور می کند، انتظار هم همین حال را به انسان می دهد که شاید امشب آمد، شاید امروز صبح آمد، در روایات نگفته اند که آقا ده سال دیگر می آید، بیست سال دیگر می آید، راوی می گوید که به آقا امام صادق، علیه السلام، عرض کردند که آقا من نماز صبح را که خواندم دلم می خواهد بخوابم اما می ترسم که خورشید از مغرب طلوع کند (چون در روایت است که از علائم است) اگر خورشید از مغرب طلوع کند آن وقت من آماده نباشم به خاطر اینکه می خواهم نگاه کنم بینم از کدام طرف طلوع می کند امروز روز ظهور است. الان شمشیرم را بردارم و آماده باشم برای قیام، خوابم نمی برد، حضرت فرمودند: نه بگیر بخواب.

روزی که باید آفتاب بزند از مغرب سپیده اش هم از مغرب می زند، ببینید آقا چطوری با این حرف زد، نگفت آقا این قضیه مربوط به حالا نیست مربوط به نوه پشت چندمی من است، ایشان که اینقدر منتظر بود که هر روز به دنبال وقتش می گشت آقا حالش رابه هم نزد، گفت حال خوشی دارد بگذارد در حال خودش باشد، حال انتظارقربی داشت. حضرت آب سردنریخت رویش. از این جهت بسیاری می گفتند همین امروز ممکن است آقا ظهور کند. زمان نمی گفتند، می گفتند شاید همین جمعه آمد، این حالتی که آنها می خواستند این بوده است که انسان آمادگی خودش را حاصل کند، خوب وقتی که انسان آماده شد، مرگ هم بخواهد در آن حال آمادگی برسد، پشیمانی ندارد، می سازد انسان را از نظر اخلاقی. موعود: یکی از مسائل مهمی که الان وجود دارد مسئله تهاجم فرهنگی و مسائلی است که در مورد جوانها وجود دارد، به نظر شما ما چه استفاده ای می توانیم از ترویج فرهنگ انتظار و توسعه فرهنگ مهدویت و انتظار برای اصلاح وضعیت فرهنگی، بخصوص جوانان داشته باشیم. با ترویج فرهنگ انتظار چه تاثیری می توانیم بگذاریم در اصلاح جوانان و هدایت آنها به طریقی مطلوب؟ آیت الله محی الدین حائری شیرازی: فرهنگ انتظار ولایت انسان را حفظ می کند و با ولایتش انسان هر چه بخواهد بشود، می شود «الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور» (۱۷) ولایت است که سبب می شود که انسان از ظلمت به سوی نور بیاید این وقتی که انتظار آقا را دارد چهره ولایت در انتظار تجلی می کند، من این را برایتان توضیح بدهم یعنی چهره ممکن است ابعاد مختلف داشته باشد، کسی به نام زید می خواهد توی اتاق بیاید، هرکسی نسبت به زید موضعی می گیرد. آنکه از زید طلبکار است می گوید به او بگویم و طلبم را از او بگیرم، او که به زید بدهکار است یا می خواهد از زید فرار کند که زید را نبیند یا می خواهد بدهیش را به او بپردازد، خلاصه هرکس یک جوری با او برخورد می کند. وقتی که می گویم ولایت، وقتی که امام حاضر است، ولایت یعنی اطاعت، وقتی که امام غایب است، نیست که از او اطاعت کنی، انتظارش را که می کشی ولایت در همین انتظار تجلی پیدا می کند. وقتی که ولایت آمد همه چیز می آید، اول ولایت بعد نماز، این ولایت است که به نماز روح می دهد، چطور می گویم اول لباس غصبی نباشد بعد نماز، زمین غصبی نباشد، بعد نماز، انتظار جلوگاه ولایت است.

فرا رسیدن نیمه شعبان، شور و شعف ویژه در جسم و جان موعودیان دوانیده بود. از یکی دو ماه قبل همه برویجه های «موعود» خود را مهیای این روز کرده بودند به امید آنکه بتوانند در جشن بزرگی که مردم سرتاسرایران در آن شرکت می کردند شریک شده باشند. تهیه ویژه نامه موعود، برگزاری مسابقه بزرگ «در انتظار موعود»، چاپ کتاب و بالاخره برگزاری مراسم جشن و اهدای جایزه در سالن کوچک مؤسسه با حضور جمعی از علاقه مندان و شیفتگان که همه ساله از دور و نزدیک در محفل جمع و جور موعود حاضر می شدند. نام «امام عصر، علیه السلام» که به زبان می آمد، اشک از چشمها جاری می شد. بالاخره سحرگاه روز سه شنبه رسید، برویجه های دست اندرکار مؤسسه به گرد هم آمده بودند، هرکس کاری می کرد، شمع و گل و شیرینی و میهمانان عزیزی که تا یکی دو ساعت دیگر وارد می شدند. بوی گلهای نرگس که در جای جای سالن در گلدانها خودنمایی می کردند دل هر تازه واردی را می لرزاند، دیگر همه چیز آماده شده بود، میهمانها یکی یکی وارد می شدند، در میانشان چهره های آشنا بسیار بود، شاعران، سخنوران، مداح اهل بیت آقای «میرخانی» و آقای «واعظ موسوی»، روحانی صمیمی و باصفایی که قدم رنجه کرده بود و راه دراز مشهد تا تهران را بر خود هموار کرده بود تا در جمع موعودیان حاضر باشد. پس از تلاوت آیات دلنشین قرآن، مداحی جاندار و گوشنواز آقای میرخانی شور و حالی ویژه به مجلس داد، براستی صدای رسای مداح و بوی گل نرگس و مزمزه نقل و شیرینی روز عید در خاطر می ماند. پس از آن سروده های زیبای شاعرانی که از دور و نزدیک به عشق مهدی موعود، صلوات الله علیه، به این محفل وارد شده بودند جرقه های انتظار را در دلها می پراکند. شاعر عزیز و باصفا آقای «بهداروند» که دست در دست «شیدا» که با همه سادگی و صمیمیت غزلهای زیبای خود را که در مدح حضرت سروده شده بود برای حضار خواندند ما را بیش از پیش بر این نکته واقف ساخت که راستی راستی در کار و بار حضرت هیچ کاره ایم و همه چیز از اوست و مال اوست و او خودش است که هرکس را بخواهد دعوت می کند. آقای «توسل» شاعر گرانقدر، آقای «چشامی» و «جعفری نیا» هر یک با قلب پاک و صافی پشت میز قرار گرفتند و شعرهای جاندار و تر و تازه خودشان را قرائت کردند نوبت به آقای «واعظ موسوی» که رسید، از عشق گفت. از یوسف، زلیخا، و محبت بی دریغی که در دلها می نشیند و از همه آنچه که به قدر امکان آن را در این شماره از موعود می خوانیم. پیش از توزیع جوایز دوستانی که در مسابقات مجله شرکت کرده بودند، «آقای شفیع سرستانی» گزارش کوتاهی از موعود داد، از همه آنچه که در طی سال گذشته در مؤسسه انجام شده بود. از مراحل که دایره المعارف پشت سر می نهاد، از «موعود جوان» که پیش شماره اش را فروردین آینده می بینیم و از اسباب کشی ناگزیر. نمایشگاه موعود هم دیدنی بود، با انواع و اقسام کتابهایی که محققان و نویسندگان درباره حضرت موعود، علیه السلام، نوشته اند و آثار تحقیقاتی مؤسسه. نزدیک ظهر، جشن به پایان رسید اما، انتظار به پایان نرسید. انتظار جشن بزرگ فرا رسیدن روزی که او می آید.

سخنرانی آقای واعظ موسوی اشاره:

حجه الاسلام والمسلمین واعظ موسوی، در مراسم جشن عید میلاد، کام میهمانان موعود را با شهد کلامشان شیرین کردند. متن حاضر، محصول جشن میلاد است که تقدیم موعودیان می کنیم: اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم. بسم الله الرحمن الرحيم. السلام عليك يا اهل بيت النبوه. در قرآن مجید می خوانیم: «و جاء اخوه يوسف فدخلوا عليه فعرفهم و هم له منكرون.» (۱) همان جا. (۲) زمانی که برادران یوسف بر یوسف وارد شدند، یوسف همه شان را شناخت و آنان از شناختن یوسف بی بهره بودند «و لم جهزهم بجهازهم» (۳) همه را تجهیز کرد. چون مظهر اسم رحمان است. دیشب امام زمان از همه پذیرایی کردند. نه اینکه فکر کنید فقط از ما. نه، از اهل زمین پذیرایی کردند. چون مظهر صفت رحمانی اند، پذیرای همه شده اند. نسبت به همه رؤوف و رحیم اند و همه بهره مند می شوند، اما نسبت به مؤمنان رحمت ویژه و رافت ویژه دارند. در دعای ندبه می خوانیم: «انظر الينا نظره رحيمه» یعنی نظر و نگاه رحیمانه ات را شامل حال من بکن. یوسف هم، همه برادران را تجهیز کرد اما گفت محبوب مرا بیاورید، بنیامین مرا بیاورید. این زبان حال ولی عصر هم هست. مگر نمی بینی هرگاه به من رو کردی پاسخت را دادم؟ محبوب مرا بیاور! به آیت الله بهاءالدینی هر وقت می گفتند چه ببریم در خانه خدا و چه بکنیم؟ می فرمود: صدق ببرید! حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان بصدق بدرقه رهت شود همت شحنه نجف شما هم محبوب او را ببرید. آنچه او می خواهد ببرید. مگر یوسف نگفت «فان لم تاتوني به فلاكيل لكم عندي و لا تقربون.» (۴) اگر بیاورید دیگر نزد من پیمانۀ ای ندارید. این تهدید است. ما باید برسیم از آن روزی که یوسف ما، ما را تهدید کند. اگر بیاورید پیمانۀ تان پیش من تمام شده است. برادران بی معرفت یوسف وقتی برگشتند، گفتند از پیمانۀ ممنوع شدیم. از پیمانۀ نالیدند. از کمبود نان نالیدند. سطح معرفت را حس می کنید؟ می بینید گمشده شان چیست؟ نمی گویند یوسف رنجید، نمی گویند یوسف از ما مکدر شد. من بارها گفته ام دوستداران آقا امام زمان در مملکت ما کم نیستند.

ص: ۳۲

۱- سوره یوسف

۲-، آیه ۵۸.

۳- سوره یوسف (۱۲)، آیه ۵۹.

۴- سوره یوسف (۱۲)، آیه ۶۰.

اما چه فایده دارد که ادعا کنیم. اگر بتوانیم کاری کنیم که خانه دل ما مسکن او شود و سجاده او در صحن و سرای دل ما پهن شود، آن وقت درست است. برادران به پدر گفتند برادرمان بنیامین را با ما بفرست تا پیمانہ بگیریم. ما حفظش می کنیم. با تاکید هم گفتند حفظش می کنیم. یوسف را که حفظ نکرده بودند، چون نان نداشت. اما بنیامین را حفظ می کنند چون سود دارد. اینها شیعه های عافیت جو هستند نه عافیت سوز. وقتی هم که باره ایشان را باز کردند و «وجدوا بضاعتهم ردت الیهم» (۱) دیدند که بضاعتشان هم به آنها بازگشته. گفتند: ما دیگر چه می خواهیم؟ خدا نکند یک روزی مردم به اینجا برسند که نان و آبشان تامین شود، امکاناتشان فراهم شود و آن وقت بگویند ما دیگر چه می خواهیم. ما که دیگر کامل هستیم. ما باید ببینیم آیا آنچه که باید داشته باشیم، داریم؟ یوسفمان مکدر نیست؟ رنجیده خاطر نیست؟ ما اگر همه چیز داشته باشیم اما یوسفمان رنجیده خاطر باشد، چیزی نداریم. ما امام زمان را برای چه می خواهیم. آیا اگر امام زمان بر ایمان زحمت داشته باشد، باز هم او را می خواهیم؟ آیا ما از «المسارعین الیه فی قضاء حوائج» (۲) هستیم یا نه، از کسانی هستیم که می خواهیم امام زمان در قضاء حوائج ما بکوشد، از «والمستشھدین بین یدیه» (۳) هستیم یا نه؟ اجازه بدهید باز هم به داستان یوسف برگردم «و لما دخلوا علی یوسف» (۴) یعنی زمانی که اذن دخول یافتند و بر یوسف وارد شدند، یوسف آنها را که همان قاتلان یوسف هستند اذن دخول داد. چون کریم از در خانه اش کسی را نمی راند. امام رضا، علیه السلام، مامون را هم از در خانه اش رد نکرد. یوسف هم همه را راه داد اما یکی را ماوی داد. یکی را در آغوش گرفت. او کیست؟ بنیامین. بیاید ما هم از آنها باشیم، ماوی بگیریم، در آغوش امام زمان باشیم. آیت الله سید صدرالدین صدر در کتاب المهدی نوشته است: جوانی عارف شد. امام زمان یک هفته مهمانش شدند. دقت کنید در منزل او مهمان شدند نه اینکه او را مهمان کردند. یوسف هم به برادرش گفت: من برادر تو هستم. به دیگران نگفت. کاری کنیم که روزی آقا امام زمان به ما بگوید: «انا بقیه الله». خودش را معرفی کند. می دانید که «یمشی فی الاسواق» (۵) یعنی در بازارهای ما راه می رود. «یخاطبونه» مردم با او گفتگو می کنند، «بیایعونه» خرید و فروش می کنند. بر فرشهای ما قدم می گذارند. اما ببینیم به چه کسی خودشان را معرفی می کنند؟ آیت الله صدر می نویسد:

ص: ۳۳

۱- سوره یوسف (۱۲)، آیه ۶۵.

۲- قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، دعای عهد.

۳- همان جا.

۴- سوره یوسف (۱۲)، آیه ۶۹.

۵- سوره فرقان (۲۵)، آیه ۷.

چگونه می توان به امام غایب بهره جست؟ و جواب می دهد که این طور نیست که ایشان از ما دوری کنند. می آیند سر راهمان. فقط حضور معنوی ندارند بلکه حضور فیزیکی هم دارند. باز برگردیم به داستان یوسف، سخن اصلی من از اینجا آغاز می شود «فلما جهزهم بجهازهم». یوسف این دفعه برادران را تجهیز کرد. اما این دفعه بنیامین هم هست. محبوب هم هست. یوسف کار دیگری می کند. «جعل السقايه فی رحل اخيه». (۱) ظرف آبخوری را در بار برادرش می گذارد. بارش را سنگین می کند. یعنی متهمش می کند. آیا ما آمادگی داریم که در راه این حب در معرض اتهام هم قرار بگیریم؟ اصلاً عاشق یعنی همین. عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد. با حرف و ادعا که نمی شود. دعای ندبه دعای عاشقی است. نجوای عاشقانه است. «اللهم لك الحمد». (۲) هیچ شکایتی نیست و سپاس است. سپاس بر چه؟ بر غذا؟ بر پول؟ نه. «اللهم لك الحمد علی ما جرى بقضائك». (۳) صحبت از جاری شدن قضا است. آیا آمادگی قضا را داریم؟ یا می خواهیم تغییرش دهیم. گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را می خواهی تغییر دهی یا راضی به قضای خدا هستی؟ این دعا، دعای اهل قضا است. جاری شدن قضا در چه چیز؟ «علی ما جرى بقضائك». جاری شدن قضا در چه چیزی «فی عبادك»؟ یا «اولیائك»؟ سخن از بنده عاشق است. سخن از ولی است. «اولیائك». آنها چه خصوصیتی دارند؟ «الذین استخلصتهم لنفسك و دینك». (۱۲) کسانی که اخلاص دارند. اخلاص برای خدا نه برای خود. نمی توان برای خدا خالص شد. باید خود را در مسیری قرار داد تا او تو را خالص کند. باید بیایی همه چیز را در هم بریزی. باید آماده باشی تا تو را برای خودش بپرورد. موسی در آن شب که عیالش از درد فارغ شدن ضجه می زند، می گوید: «واصتنتك لنفسی» (۴) من تو را برای خودم ساخته ام. تو را برای خودم پرورانده ام. آیا تو این آمادگی را داری که تو را برای خودش بپرورد و سپس «استخلصتهم لنفسك و دینك اذ اخترت لهم جزیل ما عندك»؟ (۵) او اختیار می کند. او انتخاب می کند. چه چیزی را؟ «جزیل ما عندك». فراوانترین فراوانی را، آن چیست؟ نعمتهای این دنیا است که ما به آن دل بسته ایم؟ خیر، نعمت پایدار، نعمتی که ماندنی است، از بین نمی رود. این دعا دعای خواص است. دعای کره و مربا نیست. روزی در مشهد گفتم اگر من مسؤول دعای ندبه شوم می گویم بروید دامنه کوه سنگی، زیرانداز هم با خودتان نبرید. بروید روی همان سنگها و خاکها بنشینید و یابن الحسن بگویید. بعد هم بروید صبحانه تان را در خانه تان بخورید تا مزه عاشقی را بچشید. خلاصه مردم را بدعادت نکنیم.

ص: ۳۴

۱- سوره یوسف (۱۲)، آیه ۷۰.

۲- قمی، شیخ عباس، همان، دعای ندبه.

۳- همان جا.

۴- سوره طه (۲۰) آیه ۴۱.

۵- قمی، شیخ عباس، همان.

حداقل همان کسی را هم که می خواهد بیاید و میدانی برای عاشقی پیدا کند ما برایش حجاب شده ایم. ادعا زیاد است. من خودم را بچسبانم به امام زمان، اما فایده ندارد. باید مرا بپذیرد. وقتی که پذیرفت، به خود مقرب می کند. نزدیکت می کند. نامت را بلند می کند. با علم و دانشش از تو پذیرایی می کند. قلمت روان می شود. زبانت گویا می شود. چشمه های حکمت از دلت جاری می شود. کوتاه کنم. آیین نامه عاشقی این است. تعجب نکنید. مصداق هم دارد. بسیاری را می توانم بشمارم که همین گونه عاشقی کرده اند. نوح را سوار کشتی فرمود. امر کرد بزغاله را هم سوار کن از هر کدام دو تا اما بچه ات را سوار نکن. نوح عاشق بود. آیین نامه عاشقی را می دانست. غزالی داستانی دارد. می گوید: شخصی به بانویی بشدت اظهار علاقه کرد. آن زن در جواب گفت: من خواهری دارم بسیار زیباتر و جمیل تر از خودم که پشت سر تو در حال حرکت است. برگرد نگاهش کن. تا برگشت، یک مشت خاک ریخت بر صورتش و گفت این بود عشق تو؟ بله اینطور است. باید امتحان پس بدهی. روزی در جلسه ای به بچه های تخریب جنگ گفتم: الان هم میدان مین هست. بروید ببینم چه کار می کنید. این مینها غیر محسوس است. آنها حس می شوند اینها غیرحسی اند. جهاد اکبر یعنی همین. گفتم اینجا هم مجروح می شوی. شهید می شوی. اسیر می شوی. اینجا هم رمز شب دارد. راز شب دارد. معبر دارد. خاکریز دارد. آنجا چطور معبر می زدی؟ حالا هم بزن و عبور کن. کار خیلی سخت است. مدیر کل، یک سکه بهار آزادی به تو داده حواست پرت شد. یک سکه حواست را پرت کرد؟ تو کجایی که دیگر هیچ نمی بینی؟ هیچ نمی گویی؟ پس اینجا باخته ای و تسلیم شده ای. نتوانسته ای عبور کنی. بله، قصه این است. گفتم: ننشینید ناله کنید که یاد آن شبهای جبهه بخیر. این فرار کردن از حقیقت است. یک وقتی نجوای عاشقانه داری، حرف دل می زنی. قبولت دارم. اما یک وقت هست که می خواهی از حقیقت فرار کنی. می خواهی بیندازی گردن سایرین. خیر، الان هم جبهه هست، تمام نشده. ببینید به نوح می گوید بچه ات را سوار نکن. «لیس من اهلک» (۱) اما آقا باندهش را ول نمی کند. همه چیز را زیر و رو می کند برای اینکه دار و دسته خودش را حفظ کند. آن وقت می گوید من عاشق امام زمانم. منتظر امام زمانم. شماها که دستتان به قلم می رسد اینها را به مردم نشان دهید. حضرت امام صادق، علیه السلام، می فرماید: گاهی به خاطر یک نیاز به در خانه خدا می روم، آنقدر محو مناجات با خدا می شوم که نیازم را هم فراموش می کنم. دو واژه در قرآن داریم: دعا و سؤال. ائمه ما سؤال را بهانه دعا می کردند. ما دعا را بهانه سؤال می کنیم. باز هم می خواهید بشمارم عشاق را؟ «و بعض اولدته من غیر اب» (۲) یکی را هم بدون پدر متولد کردی.

ص: ۳۵

۱- سوره هود (۱۱)، آیه ۴۶.

۲- قمی، شیخ عباس، همان.

در آنجا اتهام دزدی است. «و جعل سقايه فی رحل اخيه» این آسانتر است. اما در اینجا اتهام فحشا است. می گوید: «یا اخت هارون ماکان ابوک امرا سوء و ما امک بغیا». (۱) پدرت که مرد بدی نبود و مادرت که ستمکار نبود؟ حال متهم شده ای، حرف هم نباید بزنی، مهر بزنی بر لب. مهر بر لب زده خون می خورم و خاموشم. حرف هم زن فقط یک اشاره کن! همین! آن هم به کی؟ به کودکت! نه یک شاهد قوی که بیاید شهادت بدهد و مهر و امضا کند که تو آدم خوبی هستی. نه!! ببینید قصه های عاشقی چقدر پیچ و خم دارد. بارها گفته ام که ما همه می گوئیم اهل حب هستیم. اما حتی یک بیت از قصیده مطول عشق را نخوانده ایم. خیلی ادعا کرده ایم که اهل حبیم. اصلاً شیعه به قول شهید مطهری مذهب شیفتگی و عشق است ولی، درسش رادرست نخوانده ایم. لذا عافیت جو بار آمده ایم نه عافیت سوز. امامانمان را هم به خدمت گرفته ایم به جای آنکه در خدمتشان باشیم. می خواهند ابراهیم را در آتش بیندازند. فکر می کنید ابراهیم چگونه خلیل شده است؟ «اتخذته الله ابراهیم خلیلاً». (۲) جبرئیل آمده زمانی که می خواهند در آتش بیاندازندش بین زمین و آسمان از او می پرسد: کمک می خواهی؟ می گوید «و اما الیک فلا». میکائیل و اسرافیل هم می آیند و می پرسند، باز هم می گوید: «و اما الیک فلا». جبرئیل می گوید: پس از خدا کمک بگیر! جواب می دهد: «علمه بحالی کفی ان مقالی». اهل کام و نازرادر کوی رندی راه نیست رهروی باید جهانسوزی نه خامی بی غمی بیایید مردم را با نیازهای فطری شان آشنا کنیم نه نیازهای کاذبشان. ما داریم مردم را با نیازهای کاذب مادیشان آشنا می کنیم و آنها را اشباع می کنیم. ما گاهی علاوه بر چاههای نیاز فطری و مادی، چاههای دیگری را هم حفر می کنیم. کاری که غرب دارد می کند. یعنی مرتب چاه نیاز در انسانها ایجاد می کند. دختری دانشجو با مادرش پیش من آمده بود. از یک خانواده بسیار لوکس! می گفت: زدم، کاویدم، خواندم تا راه دانشگاه را بر خود هموار کردم و وارد دانشگاه شدم با رتبه خیلی خوب. آن وقت مهمانی دادیم و... اما الان بعد از چند ماه احساس پوچی می کنم. می گویم خوب حالا بعدش چی؟

ص: ۳۶

۱- سوره مریم (۱۹)، آیه ۲۸.

۲- سوره نساء (۴)، آیه ۱۲۵

گفتم خوش به حالت که زود فهمیده ای! هنوز بیست و یک سال داری. بیایید جوانهایمان را با نیازهای فطریشان آشنا کنیم. استاد دانشگاه آمده به من می گوید: فلانی من در سمینارهای داخلی، خارجی سخنرانی کرده ام. این همه تالیفات دارم، استادم، اما، حالا به اینجا رسیده ام که بعدش چی؟ پیش آمده با یک جمله ساده که به جوانی گفته ام توبه کرده، مثل آب زلالی که در کام تشنه اش ریخته باشند. اصلا امام زمان با درون انسان سابقه دارد و امروز روایتی در اصول کافی می خواندم که نوشته بود: این میثاق از عالم ذر است. مال امروز و دیروز نیست. یاد ایامی که در گلشن فغانی داشتم در میان لاله و گل آشیانی داشتم گرد آن شمع طرب می سوختم پروانه وار پای آن سرو روان اشک روانی داشتم پس مشکل چیست؟ دردی ز جانم برده طاقت ورنه من، داشتم آرام تا آرام جانی داشتم ما آن دلارام را نداریم. آن دلارام را گم کرده ایم. او را به جوانان نشان دهیم. درست است که امروز روزنامه ها صفحه معارف و خانواده و اخلاق دارد. اما اینها کافی نیست. من می گویم خبر باید دست اول باشد. این خبر است. خبر مهمی هم هست که امروز قدوم امام زمان را باید استقبال کرد. این خبر است. آن هم باید در همان صفحه اول نوشته شود. نه آن بالا و گوشه یک نوار سبز و قرمز. نخیر! باید این خبر در آن دو خط اصلی گفته شود. روز عاشورا باید در آنجا نوشته شود: «یا اهل العالم قتل الحسین». اینها باید خوب شوند. آنکه با امام زمان رسمی برخورد می کند عاشق نیست. ما می گوئیم دوستدار امام زمان اگر عاشق باشد تحمل ندارد و بی تاب است. هزار جهد بکردم که سر عشق بپوشم نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم به هوش بودم از اول که دل به کس نسپارم شمایل توبدیدم نه عقل ماند و نه هوشم مرا مگوی که سعدی طریق عشق رها کن سخن چه فایده گفتن چو پند می ننیوشم خدایا ما را به وصال مهدی برسان و ما را عاشق او قرار بده! سعدی بیت زیبایی دارد: گرچه دانم که به وصلت نرسم بازنگردم تا در این راه بمیرم که طلبکار تو باشم

آیت الله سید مرتضیٰ نجومی اشاره:

بسیارند مردان و زنانی که در میانه درد و رنج و ابتلا، آنگاه که احساس می کردند دیگر هیچ روزنه امیدی نیست دست نیاز و توسل به سوی ائمه معصومین، علیهم السلام، دراز کرده اند و نیاز خود را برآورده اند. آثار مکتوب مانده از بزرگان نیز از قول آن برگزیدگان الهی راههای متعددی را برای عرض حاجات و برآورده شدن خواسته های بندگان فراروی آنان قرار داده اند. جناب آیت الله سید مرتضیٰ نجومی به مناسبت فرارسیدن نیمه شعبان ۱۴۱۸ ق، مطلبی رل با عنوان «فرج صالحان» تقدیم برادران برگزارکننده جشن نیمه شعبان مسجد انگجی تبریز کرده بودند که پس از کسب رخصت آن را برای دوستان موعود مهیا ساختیم و از این پس نیز چنانچه همت حضرتش یارمان شود در این باره یعنی «فرج صالحان» و خلاصی درماندگان پس از توسل جستن به دامان امام عصر، علیه السلام، مطالبی را درج خواهیم نمود. شب پنجم محرم سال ۱۴۱۸ ق. ساعت یازده شب تلفن زنگ زد. پسرم گوشه را برداشت، گفت: شما را از مسجد آیه الله انگجی می خواهند، گوشه را برداشتم، از ستاد نیمه شعبان آن مسجد مبارک فرمودند، حاج آقا امسال برای نیمه شعبان ما را فراموش نکنید، عرض کردم: خیلی کار دارم و نمی رسم و نمی دانم چه بنویسم چون بحمدالله والمنة سبت به ساحت مقدس حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه الشریف، همه چیز را به طور کامل نوشته اند و سلیقه بنده نوشتن مطلبی نو است که تکرار نوشته های گذشته نباشد. تا فردای آن شب فکر می کردم برای این عزیزان چه چیزی تقدیم کنم. فردا جهت استراحت ساعتی خوابیدم. در خواب به من گفتند قضیه ابن صالحان را برای آنها بنویس. من بسیار خوشحال شدم زیرا صلاه فرج قضیه منصور بن صالحان را گنجی از گنجهای حضرت حق متعال و حضرت مهدی، علیه السلام،

می دانم و لذا تصمیم گرفتم همان قضیه را تقدیم حضور عزیزان کنم. اینک نقل داستان، به ترجمه از کتاب شریف و گرانقدر دلائل الامامه «شیخ ابی جعفر طبری»: حکایت کرد مرا «ابوجعفر محمدبن هرون بن موسی تلعکبری» که گفت، خیر داد مرا «ابوالحسین بن ابی البغل کاتب» که کاری را از جانب «ابی منصور بن صالحان» بر عهده گرفتم، تصادفاً بین من و او جریاناتی پیش آمد که موجب شد خود را از او پنهان کنم او مرا سخت ترسانیده، به جستجوی من برآمد. من هم از او پنهان و ترسان بودم تا پس از مدتی عزم کردم و پنهان به مقابر قریش و مرقد منور حضرت موسی کاظم، علیه السلام، رفته شب جمعه ای را در آنجا به عبادت و شب زنده داری و دعا و مسالت بگذرانم، شاید خداوند فرجی عنایت فرماید. تصادفاً شبی سخت طوفانی و باد و باران بود از ابن جعفر متصدی آن حرم شریف تقاضا نمودم درها را بسته و آن مکان مقدس را خلوت نگاه دارد تا به دلخواه خود به دعا و مسالت از درگاه باری تعالی مشغول باشم و آنان که از ایشان ایمن نبوده و از دیدنشان ترسانم بر من داخل نشوند و او چنین نموده، درها را قفل کرد و شب به نیمه کشید اتفاقاً باد و باران هم مانع از رفت و آمد مردم گشت و من با دل آسودگی مشغول دعا و زیارت و نماز بودم در این هنگام ناگهان صدای پایی را از سمت مولای خود موسی بن جعفر، علیهما السلام، شنیدم دیدم مردی زیارت می کند و سلام بر آدم و پیغمبران اولوالعزم فرمود بعد ائمه را یک یک را نام برد تا به صاحب الزمان، علیه السلام، رسید و ایشان را ذکر نفرمود. من از این سلام تعجب نمودم. پیش خود چنین گمان کردم که شاید فراموش کرده یا عارف به آن امام نیست. یا این خود مذهبی برای این مرد است. چون از زیارت فارغ گشت دو رکعت نماز گزارد سپس رو به مرقد شریف حضرت ابی جعفر جواد، علیه السلام، نمود. مثل همان زیارت و سلام را انجام داده و دو رکعت نماز به جا آورد و من از آن جهت که او را نمی شناختم ترسان بودم. او را جوانی کامل در جوانی و مردانگی دیدم که جامه سپیدی دربر و عمامه ای بر سر که آخر آن را به زیر چانه انداخته بر دوش مبارک عبایی افکنده بود. بعد از اعمالش فرمود: «ای ابوالحسین ابن ابی البغل کجایی از دعا و فرج؟» گفتمش:

ای سید و آقای من! آن کدام است؟ فرمود: «دو رکعت نماز می گزاری و بعد از آن می گویی: «یا من اظهر الجمیل و ستر القییح یا من لم یؤاخذ بالجریه و لم یهتک الستر یا عظیم المن یا کریم الصفح یا حسن التجاوز یا واسع المغفره یا باسط الیدین بالرحمه یا منتهی کل نجوی یا غایه کل شکوی یا عون کل مستعین، یا مبتداء بالنعم قبل استحقاقها یا رباه - ده مرتبه - یا سیداه - ده مرتبه - یا مولایاه - ده مرتبه - یا غایه غایتاه - ده مرتبه - یا منتهی رغبتاه - ده مرتبه - اسالک بحق هذه الاسماء و بحق محمد و آله الطاهرین علیهم السلام الا ما کشفتم کربی و نفست همی و فرجت غمی و اصلحت حالی» و دعا کن بعد از این هرچه خواستی و طلب کن حاجت خود را. آنگاه می گذاری گونه راست خود را بر زمین و می گویی در سجده خود صد مرتبه: «یا محمد یا علی یا علی یا محمد اکفیانی فانکما کافیای وانصرانی فانکما ناصرای» سپس می گذاری گونه چپ خود را بر زمین و می گوئی صد مرتبه، «ادرکنی» و زیاد آن را تکرار می کنی و می گوئی: «الغوث الغوث» و تکرار می کنی تا نفس تمام شود و سر از سجده بر می داری پس بدرستی که خدای تعالی به کرم خود برمی آورد حاجت تو را ان شاءالله. به هنگامی که به نماز و دعا مشغول بودم او بیرون رفت و بعد از فراغ از نماز نزد ابن جعفر رفتم تا از او حال این مرد را جوایا شوم که چگونه داخل شد؟ دیدم درها بسته و قفل است. شگفت زده گفتم شاید دری دیگر باشد که من از آن بی اطلاعم. «ابن جعفر قیم» را صدا زدم و او از اطاق چراغخانه (اطاقی که در آنجا روغن به چراغهای روضه مبارکه می ریختند) بیرون آمد. سؤال از آن مرد و چگونگی داخل شدنش نمودم. گفت همان طور که می بینی درها بسته [است] و من هنوز باز نکرده ام. حکایت و قصه خود را به او گفتم. گفت: این شخص همانا مولا و سید ما صاحب الزمان، علیه السلام، است، من به هنگام خلوت روضه مطهره مکرر او را مشاهده و زیارت نموده ام من بر فوت سعادت از دست رفته بسیار متاسف گشتم. صبح هنگام به گاه طلوع فجر خارج شده به سوی کرخ و مخفیگاه خود باز گشتم روز بالا نیامده بود که اصحاب و یاران ابن صالحان در جستجوی من برآمده و ملاقات مرا طالب و از دوستانم جوایا من بودند و با آنان امان نامه ای از وزیر بوده که در آن به هر لطف و مرحمتی وعده بود. با دوستی از دوستان مورد وثوق و اطمینان به حضور او رفتم. از جای برخاسته مرا دربر گرفت با رفتاری مهرآمیز که از او نه چنین دیده بودم و نه انتظارش را داشتم مرا گفت: تنگی کار تو بدان جا کشید تا شکایت مرا به صاحب الزمان، علیه السلام، نمودی؟ گفتم: دعایی و مسالتی بود.

وای بر تو، دیشب که شب جمعه بود مولای خود صاحب الزمان، علیه السلام، را در خواب زیارت نمودم، مرا امر فرمود که با تو به نیکی رفتار نمایم و با من چنان قهر و درشتی اظهار داشت که بر خود ترسیدم. ابوالحسن ابن ابی البغل گفت: گفتم: لاله الاالله، شهادت می دهم که آنان حق اند و منتهای حق اند، من خود مولای خود را در بیداری دیدم و با من چنین و چنان فرمود و آنچه را که در حرم و مشهد مبارک موسی بن جعفر امام کاظم، علیه السلام، دیده بودم برای او باز گفتم، پس بسیار شکفت زده شد و با من رفتارهای بسیار نیکو و ارزنده و بزرگ به جای آورد و به آرزوهایی که انتظارو گمانش رانمی بردم به برکت مولای ماصاحب الزمان، علیه السلام، رسیدم. ترجمه این قصه و صلوه فرج هم همان طور که اشاره نمودیم در کتاب «العبری الحسان» و «دارالسلام» مرحوم عراقی هست اما در کتاب هردو یک سطر از دعا ساقط شده است و برای تصحیح آن شایسته است عزیزان به «بحار» یا خود «دلائل الامامه» رجوع نمایند. مرحوم «فاضل عراقی» بعد از نقل داستان می فرماید، مؤلف می گوید: ذکر این خبر مناسب فصل سابق بود و ذکر این شخص در زمره کسانی که شرفیاب خدمت آن بزرگوار شده اند انطباق می نمود و سبب ذکر این در فصل معجزات بعلاوه آنکه در بحار هم در این باب ذکر نموده، آن است که جهت معجزه را در آن اقوی دیدم زیرا که از این عمل آثار غریبه مشاهده کردم. اول وقتی که به این نعمت رسیدم آن بود که در سال هزار و دویست و شصت و شش با امام جمعه تبریز که «حاج میرزا باقر بن میرزا احمد تبریزی»، طاب ثراهما، بود در همین بلده که دارالخلافة تهران است در خانه «آقا مهدی ملک التجار تبریزی» که فیما بین مسجد شاه و مسجد جمعه واقع شده و از ورثه «میرزا موسی» برادر «حاج میرزا مسیح»، طاب ثراه، به او منتقل گردید و الان در تصرف پسرش «حاجی محمد کاظم ملک التجار» است منزل داشتیم و حقیر بر ایشان مهمان بودم لکن چون او ماذون به مراجعت به تبریز از جانب شاه نبود حقیر را هم سبب انسی که مانع از مراجعت به وطن بود و بدون تهیه هم چون عزم توقف نبود بیرون آمده بودم و امام جمعه هم به این ملاحظه که بر ایشان مهمانم و مخارج و ماکول و مشروب با ایشان است و غافل از آنکه مصادف دیگر هم هست بود و خود هم چون انسی با اهل نبود و متمکن از قرض گرفتن نبودم لهذا از برای بعض مصارف مثل پول حمام و غیر آن بسیار در شدت بودم.

اتفاقاً روزی در میان تالار حیاط با امام جمعه نشسته بودم از برای استراحت و نماز برخاسته به غرفه ای که در بالای شاه نشین تالار واقع است بالا رفته مشغول اداء فریضه ظهرین شدم بعد از نماز در طاقچه غرفه کتابی دیدم برداشته گشودم کتاب چاپی ترجمه مجلد سیزدهم بحار بود در احوالات حضرت حجت، عجل الله فرجه، چون نظر کردم، همین خبر در باب معجزات آن سرور جلوه گر آمد با خود گفتم که با این حالت و شدت این عمل را تجربه نمایم برخاسته نماز و دعا و سجده را به جا آورده فرج را خواسته از غرفه به زیر آمده در تالار نزد امام جمعه بنشستم ناگاه مردی از در در آمده رقعۀ ای به دست امام جمعه داد و دستمال سفیدی در نزد او نهاد. چون رقعۀ را خواند آنرا با دستمال به من داد و گفت این مال تو است، چون ملاحظه کردم دیدم که آقای «علی اصغر تاجر تبریزی» که در سرای امیر اطلاق تجارت داشت بیست تومان پول که دویست ریال بود در دستمال گذاشته و در رقعۀ به امام جمعه نوشته که این را به فلان دهید. چون خوب تأمل کردم، دیدم که از زمان فراغ از عمل تا زمان ورود رقعۀ و دستمال، زیاده بر آنکه کسی از سرای امیر بیست تومان بشمارد و رقعۀ بنویسد و به آن مکان روانه دارد وقت نگذشته بود چون این دیدم تعجب کردم. سبحان الله گویان خندیدم. امام جمعه سبب تعجب پرسیده واقعه را به او نقل کردم، گفت سبحان الله من هم برای فرج خود این کار کنم. گفتم: پس بزودی برخیز و به جا آور. او هم برخاست و به همان غرفه رفته نماز ظهرین ادا کرده بعد از آن عمل مذکور را به جا آورد. زمانی نگذشت که امیر را که سبب احضار او به تهران شده بود ذلیل و معزول نمودند و به کاشان فرستادند و شاه عذر خواه آمد امام جمعه را با احترام به تبریز برگردانید. بعد از آن حقیر این عمل را ذخیره کرده در مظان شدت و حاجت به کار برده آثار سریعه غریبه مشاهده می نمودم حتی آنکه یک سال در نجف اشرف ناخوشی و با شدت کرد و مردم را بکشت و خلق را مضطرب نمود. حقیر چون این بدیدم از دروازه کوچک بیرون رفته در خارج دروازه در مکانی تنها این عمل را به جا آورده، رفع وبا را از خدا خواسته و بدون اطلاع دیگران برگشتم و فردای آن روز از ارتفاع و با خبر دادم آشنایان گفتند: از کجا می گویی؟ گفتم: سبب نگویم لکن تحقیق کنید اگر از دیشب و بعد کسی مبتلا شده باشد راست است. گفتند: فلان و فلان امشب مبتلا شده اند. گفتم: نباید چنین باشد بلکه باید از پیش ظهر دیروز و قبل از آن بوده باشد چون تحقیق نمودند چنان بود و دیگر بعد از آن دیده نشد ناخوشی در آن سال و مردم آسوده شدند و سبب را ندانستند و مکرراً اتفاق افتاده که برادران را در شدت دیدم و به این عمل واداشته و بزودی فرج رسیده حتی آنکه یکروز در منزل بعضی برادران بودم بر شدت امرش مطلع شده این عمل را به او تعلیم نموده به منزل آمدم بعد از قلیل زمانی

آواز در را شنیدم دیدم همان مرد است می گوید از برکت دعای فرج از برای من فرجی شد و پولی رسید تو را هم هر قدر در کار است بدهم. گفتم: مرا از برکت این عمل حاجتی نباشد لکن بگو امر تو چگونه شد. گفت: من بعد از رفتن تو به حرم امیرالمؤمنین، علیه السلام، رفتم و این عمل را به جا آوردم چون بیرون آمدم در میان ایوان مطهر کسی آمد و به قدر حاجت در دست من نهاد و برفت. و بالجمله حقیر از این عمل آثار سریعه دیده ام لکن در غیر مقام حاجت و اضطرار به کسی نداده و به کار نبرده ام زیرا که تسمیه آن بزرگوار این را به دعای فرج اشاره به این دارد که در وقت ضیق و شدت اثر نماید والله العالم. و اما خود این ناچیز به قدری الطاف و عنایات از این نماز مبارک و دعای شریفه دیده ام که واقعا و از صمیم دل آن را گنجی از گنجهای الهی می دانم و اگر همه آنها را یک به یک بشمارم کتاب مستغنی می شود نه جزوه ای. البته معلوم است که این نماز و هر دعا که نام فرج بر آن نهاده شده است باید به هنگامی خوانده شود که انتظار فرج جز از خداوند نبوده و آدمی قطع امید از همه جا و همه کس کرده، در کمال انقطاع متوجه پروردگار گردد شایسته است که در موارد حاجت اکتفا به یک مرتبه خواندن نکند. بدون ناامیدی دو مرتبه و سه مرتبه هم خوانده شود، خداوند گشایش عنایت می فرماید. نفس دعا و سؤال و طلب حوائج از خداوند خود عبادت خالصی است و اگر ریا و شبهه ای در آن باشد دعای خداوند نیست. بنابراین محال است خداوند متعال عبادت خالص را رد کند. اگر مصلحت عبد باشد به سرعت عجیبی عنایت می فرماید و گهگاه با تاخیر به تفاوت زمان و اگر صلاح نباشد عقل حکم می کند که خداوند جزای آن عبادت خالص را در آخرت جبران و حاجت بنده را روا فرماید.

وقتی بیایی

وقتی بیایی

از شوق دلها می زخم تا خواهی آمد
ای یار! ما را می کشی یا خواهی آمد
هر روز ما همسایه با یاد تو رفته است
هر شب به امیدی که فردا خواهی آمد
مردیم از بس تسلیت دادیم دل را
پس کی تسلائی دل ما خواهی آمد؟
مولا! نمی آیم مگو، ما را مرنجان
تو مهربانی، جان مولا خواهی آمد
شادم که از خاک شهیدانت شنیدم
وقتی بیایی از همین جا خواهی آمد
بسیار می سوزانی ام ای یار، بسیار
نازت فراوان است اما خواهی آمد
«عباس چشمی» «عطر سیب»
وردی بخوان قرار دل بی شکیب را
اشکی بیار سنگ مزار غریب را
یک نوبهار اگر بشکوفد لبان تو را
پر می شود تمام زمین، عطر سیب را
تنها به اشتیاق سلامی گذاشتم

در پشت سر هر آنچه فراز و نشیب را

آتش گرفت روح کویرانه ام، زلال

روزی بیا و آب بزن این نهیب را

این کیست؟ این که با دل من حرف می زند

نشیده اید هیچ صدای عجیب را؟

آرام می شود دل توفانی ای عجب!

خاصیتی است آیه امن یجیب را

«آرش شفاعی بجستان»

ص: ۴۴

خم سر بسته

بتی که راز جمالش هنوز سر بسته است

به غارت دل سوداییان کمر بسته است

عبیر مهر به یلدای طره پیچیده است

میان لطف به طول کرشمه بر بسته است

بر آن بهشت مجسم دلی که ره برده ست

در مشاهده بر منظر دگر بسته است

زهی تموج نوری که بی غبار صدف

در امتداد زمان نطفه گهر بسته است

بیا که مردمک چشم عاشقان همه شب

میان به سلسله اشک تا سحر بسته است

به پای بوس جمالت نگاه منتظران

ز برگ برگ شقایق پل نظر بسته است

هزار سد ضلالت شکسته ایم و کنون

قوام ما به ظهور تو منتظر بسته است

امید روشن مستضعفان خاک، تویی

اگرچه گرد خودی چشم خود نگر بسته است

متاب چهره ز شبگیر جان بی تابم

که آه سوخته میثاق با اثر بسته است

به یازده خم می گرچه دست ما نرسید

بده پیاله که یک خم هنوز سربسته است

زمینه ساز ظهورند شاهدان شهید

اگرچه ماتمشان داغ بر جگر بسته است

کرامتی که ز خون شهید می جوشد

بسا که دست دعا را ز پشت سربسته است

در این رسالت خونین بخوان حدیث بلوغ

که چشم و گوش حریفان همسفر بسته است

قسم به اوج که پرواز صبح خواهم کرد

در این میانه مرا گرچه بال و پر بسته است

دل شکسته و طبع خیال بند «فرید»

به اقتدای شرف قامت هنر بسته است

«قادر طهماسبی (فرید)»

بشارت

غروب عمر شب انتظار نزدیک است

طلوع مشرقی آن سوار نزدیک است

دلم قرار نمی گیرد از تلاطم عشق

مگو «برای چه؟»، وقت قرار نزدیک است

اگر که در کف دیوارها گل و لاله است

عجیب نیست که دیدار یار نزدیک است

بیا که خانه تکانی کنیم دلها را

از انجماد کسالت، بهار نزدیک است

بیا! چو لاله تنت را به زخم آذین بند

بیا و زود بیا! روز بار نزدیک است

فریب خویش مده، تشنگیت خواهد کشت

دو گام پیش بنه، چشمه سار نزدیک است

در آسمان پگاه آن پرنده را دیدی؟

اسیر موج نگردي، کنار نزدیک است

«سهیل محمودی» مرد موعود

وقتی تو بیایی

سنگفرش سرد خیابان

چراگاه آهوان می شود!

گر گها در برابر گوسفندان زانو می زنند

و شقاوت نیاکان را

به کرنشی غریب

پوزش می طلبند! وقتی تو بیایی

زمین آتشفشان خشمش را فرو می خورد

در کویر می بارد!

چندان که جویباران

عیادت شوره زاران را

فریضه بدانند

بیا! و دستهای پینه بسته کارگران را

به بوسه ای بنواز

و حجم ترانه های دختران قالیباف را

از شادی پر کن

بیا و فانوسهای بادی را

در ساحل بیاویز

و ماهیگیران خسته را

به صدای موج

بخوان!

بیا و برای «مرتضی» دوچرخه بخر

و کفشهای کهنه «مریم» را نو کن

لباسهای زمستانی «عباس»

هنوز آستین ندارد!

و هنوز سقف خانه «رحمان»

چکمه می کند

و «شهربانو» - زنش

زیر آن می گذارد! اگر تو بیایی

دیگر «محرم»ها

«رمضان» قمه اش را بر فرقش نخواهد کوفت

و «صفر» با دست خود،

گل بر سرش نخواهد گذاشت

و شهر در عزای عدالت

سیاه نخواهد پوشید! راستی را در کجایی؟

در «هور قلیا»؟

در «مثلث برمودا»؟

یا در قلب «غلامرضا»

وقتی غریبی جدت حسین را

بر سینه می کوبد؟!!!

«جواد محقق» حدیث عشق

به جز ولای تو بر لوح دل نگاری نیست

به جز وصال تو در دیده انتظاری نیست

فروغ مهر تو بگرفته آسمان دلم

حدیث عشق بنازم که اختیاری نیست

دلم به باغ و گل و سرو و لاله خو نکند

که باورم شده غیر از تو گلعداری نیست

گذشت قافله ها یک به یک از این منزل

به شاهراه ولا جز تو تکسواری نیست

فدای قلب صبور تو ای یگانه دهر

که تا ابد به جهان چون تو داغداری نیست

غریبتر ز مادر تو فاطمه ، (علیها السلام)، نبود

شبانہ دفن شد و بهر او مزاری نیست

بیا عیان بنما قبر بی نشانش را

که صبر رفته ز کف، سینه را قراری نیست

به سر ارادت «صدر» و قدوم شوکت تو

به پیش اهل نظر غیر شرمساری نیست

«صدر» سیدعباس صدرالدینی

بررسی اوضاع اجتماعی و سیاسی عصر امامت امام صادق (علیه السلام)

ابراهیم شفیعی سروستانی

لباس قیراندود شب، مدینه را در بر گرفته و سکوتی مبهم بر شهر سایه افکنده است. در آن شب زنی تنها، نگران و شتابان در کوچه پس کوچه های شهر به پیش می رود. بر در چند خانه می کوبد و پس از لختی درنگ و رساندن پیام خویش دوباره با همان حال راهش را در پیش می گیرد. اینک او ماموریت اش را به پایان رسانده و شتابان به خانه برمی گردد، خانه ای که از در و دیوار آن غبار غم می بارد. در سایه روشن اتاقی محقر بستری به چشم می خورد. آه خدای من! او جعفر بن محمد است که این چنین در بستر افتاده است. در تبی شدید می سوزد و چهره اش به زردی گراییده است. آن زن به اتاق وارد می شود و به بالین همسر خویش می رود. اشک در چشمانش حلقه زده است. با صدایی بغض آلود رو به همسرش کرده می گوید: مولای من همه آنان را که فرموده بودید از پیغام شما آگاه کردم. چند دقیقه بعد فرزندان و نزدیکترین یاران امام بر گرد بستر او جمع می شوند، لحظات بسختی می گذرند و آرامشی تلخ و جانکاه بر آن محفل حکمفرماست. در این هنگام امام چشمان تبارش را بسختی می گشاید و آخرین نگاهش را متوجه جمع می سازد. همه منتظرند که آخرین وصایای امامشان را بشنوند، لبان حضرتش آرام آرام گشوده می شوند و با آخرین توانی که برایشان مانده است این کلام را به زبان جاری می سازند: «آنان که نماز را کوچک می شمارند، به شفاعت ما نخواهند رسید.» و این آخرین سخنی بود که از آن امام شنیده شد. صبحگاه بیست و پنج شوال سال ۱۴۰ هجری بار دیگر قبرستان بقیع آغوش خود را برای پذیرش یکی دیگر از نوادگان پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، می گشاید و حضرت جعفر بن محمد الصادق، علیه السلام، در کنار جد بزرگوار و پدر و عموی ارجمند خویش به خاک سپرده می شود. ششمین امام معصوم در ۱۷ ربیع الاول سال ۸۳ ق در مدینه منوره به دنیا آمد. پدر ارجمندش حضرت محمد بن علی الباقر، علیهما السلام و مادر گرانقدرش «ام فروه»، دختر «قاسم ابن محمد بن ابی بکر»، بود. (۱) نام مبارک آن حضرت «جعفر» و کنیه های حضرتش، ابو عبدالله، ابواسماعیل و ابوموسی بود. آن جناب را القاب بسیاری بوده که از آن جمله صادق، فاضل، طاهر و قائم از همه برجسته ترند. (۲) امام صادق، علیه السلام، در دوران حیات جد بزرگوارش حضرت علی بن الحسین، علیهما السلام، به دنیا آمد و در آن تاریخ که سیدالسادین جهان را بدرود می گفت، صادق آل محمد، علیه السلام، کودکی دوازده ساله بود و به سال ۱۱۴ ق که حضرت باقر، علیه السلام، رحلت می کرد، وی ۳۱ سال داشت و از آن تاریخ به بعد به مدت ۳۴ سال امامت و راهبری شیعیان را بر عهده گرفت. (۳) از خصوصیات ظاهری آن حضرت اینکه ایشان متوسط قامه، میانه بالا، فروخته رو، دارای بدنی سفید، بینی کشیده و موهای سیاه و مجعد بوده و بر صورت زیبایش خال سیاه هاشمی بود

ص: ۴۷

۱- المفید، محمد بن نعمان، الارشاد، ص ۵۲۶؛ همچنین ر.ک: الطبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن، اعلام الوری باعلام الوری، ص ۲۶۶.

٢- الاربلى، على بن عيسى، كشف الغمه فى معرفه الائمه، ج ٢، ص ١٥٥.

٣- فاضل، جواد، معصوم هشتم، ص ٢٤ همچنين ر.ك: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابى طالب، ج ٣، ص ٣٩٩.

که بر ملاحظه می افزود. (۱) آن امام چهره ای جذاب داشت و در نهایت جلالت و هیبت بود چنانکه هر بیننده ای رامسحور خویش می ساخت. انتقال امامت به حضرت صادق، علیه السلام

از آن امام نقل شده است که: «در آن دم که پدرم دیده از دیدار فرومی بست، رو به من کرده فرمود: «چند تن گواه بر بالین من حاضر کن». من نیز چهار نفر از رجال برجسته قریش را که در میان ایشان «نافع» غلام «عبدالله بن عمر» نیز بود، پیش او آوردم. سپس فرمود: «بنویس. این چیزی است که یعقوب به پسرانش وصیت کرد که ای پسران من خدا دینش را برای شما برگزیده، مبادا که جز بر سیل اسلام از دنیا بروید». آنگاه رو به من کرده فرمود: «ای جعفر، پس از مرگ تو اقدام به غسل و کفن من نما و با آن جامه که در آن نماز جمعه می خواندم، کفنم بپوشان و عمامه ام را به سرم ببند و در دل خاک بند کفنم را باز کن. قبرم را چهار گوشه ساز و آن را چهار انگشت از زمین بالا بیاور». آنگاه به آن چهارتن گواه فرمود: «به خانه های خویش بازگردید. خدایتان رحمت کند». امام صادق، علیه السلام، ادامه می دهد: من گفتم: «پدر جان، چه چیز در این جریان بود که لازم بود بر آن گواه گرفته شود؟!». فرمود: پسر جان. می خواستم همه بدانند که پس از من زمام امور به مشیت کیست. دوست نمی داشتم که در امامت تو شبیه و اشکالی به وجود بیاید». (۲) آری، از آن زمان به بعد، در محیطی پر آشوب و در میان اقیانوسی پرتلاطم، حضرت صادق، علیه السلام، سکاندار کشتی شیعیان آل محمد، صلی الله علیه و آله، می گردد. کشتی ای که از جور زمانه آسیبها دیده و زخمها برداشته بود و اکنون در میان گرداب حوادث روزگار، راه خویش را به سوی ساحل آرامش می پویید. آغاز امامت آن حضرت مصادف با عصر خلافت «هشام بن عبدالملک» است. او از سال ۱۰۵ ق به خلافت رسیده و مردی بسیار زشت روی و زشت خوی بود. (۳) در آن زمان سال نهم خلافتش را در اوج رذالت و پستی و در نهایت خشونت و سنگدلی سپری می کرد. اما در سال ۱۲۵ ق با به هلاکت رسیدن هشام، دوران خلافت ننگین او که آکنده از ظلم و جور نسبت به آل علی، علیهم السلام، و فساد و تباهی بوده به پایان رسید و پس از او زمام امور مسلمین به دست بی کفایت مردی دیگر از بنی مروان یعنی «ولید بن یزید بن عبد الملک» افتاد. ولید به شرابخواری و بی بند و باری معروف بود، (۴) و به نقل مورخین در اواخر عمرش به کیش «مانی» پیامبر دروغین ایرانی گرویده و علنا به انکار خدا و رسول خدا، صلی الله علیه و آله و سلم، می پرداخت و سرانجام به خاطر همین اعتقادات و اعمالش مردم بر او شوریده و او را به قتل رساندند. (۵) با هلاکت «ولید بن یزید» در سال ۱۲۶ ق دو خلیفه دیگر بر مسند خلافت نشستند، اما اوضاع زمانه چنان آشفته و پر آشوب بود که در مجموع خلافت آنها به هشت ماه هم نرسید و در سال ۱۲۷ ق، «مروان بن محمد» معروف به «مروان حمار» از استان جزیره به دمشق حمله کرد و خلافت را به دست گرفت. (۶) مروان به قصد تحکیم اساس سلطنت

ص: ۴۸

- ۱- ابن شهر آشوب، همان، ص ۴۰۰؛ همچنین ر.ک: اصفهانی، عمادالدین، زندگانی حضرت امام جعفر صادق، ص ۳۲.
- ۲- مفید، محمد بن نعمان، همان، ص ۵۲۷؛ الاربلی، علی بن عیسی، همان، ص ۱۶۷.
- ۳- فاضل، جواد، معصوم هفتم، ص ۵۷.
- ۴- همان، ص ۶۲.
- ۵- همان، صص ۸۰-۷۷.

خود و بازگرداندن قدرت و شوکت ازدست رفته دولت بنی امیه و بنی مروان، دست به کشتارها و سخت گیریهای بسیار زد اما بی خبر بود که دوران اقتدار بنی امیه به سر آمده و تاریخ در انتظار روشن شدن برگ تازه ای از دفتر پرماجرایی حکمرانان پس از رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، است. در آن زمان که «مروان بن محمد» در منطقه جزیره درگیر جنگ با خوارج بود، در خراسان غوغایی دیگر برپا بود و سفیران بنی عباس در حال گرفتن بیعت از مردم برای یاری خود بودند و رفته رفته شعله قیام بالا می گرفت. (۱) بالاخره پس از سالها جنگ و خونریزی میان بنی عباس و بنی مروان در سال ۱۳۲ ق «مروان حمار» به قتل رسیده و سرش را به نزد «ابوالعباس سفاح» می برند و این پایان حکومت هزارماه بنی امیه و بنی مروان و آغاز خلافت بنی عباس بود. استقرار خلافت عباسیان

با استقرار خلافت عباسی، «ابوالعباس سفاح» بر مسند خلافت تکیه می زند. او در دوران چهارساله خلافتش به انتقام از آل امیه پرداخته و هر که از بزرگان آنان باقی مانده بود به قتل می رساند و سرانجام در سال ۱۳۶ ق به مرض آبله از دنیا رفته و برادرش «ابوجعفر عبدالله» معروف به «منصور دوانیقی» به خلافت می رسد. (۲) او نیز اگرچه در ابتدا به شیعیان آل علی، علیه السلام، تمایل نشان می دهد، اما پس از مدتی یکباره تغییر روش داده و سیره اسلاف اموی خود را پی می گیرد تا حدی که عهد منصور را یکی از پراختناق ترین دوره های تاریخ اسلام برشمرده اند؛ دوران پروحشتی که حکومت ارباب نفسهای مردم را در سینه ها حبس کرده و ترس و دلهره همه جا را فرا گرفته بود. امام صادق، علیه السلام، ده سال از اواخر عمر خود را در دوران خلافت منصور سپری ساخت. در حالی که جاسوسان و ایادی منصور روابط، ملاقاتها و درس و بحث او را از هر نظر تحت مراقبت شدید داشته و هر روز بر اساس گزارشهای بی اساس، آن حضرت را با آن همه شکوه و عظمت و با آن همه قدر و منزلت به پیش کشیف ترین و جلاذترین مرد روزگار احضار کرده و مورد بازخواست قرار می دادند. گاهی به ساحت مقدسش جسارت و اهانت روا داشته و گاه او را تهدید به قتل و کشتار شیعیان می نمودند و بدین وسیله امام رامجبور می ساختند که به خاطر حفظ خون شیعیان و پیروان خود هم که شده است، حقایق را حتی به صورت غیرعلنی هم به دوستان خود نرساند و از این رو پیوسته از یاران و شیعیان خویش می خواستند که مواظب جاسوسان و خبرچینان باشند و مطالب مهم را جز به افراد شایسته و مورد اطمینان خود بازگو نکنند. این است که شاعری عرب درباره فجایع بنی عباس می گوید: «آرزو می کنم که جور و ستم بنی مروان مستدام می گردید

ص: ۴۹

۱- همان، ص ۳۳.

۲- همان، صص ۶۵-۵۷.

و آرزو می‌کنم که ای کاش عدالت گستری بنی عباس آتش می‌گرفت و از میان می‌رفت». و براستی که این شاعر به گرافه سخن نرانده است، چرا که تعداد ساداتی که از نسل حضرت فاطمه، علیهاالسلام، در زمان منصور به قتل رسیدند در تمام مدت خلافت بنی امیه بی‌نظیر است. و بالاخره در ماه شوال سال ۱۴۸ ق منصور برگ دیگری بر دفتر زندگانی ننگین و خیانت بار خود افزود و با مسموم ساختن معصوم هشتم و امام ششم شیعیان، امتی را از فیض آن امام محروم و خود را برای همیشه مشمول لعنت الهی ساخت. وضعیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی امپراطوری اسلام

رژیم بنی امیه در سالیان آخر زندگی امام باقر، علیه السلام و نیز سالهای آغاز امامت فرزندش امام صادق، علیه السلام، یکی از پرماجرترین فصول خود را می‌گذرانید. قدرت نمایی‌های نظامی در مرزهای شمال شرقی (ترکستان و خراسان)، شمال (آسیای صغیر و آذربایجان) و مغرب (آفریقا و اندلس و اروپا) از سویی و شورشهای پی در پی در نواحی عراق عرب، خراسان و شمال آفریقا که عموماً یا به وسیله بومیان ناراضی و زیر ستم و گاه به تحریک یا کمک سرداران اموی به پا می‌شد. از سوی دیگر وضع نابسامان و پریشان ملی در همه جا و مخصوصاً در عراق، مقر تیولداران بزرگ بنی امیه و جایگاه املاک حاصلخیز و پربرکت که غالباً مخصوص خلیفه یا متعلق به سران دولت او بود و حیف و میلهای افسانه‌ای هشام و استاندار مقتدرش، خالد بن عبدالله قسری در عراق و بالاخره قحطی و طاعون در نقاط مختلف از جمله خراسان و عراق و شام و... حالت عجیبی به کشور گسترده مسلمان نشین که به وسیله رژیم بنی امیه و به دست یکی از معروفترین زمامداران آن اداره می‌شد، داده بود. بر این همه باید مهمترین ضایعه عالم اسلام را افزود، ضایعه معنوی، فکری و روحی. در فضای پریشان و غمزده کشور اسلامی که فقر و جنگ و بیماری همچون صاعقه برخاسته از قدرت طلبی و استبداد حکمرانان اموی بر سر مردم بینوا فرود می‌آمد، می‌سوخت و خاکسترمی‌کرد، پرورش نهال فضیلت و تقوی، اخلاق و معنویت چیزی در شمار محاللات می‌نمود. رجال روحانی و قضات و محدثان و مفسران که می‌بایست ملجا و پناه مردم بینوا و مظلوم باشند، نه فقط به کار گره‌کشایی نمی‌آمدند، غالباً خود نیز به گونه‌ای و گاه خطرناکتر از رجال سیاست، بر مشکلات مردم می‌افزودند. نام آوران و چهره‌های مشهور فقه، کلام، حدیث و تصوف از قبیل «حسن بصری»، «قتاده بن دعامه»، «محمد بن شهاب زهری»، «ابن بشر» و «ابن ابی لیلی» و دهها تن از قبیل آنان در حقیقت مهره‌هایی در دستگاه عظیم خلافت و یا بازیچه‌هایی در دست امیران فرمانروایان بودند. تاسف آور است اگر گفته شود که بررسی احوال این شخصیت‌های موجه و آبرومند در ذهن مطالعه‌گر آنان را در چهره مردانی سردر آخور تمنیات پلید، همچون قدرت طلبی،

نامجویی و کامجویی و یا بینوایانی ترسو، پست و عافیت طلب یا زاهدانی ریاکار و ابله و یا عالم نمایان سرگرم مباحثات خونین کلامی و اعتقادی مجسم می سازد. قرآن و حدیث که می بایست نهال معرفت و خصلتهای نیک را زنده بدارد، به ابزاری در دست قدرتمندان یا اشتغالی برای عمر بی ثمر این تبهکاران و تبه روزان تبدیل شده بود. (۱) اینچنین اوضاع آشفته سیاسی - اجتماعی زمینه مناسبی شده بود برای وقوع حرکتهای و قیامهای اصلاح طلبانه، اگر چه در این میان انگیزه ها و اهداف قیام یکسان نبودند ولی در هر حال مردم هر روز شاهد بودند که در گوشه ای از سرزمین پهناور اسلامی کسی علم مخالفت و مبارزه با نظام حاکم را به دست گرفته و داعیه دار احقاق حقوق مظلومان و ستمدیدگان می شود. بر همه خصوصیات این زمان پر آشوب اضافه کنید ایجاد فرقه ها و گروههای بی شمار با عقاید و اندیشه های گوناگون و متضاد؛ نحله های مختلف کلامی و فقهی. صوفی پیشه ها و زاهدنمایانی که برای خود طرحی نو در افکنده بودند. رواج اندیشه های مادی و ضدخدایی و بالاخره سیل بنیان کن افکار و عقاید نوینی که از آن سوی مرزها ایمان فطری مسلمانان را مورد هجوم قرار داده بود. در این فضای مسموم، خفه و تاریک و در این روزگار پربلا- و دشوار بود که امام صادق، علیه السلام، بار امانت الهی را بر دوش گرفت و برآستی چه ضروری و حیاتی است امامت با آن مفهوم مترقی که در فرهنگ شیعی شناخته و دانسته ایم برای امتی سرگشته و فریب خورده، ستم کشیده در چنین روزگار تاریک و پربلا. (۲) این شمایی کلی بود از وضعیت زمان و سوانح روزگار در آن عصر پرماجرا، اما اینکه در این میان امام چه نقشی را بر عهده می گیرند و چه اهدافی را دنبال می کنند، خود بحث مفصلی است که این مجال را فرصت طرح دقیق و کامل آن نیست و ما تنها اشاراتی گذرا به آن خواهیم داشت ولی پیش از آن لازم دیدیم که در حد یک شناخت اجمالی سایر حرکتیهایی را که با اهداف اصلاح طلبانه در آن روزگار وجود داشتند، بررسی نماییم تا هر چه بهتر به صحت تدابیر اتخاذشده از سوی امام صادق، علیه السلام، واقف شویم. قیامها و حرکتهای اصلاح طلبانه در عصر امام صادق علیه السلام

ص: ۵۱

۱- خامنه ای، سیدعلی (آیت الله)، پیشوای صادق، صص ۵۵-۵۸.

۲- همان جا.

پیش از این گفتیم که نیمه اول قرن دوم هجری شاهد وقوع قیامها و حرکت‌های مسلحانه متعددی بر ضد دستگاه اموی بود که در این میان نقش انقلابیون علوی حائز اهمیت بسیاری است. بسیاری از انقلابیون علوی سعی داشتند با فداکاری و نثار خون خود، وجدان خفته جامعه اسلامی را بیدار سازند و جامعه را به طریق صحیح خود که همانا حاکمیت امام معصوم بود برگردانند که نمونه بارز ایشان امامزادگانی چون «زید بن علی بن الحسین» و فرزندش «یحیی بن زید» هستند که در نهایت اخلاص به حرکتی شجاعانه در زمانه سکوت دست یازیدند، اگرچه به دلیل نامناسب بودن شرایط جامعه برای چنین حرکت‌هایی به نتیجه ای مطلوب دست نیافتند. قیام زید بن علی بن الحسین

«زید بن علی بن الحسین، علیهم السلام». در زمان «هشام بن عبدالملک» خلیفه سفاک اموی به خونخواهی جدش حسین بن علی، علیهما السلام، و در اعتراض به سیاستها و عملکردهای ضد اسلامی خلفای جابر اموی در عراق دست به قیامی مسلحانه می زند اما بار دیگر تاریخ تکرار شده و مردم نابکار کوفه او را نیز چون جد بزرگوارش در میان دشمنان بی یار و یاور رها می سازند. زید در سال ۱۲۰ ق به شهادت می رسد و پیکر مطهرش را تا مدت‌های مدیدی بر دار ننگه می دارند اما یک تن از آن بی وفا مردم به مخالفت بر نمی خیزند تا سرانجام به دستور هشام آن پیکر سربدار را به آتش می کشند و خاکسترش را بر باد می دهند. هنگامی که خبر شهادت زید بن علی به امام صادق، علیه السلام، می رسد، حضرتش را اندوهی عمیق فرا می گیرد و بسیار محزون می شوند به حدی که آثار خون و اندوه بوضوح در چهره اش نمایان می گردد و آن حضرت دستور می دهد که از مال خود، هزار دینار در میان خاندان کسانی که با زید کشته شده اند پخش کنند. (۱) امام صادق، علیه السلام، در وصف جناب «زید بن علی بن الحسین» می فرماید: «خداوند عمویم زید را رحمت کند. او مردم را به سوی «رضای آل محمد» دعوت می کرد و اگر پیروز می گردید، در پیشگاه خدا عهد خود را وفا نموده و به آنچه گفته بود عمل می کرد». (۲) قیام یحیی بن زید

ص: ۵۲

۱- المفید، محمد بن نعمان، همان، صص ۵۲۲-۵۲۱.

۲- ممقانی، رجال، ج ۱، ص ۴۶۸، به نقل از پیشوای صادق

یحیی پسر زید دنباله فعالیت پدر را گرفت و به منظور نجات و پیروزی هواداران مهاجر کوفی که «حجاج بن یوسف» و دیگر امرای اموی عراق آنان را به خراسان تبعید کرده بودند، به این استان دوردست رفت ولی او نیز به سال ۱۲۵ ق پس از چند سال مبارزه و تلاش به همان سرنوشت پدر مبتلا گردید. (۱) اما قیامهای دیگری هم از سوی علویان واقع می شد که به دلیل اهداف جاه طلبانه و خودپسندانه ای که در رهبران این قیامها وجود داشت، هرگز مورد تایید و رضایت امام صادق، علیه السلام، واقع نگردید. که از جمله می توان به جنبش مسلحانه نوادگان امام حسن مجتبی، علیه السلام، اشاره نمود: قیام نوادگان امام حسن مجتبی، علیه السلام

«عبدالله محض» که پسرزاده امام حسن مجتبی، علیه السلام، بود، همواره برای به قدرت رساندن پسرانش تلاش می کرد و پسر خود «محمد» معروف به «نفس زکیه» را قائم آل محمد می خواند، از این رو در پی فرصتی بود که به اهداف خود جامه عمل بپوشاند و حتی به دنبال این بود که از امام صادق، علیه السلام، نیز برای پسرش بیعت بگیرد، اما امام در پاسخ او با لحنی خیرخواهانه فرمود: «من ترا ای پسرعمو به پناه خدا می سپارم و هرگز به مصلحت شما نمی دانم که در این امر (به دست گرفتن حکومت) دخالت کنید، من می ترسم که با این اقدام خود و خانواده ات به نابودی کشیده شوید». عبدالله که از این سخنان امام جا خورده بود و انتظار چنین جوابی را نداشت شروع به سخنانی در انکار و رد امامت فرزندان حسین بن علی، علیهما السلام، نمود. اما سرانجام پس از دقایقی بحث و مجادله با امام با این پاسخ مواجه شد که: «مرا اطاعت کن ای ابومحمد! به خداوند متعال خدایی که جز او خدای دیگری نیست قسم می خورم که من از تو پندها و خیراندیشی های خود را دریغ نمی دارم. ولی افسوس می خورم که تو پند مرا نمی پذیری و از آنچه تقدیر شده است، راه گریزی نیست. تو نمی دانی که پسر محمد همین محمد در «سده اشجع» در آغوش سیل آن دامنه کشته خواهد شد». سرانجام در سال ۱۴۴ ق و در زمان خلافت منصور عباسی فرزندان عبدالله دست به قیام زدند و حتی در جریان قیام خود برای اینکه امام صادق، علیه السلام، را به همکاری با خود وادار کنند، به اعمال خشونت پرداخته و حضرتش را به بند کشیدند. اما همه این فعالیتها برای آنها ثمری نداشت و آنچنان که امام پیش بینی نموده بود، «محمد» و «ابراهیم» فرزندان عبدالله محض در سال ۱۴۵ ق در جنگ با سپاه عباسی به قتل رسیدند. (۲) این گوشه ای بود از حرکتهای اعتراض آمیزی که گاه به صورت مسلحانه و گاه به صورت قیام مردمی هر چند صباح در جامعه آن روز اتفاق می افتاد. اما اینک می پردازیم به بررسی سیاست و خطمشی ای که امام صادق، علیه السلام، در آن اوضاع و احوال آشفته در پیش گرفتند: خط مشی و موقعیت امام صادق، علیه السلام

ص: ۵۳

۱- قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، ج ۲، صص ۳۶-۳۷. لازم به تذکر است که «یحیی بن زید» همان شخصی است که حامل صحیفه سجادیه بوده است.

۲- فاضل، جواد، همان، صص ۱۰۱-۷۶.

امام ششم شیعیان، علیه السلام، پس از آنکه واقعیت امت را از لحاظ فکری و عملی فهمید و شرایط سیاسی و اجتماعی محیط را دانست و واقعیت سیاسی را که امت در آن می زیست و قدرت و امکانات او را که می توانست با آن روبرو شود و مبارزه سیاسی را آغاز کند شناخت، قیام به شمشیر و پیروزی مسلحانه و فوری را برای برپاداشتن حکومت اسلامی کافی ندید، چه برپای داشتن حکومت و نفوذ آن در امت به مجرد آماده کردن قوا برای حمله نظامی وابسته نبود، بلکه پیش از آن بایستی سپاهی عقیدتی تهیه می شد که به امام و عصمت او ایمان مطلق داشته باشد و هدفهای بزرگ او را ادراک کند و در زمینه حکومت از برنامه او پشتیبانی کرده و دست آوردهایی را که برای امت حاصل می گردید پاسبانی نماید. گفتگوی امام صادق، علیه السلام، با یکی از اصحاب خود مضمون گفته ما را آشکار می سازد (۱) و این معنی را بخوبی روشن می سازد که امام در پی ساختن شیعیانی بود که با درک هدف والای امام، بتوانند در همه حال ایشان را همراهی نمایند. از «سدر صیرفی» روایت شده است که گفت: «بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و گفتم: خدای را چه نشسته ای؟! فرمود: ای سدر چه اتفاق افتاده است؟ گفتم: از فراوانی دوستان و شیعیان و یاران سخنی می گویم. فرمود: فکر می کنی چند تن باشند؟ گفتم: یکصد هزار. فرمود: یکصد هزار؟ گفتم: آری و شاید دویست هزار. فرمود: دویست هزار؟ گفتم: آری و شاید نیمی از جهان. صیرفی سخن خود را چنین ادامه می دهد که: آنگاه امام خاموش گردید و سخنی نفرمود تا به اتفاق هم به منطقه «ینیع» رفتیم، آن حضرت در آنجا به گله ای از بزها [که مشغول چرا بودند] اشاره کرده و فرمود: ای سدر اگر شیعیان ما به تعداد این بزها رسیده بودند، بر جای نمی نشستیم!». (۲) از گفتگوی امام صادق، علیه السلام، با سدر در می یابیم که اگر امام می توانست به یاری دهندگان و به قدرتی تکیه کند که پس از عمل مسلحانه هدفهای اسلام را تحقق بخشند، پیوسته آمادگی داشت که دست به قیام مسلحانه بزند اما اوضاع و احوال و شرایط زمان مجال نمی داد که امام، علیه السلام، حتی اندیشه این موضوع را در سر پپروراند که با سیاست حاکم روز وارد کشمکش گردد، زیرا این کار امری بود که اگر قطعا با شکست روبرو نمی شد باز هم نتایج آن تضمین شده نبود. به عبارت دیگر با آن شرایط موجود اگر هم شکست نمی خورد نتیجه مثبت قیام مسلم نبود. (۳) لذا امام، علیه السلام، با مدنظر قراردادن دو هدف عمده که وجه نظر همه ائمه راستین شیعه بوده است، یعنی ارائه تفکر درست اسلامی و تبیین و تطبیق و تفسیر کتب که خود متضمن مبارزه با تحریفها و دستکاریهای جاهلانه و مغرضانه است و آنگاه پی ریزی و زمینه سازی نظام قسطوحق توحیدی به فعالیتی عمیق و ریشه دار دست می زنند. امام صادق، علیه السلام، با درایت و تیزبینی که حاصل از ارتباط به سرچشمه وحی بود، بامهارت بسیار از حالت

ص: ۵۴

۱- ادیب، عادل، زندگانی تحلیلی پیشوایان ما، ترجمه اسدالله مبشری، ص ۱۸۳.

۲- الکلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۲۴۲ به نقل از ماخذ فوق، ص ۱۸۴.

۳- همان، ص ۱۸۵

نصرا له حکمت عقل با تمام شکوه ، عظمت و جایگاه برجسته ای که در حیات انسان دارد، موهبتی است از جانب خداوند و حقیقتی ست با دو چهره: چهره اقبال به حق و چهره ادبار به حق.

چهره اقبال عقل، در سعی و تلاش انسان برای اتصال به حق، و ایمان به غیب تجلی کرده و ارتباط انسان را با لازمان و ابدیت تحقق می بخشد.

اما، چهره ادبار او به حق، با وقوع در زمان (عصر) و زیان (خسر) ترسیم شده و با اغوای شیطان استمرار یافته است. این عقل ادبار که - جایگاه نفوذ شیطان است، با زمان گره خورده و تاریخ بشری را رقم زده - اکنون پس از پشت سر نهادن فراز و نشیبهای بسیار، در آستانه پایان خود قرار دارد و چون عقل به پایان رسد، زمان فانی به پایان می رسد و آخرالزمان یعنی آخرالعقل.

تعارض درونی عقل ادبار امروزه پس از عبور از پیچ و خم قرنهای کسب تجارب فراوان، پس از پشت سر نهادن تحولات دوران پرماجرای خلق و وضع که اوج شکوفایی و اقتدار او بوده است، و بعد از پیمودن تمام راههایی که محتمل بود بتواند استقلال و سیطره فراگیر و دائمی او را تامین کند و برای انسان معرض از حق، مدینه فاضله و بهشت زمینی بسازد، بیش از همیشه آشکارا و برملا شده است.

نشان هویدایی این تعارض، نواندیشی و نوآوری پرشتاب عقل است. چاره اندیشی بی وقفه عقل واقع در بحران، حکایت از سرگشتگی و اضطراب درونی او می کند. این بحران سخن از پایان عقلانیت و سقوط نهایی او دارد. به این نکته باید توجه کرد که تحولات و تطورات عقل با نوآوریهای او تفاوت دارد. عقل در درون آن دو دوران کلی خود - دوران کشف و دوران وضع - ادوار و اعصار مختلفی را تجربه کرده و منازل بسیاری را پشت سر نهاده است. تطور عقل یعنی خروج اضطراری او از یک منزل - بر اثر رسیدن به بن بست - و ورودش به منزلی دیگر و نوآوریهای او یعنی تلاش برای مستور کردن بحران درونی یک منزل. امروز عقل قرن بیستم پس از عبور از آخرین دوره تحول دوران وضع و جعل، در میانه بحرانی همه جانبه و فراگیر گرفتار آمده است. نواندیشی و نوآوری مدام و لحظه به لحظه او نه حکایت از شادابی و خرمی که نشان از ویرانی و آشفتگی دارد. او باید مدام پاسخگوی پرسشها، تقاضاها و توقعات فراینده باشد و از این رو همواره باید امر جدیدی ارائه کند و برای این تجدد دائم، به کشفیات علمی و اطلاعات تجربی تازه نیازمند است و همین علم و اطلاع روزافزون - و محصولات آن - بر شتاب زمان افزوده است. و در نتیجه روز و ماه و سال امروز سرعت و شتابی بمراتب بیشتر و افزونتر از روزها و سالهای قرون گذشته دارد. زمان در گرداب سرعتی تب آلوده و شتابی سرسام آور افتاده و بی مقصد و کور بر گرد خود می چرخد و با سرعت تمام به پایان خود نزدیک می شود. پایان زمان یعنی به نهایت رسیدن تمام راههای مولود علم و ادراک بشری و آخرالزمان یعنی آخرالعقل. آنجا که عقل ادبار - پس از هزاران سال تلاش و جد و جهد برای معماری بنای استقلال انسان و انفکاک او از حق - به بن بست می رسد، زمان فانی نیز بی وجه می شود و ضرورت وجودی خود را از دست می دهد. همپا و همراه عقل، زمان نیز خسته و فرسوده می گردد. با این عقل فرسوده و از نفس افتاده، و درون این زمان ناتوان و هویت از کف داده، چهره خسران آدمی بیشتر و بیشتر هویدا می شود. در چنین وضعیتی است که ماهیت فسادانگیز و فسق افروز ادبار به حق، عیان و حقیقت عقل و زمان برملا خواهد شد. تاریخ عقل ادبار، سراسر جهل مضاعف و مشدد در باب حقایق هستی بوده است. پافشاری او بر این جهل زمخت، بر امتداد تاریخ و بر حجابهای او افزوده است. اکنون این عقل پس از طی دوره تجدد، در زائده ای پس از تجدد قرار گرفته، بنای ایمان به عقل متزلزل شده و پایه های عمارت و امارت عقلانیت در حال فروریختن است. غایت و نهایت عقلانیت که اعتراف به جهل و اقرار به نادانی یعنی

خروج از ظلمت جهل مرکب است، امروز در حال تحقق است. در این نقطه پایانی که تمام استعدادهای عقل فعلیت یافته و همه بذره‌های نهفته در ذاتش شکفته شده و به برگ و بار نشسته و عقل نتوانسته آرمانشهر موعود را در زمین بیافریند، و بت عقل در دل آدمیان شکسته، و آنان رفته رفته به وادی جهل بسیط قدم نهاده اند و دو راه در برابر آنان گشوده است. این دوره نهایی، در حقیقت تبلور کل دوره‌هایی است که از آغاز تاریخ در برابر انسان وجود داشته و انسان امروز وارث آن شده است. این دوره، دوره خاک و خداست؛ یکی از آنها آخرین مرتبه هبوط آدمی از خدا به خاک یعنی سقوط و انحطاط نهایی او را متحقق می‌کند و دیگری آخرین سرمنزله صعود انسان از خاک به خداست. این دوره، دوره آخرالزمان است و هر یک از آنها آخرین خطوط سیمای دوگانه بشری را ترسیم می‌کند و جملات پایانی، و سرنوشت دو کتاب را رقم می‌زند. کتاب ادبار، غفلت، خسران، زمان، شیطان، جبر و اضطرار و صحیفه عشق، ایمان، تفکر، آزادی، عمل صالح و انتظار. این دوره، دوره فراگیری است که تمام راههای موجود، در ذیل یکی از آن دو حل و هضم می‌شود و مندرج است. این دو راه عبارتند از: راه شرق و راه غرب. مرادم شرق و غرب جغرافیایی نیست. راه شرق و حکمت مشرقی و ایمان یعنی راه اقبال و به شمس حقیقت، رویکرد به نور، توجه به حق، شستشوی خویش در کوثر عشق و ایمان، زدودن و ستردن غبار جهل و ملال با زلال وصال، و گشودن روزنه‌های دنیای انسان به ساحت غیب. و راه غرب و تعقل مغربی یعنی راه افول و غروب خورشید حقیقت، ادبار به نور، نیست‌انگاری و رویکرد به عدم، و گام زدن در راهی که به سوی اضطرار مطلق - که تجسد نهایی جبر خشن تاریخ است - منتهی می‌شود. راه غرب راهی است که به پایان قرن بیستم رسیده و در تدارک ورودی پرهول و هراس به قرن بیست و یکم است. راه غرب را قرن بیستمی‌ها می‌روند و آنها کسانی هستند که یک رویداد موازی عظیم در تاریخ عقل را ندیده انگاشته اند؛ یعنی ظهور پیامبر اسلام را. اگر این نظریه را بپذیریم که حضور پیامبران در طول تاریخ، پدیده‌ای است مقارن و موازی با تحولات عقل - تا به عنوان حجت‌های ظاهری، مردم هر عصر را دسگیری و بر مکر شیطان آگاه کنند - در آن صورت ندیده گرفتن آخرین پیامبر، مولود غفلت و ناآگاهی از سازوکار حرکت عقل در تاریخ و بی توجهی به آخرین تحولات اساسی عقل، و مؤدی به توغل در عقل زدگی

و استمرار بخشیدن به راهی است که ادبار به حق را در پایان قرن بیستم تحویل قرن بیست و یکم می دهد. فرهنگ و اخلاق مسلط قرن بیستمی، فرهنگ گسست تام و تمام از حق، و در واقع فرهنگ بی فرهنگی است؛ فرهنگ و اخلاقی است که یک حقیقت ره آموز و سرنوشت ساز را در تاریخ، مسکوت نهاده و بدین ترتیب هویت تاریخی خود را گم کرده است و از این رو برای جبران این خسارت عظیم، به سلطه جویی و اقتدارطلبی گراییده و با نیروهای اهریمنی معامله کرده است؛ یعنی نفیس ترین و ضروری ترین لوازم حیات و گرانبهاترین اموری که برای ادامه حیات انسانی خود به آنها نیاز مبرم داشته، فروخته و با بهای ناچیز و ثمن بخشی که از این راه به کف آورده، به ابتیاع علم و اطلاعات و ابزار و ادواتی پرداخته است که بتواند اقتدار او را تامین، و شکنندگی و آسیب پذیری اش را در برابر صدها خطر و بلیه ای که در کمین اوست، ترمیم کند، غافل از اینکه در این داد و ستد از یک سو فقط ابزار و وسایل حیات را به کف آورده و اصل حیات انسانی خود را از دست داده و از سوی دیگر دل به قدرت و سلطه ای خوش کرده که چون حقیقی نیست، یعنی از آبشخور قدرت لایزال حق سیراب نشده بل مولود سراب قدرت اهریمنی است و آدمی پیش از پرکردن ظرف وجودی خود از حق، آن را تملک کرده، تبدیل به کابوسی مخوف گردیده و آدمی را محکوم قدرت دست پرورده خود ساخته است. راه غرب، راه جبر تاریخ و اضطراب و درماندگی ذاتی عقل ادبار است. در این راه چون آدمی محکوم قدرت اهریمنی است که هیچ اراده و اختیاری از خود ندارد. در اینجا انسان بسته زنجیر زمان است و برای کسی که در غل حرکت تاریخ گرفتار افتاده، آینده نیز همانند گذشته بسته و ضروری است. برای کسی که در راه اعراض از حق گام می زند، هیچ افقی جز هیچستان لم یزرع انحطاط و فسق وجود ندارد. برای راهیان راه غرب، عالم با همه وسعت مسدود است و زمین با تمام گستردگی، تنگ و تاریک و مظلم. در چنین وضعیتی عقل تنزل می کند و نشانه های این تنزل را می توان در رویکرد عقل به واقعیت های حقیر و پست مشاهده کرد. عقلی که در اوج آسمانها پرواز می کرد و ترانه مابعدالطبیعه می سرود و در زمین و زمان پر می کشید و کل حوزه ادراک را زیر بال و پر داشت، چنان به حسیض ذلت و حقارت فرود آمده که سر از بستر خواب، مطالعه و کندوکاو در ابتدایی ترین غرایز انسان در آورده است. آئینه این حقارت و آشفتگی، زبان است. سراسیمگی، سرگشتگی و بی هویتی عقل و زمان را در آئینه زبان به عیان می توان مشاهده کرد. زبان بی هویت، تلاش می کند که زیان برملاشده آدمی را همچنان پنهان دارد. زیبایی، رعنائی، هنر، تقویت صوت، امواج، صنعت، علوم، پرگویی، اسراف در مصرف الفاظ و هر چیز دیگر، به خدمت زبان درآمده تا او بتواند خسران وقوع انسان در شتاب مهارگسیخته زمان را مستور کند؛ اما زبان نیز همانند زمان و عقل، پیر و شکسته و فرتوت شده و قادر نیست ماهیت خسران را در پوششهای رنگارنگ خوشبختی پنهان کند و بر زخم اضطراب

و التهاب انسان، مرهمی نهد. دیگر هیچ قدرت بشری نمی تواند در برابر سیل سدشکسته انحطاط مقاومت کند. آلودگی و فساد با شتابی روزافزون سراسر کره زمین را تهدید می کند و در خشکی و دریا پیش می رود و محیط زیست جسمانی و روحانی بشر را به زیر سلطه خود می کشد و هیچ نقطه ای در امان نیست. زمان و مکان آلوده گناه و فسق آدمیزاده شده، همه چیز محکوم آن گردیده و غایت سیاه تاریخ نزدیک به تحقق است. کسانی که دیدگاه شیعی در باب غایت تاریخ را بدینی می دانند از یک طرف چشمانشان را بسته اند و آنچه را اتفاق افتاده است نمی بینند و از طرف دیگر، از پیش قضاوت کرده اند و می خواهند که ما خوشبینانه به پایان تاریخ بنگریم. وقتی از اقتدار انفعالی و فراگیر انسان بر خاک سخن می رود، در حقیقت، نغمه شوم حکومت و سیطره خاک بر انسان سروده شده است. آنچه شیعه می گوید نه بدینی است، نه خوشبینی و نه واقع بینی؛ چرا که این گونه نگرینتها همه در حیطه انفعال و خضوع در برابر خاک معنی دارد. قول شیعه بر اساس حق بینی است؛ یعنی اگر نبود تشعشع حکمت ایمانی و اگر نبود نظر کردن در پرتو انوار الهی - که به ما جهانی دیگر را نشان می دهد و با ما سخن از عوالم غیب می گوید که رهرو غرب از آن بیگانه است و ما را دعوت به ماندن در دخمه دنیای مشهود می کند - هر کس تمایل داشت که مسحور و مجذوب دستاوردهای پر جاذبه بشر شود، به سمت تمتع، التذاذ، کامجویی و خوشبختی رود، فارغ از هر دغدغه فکری به ستایش و تعظیم محصولات علمی برخیزد و تفکر و ایمان را در معبد شرایع علمی و سیاسی رنگارنگ قربانی کند. ساده ترین و هموارترین راه، راه غرب است. همه چیز مهیاست، و همه دواعی و سوائق، ما را بدانسو می خواند و سوق می دهد. گام زدن در این راه، رفتن در جهت جریان آب است، هیچ نگرانی و اندیشه ای نمی طلبد، آوازه و شهرتش جهانگیر، و انقیاد و تسلیم در برابر او باب روز است و مطلوب و مورد پسند اکثر مردم. راه غرب راه توغل در تکثیر و فرورفتن مدام در کثرات است. پشت کردن به نور و دور شدن از آن، اقتدا به کثرت سایه هاست و مؤدی به اصالت دادن به کثرات اشباح و اظلال، و اعراض از وحدت را در پی دارد. کسی که در این راه قدم برمی دارد، از آنجا که چشمی کثرت بین دارد، حل تمام مسائل و مشکلات را تنها در میانه کثرات می جوید و در واقع تمام کوشش او مصروف تکثیر و تقطیع عالم و تکه تکه کردن حقیقت است. قرن بیستمی ها در هیاهوی کثرت فرو رفته و قادر نیستند کثرت را با وحدت جمع کنند و در زیر لایه های کثرات جاری، بستر واحد این جریان را ببینند، تا آنجا که تبدیل به انسانهای یک چشمی شده اند و چشم دیگر خود را از کف داده اند؛ چشم راست را. از نشانه های آخرالزمان ظهور دجال است؛ دجالی که چشم راستش ممسوح است و از میان رفته و چشم چپ

او بر پیشانی اش جای دارد. راه شرق اما راه قرن پانزدهم است. تقویم راستین مشرقیان که سطر سطر صحیفه حیات، فرهنگ، تفکر، اخلاق، عشق و ایمان راهیان مشرق با آن رقم خورده، تقویم هجری قمری است. این تقویم، تقویم کسانی است که آگاهانه در شب تاریک و مظلّم، و یلداى بلند حیات بشری می زیند و در غیاب خورشید حق، دل با اشراق و بازتاب آن، خوش می دارند؛ با قمر. این راه، راهی است ناهموار و پرسنگلاخ که رهرو در هیچ قدمش از سنگ اندازی شیاطین در امان نیست و پیمودنش بی عنایت حق، مقدر، نه. همتی مردانه می طلبد، سینه ای به پهنای آسمان، قلبی گشوده به آفاق هستی، شوقی پرکشیده تاستیغ غیب، عزمی استوار، و عشق و صبوری و ایمانی که بتوان هر بلایی را در این راه تحمل کرد. قرن پانزدهمی ها مستضعفان زمین اند و وارثان لمعات آفتاب حق. آنان - گرچه در نظر قرن بیستمی ها بی فرهنگ، بی تاریخ، بی هویت، و اهل واپس ماندگی اند اما - در حقیقت پیشروان راه نجات انسان اند و اگر قدر و قیمت خود را بدانند، مرعوب یا مفتون شکوه و رعنائی مغربیان نشوند، والایه‌های خویش را بیابند و به خویشان بازگردند، برای امروز سرگشته و فردای سردرگم راهیان راه غرب، باید فرهنگ، ادب، اخلاق، تفکر، عشق و ایمان به ارمغان ببرند. راه شرق، راه انتظار است؛ رهرو این راه همواره منتظر است و چشم به راه خورشید. می داند که در غیاب خورشید زندگی می کند؛ و در عین حال می داند که حتی در این شب ظلمانی اگر خورشید نمی بود او نمی توانست تنفس کند. خورشید غایب است نه معدوم؛ و این را کسی در می یابد که شبها سر به آسمان بردارد و بازتاب آن را نظاره کند. انتظار یعنی آگاهی از جایگاه وجودی انسان - میان خاک و خدا - و عمل متناسب با آن در عصر غیبت. انتظار، نماز وجودی عصر غیبت است. انتظار، تجلی ایمان و تقواست. انتظار یعنی افتتاح و انسداد؛ افتتاح در برابر غیب که نتیجه اش تذکر، تفکر و یاد آفتاب است؛ و انسداد در برابر تمام امور و عواملی که می کوشند تا ما همواره شب زدگان شبستان تاریخ بمانیم، تاریکی و ظلمت حاکم بر غیاب خورشید را باور کنیم و ماه و ستاره را ندیده انگاریم. انتظار یعنی پرکردن جام نگاه از خم عشق و اشتیاق، و قبول و انفعال در برابر حق، و فاعلیت و حاکمیت بر هر آنچه دون مرتبه انسان است. انتظار اوج عصیان و سرکشی عقل اقبال در مقابل دنیای محدود متناهی و حقیر علم و ادراک بشری، و مقتضیات زمان و زمانه است. انتظار، دل سپردن به امام زمان و دل بریدن از ماموم زمان است. راه شرق، راه آزادی تاریخ است. آزادی انسان تنها با پشتوانه ایمان به غیب تحقق می یابد و آنجا که متکای ایمان به غیب نباشد و آدمی فقط در گستره علم و اطلاع خود زندگی کند، هر گونه سخن از آزادی فریب و سرابی بیش نیست. از این رو حریت و آزادی

حقیقی انسان تنها در راه شرق می تواند متحقق شود و در آن راه است که او از هر قید و بندی رها می گردد الا عبودیت حق. به تبع آزادی انسان در راه شرق و در انتظار حقیقت، تاریخ نیز از غل و زنجیر جبر و اضطراب آزاد می شود. در این ساحت است که گذشته نیز همانند آینده مفتوح و باز است. ایمان به غیب و انتظار عصر غیبت همچون نفخ صوری در گذشته مرده و بیجان می دمند. گذشته جان می گیرد، زنده می شود، معنی می یابد، از گور نمناک و تاریک جبر عقل ادبار و زمان فانی و گذرا برمی خیزد، با ابدیت و لازمان پیوند می خورد و رجعت می کند و باز می گردد. در حوزه عقل اقبال، گذشته ای مطلقا بسته و مسدود وجود ندارد. در دامنه های عقل اقبال، حتی گذشته های دور را می توان آبیاری کرد تا جوانه زند، رشد کند و به برگ و بار نشیند. همین جا بحث سنت و تجدد قابل طرح است. در برخی از اذهان ممکن است چنین نشسته باشد که سنت یعنی هر آنچه مشمول مرور زمان قرار گرفته است. چیزی که در چرخه زمان و بر اثر تحول دوران پدید می آید، نباید بر آن نام سنت نهاد هر چند قرنها از تولدش بگذرد. سنت چیزی است که از جریان تجدد و تصرف بیرون است. آنچه در زمان پدید آمده و متعلق علم و ادراک بشری بوده به مرور زمان، پیر، کهنسال و فرتوت می شود و هیچگاه قابل بازگشت نیست و نمی توان آن را تکرار کرد. وقتی سخن از بازگشت به سنت به میان می آید هرگز نباید به معنای بازگشت به برهه ای از زمان گذشته و مقتضیات آن باشد. بازگشت به سنت یعنی بازگشت به آن چیزی که با ابدیت انسان، و حیث نامتناهی اش - که متجلی در پیام پیام آوران است - مرتبط و پیوسته است تا بتوان او را از قید و سلسله امور دایم التجدد و متصرم نجات بخشند و تا بتوان او را به هدایت ها هدایت کرد و بدین معنی، سنت تحول و تبدل ندارد. اگر قرار باشد کسی به سنت های زمانی بازگردد، در این صورت همه سنتهای گذشته در «گذشته بودن مساوی اند و ترجیح یکی از آنها، ترجیح بلامرجح است. وقتی صحبت از قرن پانزدهم به میان می آید، یعنی قرنی که هر کس در آن زندگی می کند و نفس می کشد وابسته به سنتی است برخاسته از یک مبدا ابدی و لایتغیر. خود این مبدا گرچه به لحاظ ظاهری و به موازات رشد، شکوفایی و تحولات عقلانی بشر، ادامه و استمرار یک سنت بی بدیل است که از آغاز هبوط آدم شروع شده، لذا خود این مبدا نیز دارای مبادی است، اما در باطن، مبدا این سنت - یعنی سنت قرن پانزدهمی - مبداالمبادی است؛ یعنی وقتی گل آدم را می سرشتند، آب این گل را از آن سرچشمه برداشتند. پیامبری پیامبر خاتم پیش از آدمیت آدم بود. بنابراین سنت قرن پانزدهم سنت وجودی انسان، یعنی استمرار سنتی است که همه پیامبران، صالحان، متفکران، حکیمان و شاعران آزاده در طول تاریخ به آن سنت تعلق دارند. اینان در حقیقت ابیات قصیده

بلند عشق، ایمان و آزادی اند که همیشه از ناحیه مقتدران و خودکامگان تاریخ ادبار مورد ستم و جفا بوده اند. با تمام تحولات و تطورات و دگرگونی‌هایی که در طول تاریخ عقل ادبار به وقوع پیوسته و با آنکه چهره های ادبار، دارای اشکال و اطوار متعدد، متنوع و بی شمار بوده اند، سیمای برجستگان اهل ایمان و منادیان اقبال به حق همواره یکسان و لایتغیر بوده و یک سخن بیش نداشته اند. اینان همواره غریب، تنها، آواره و مظلوم بوده اند. معشوق و محبوب اهل ایمان، و مقصد و مراد از همه منظومه های عاشقانه و تمام تغزلات و مغازلات هم اینانند. اینان غربای تاریخ اند و مجنون برای غربت آنها گریه می کند. این خط غربت تاریخی از آغاز هبوط آدم تا امروز، یعنی تا قرن پانزدهم ادامه دارد و تا زمان و زمانیات، و عقلانیت و تاریخت بر سرنوشت بشر حکومت می کند، غربای تاریخ در غیبت اند. اوج غربت حقیقت، امام زمان است که نه تنها در میان مامومان زمان و منکران، بل در میانه معتقدان به او نیز غریب است. امروز حقیقت در نهایت غربت و تنها به سر می برد. آنگاه که امام زمان، یعنی کسی که نه تابع و خادم زمان بل متبوع و مخدوم زمان است، ظهور کند، زمام زمان را در دست می گیرد و این بی پناه مهارگسیخته ملت‌ها را از شتاب و جنون نجات می دهد، تا آرام و قرار یابد. وقتی زمان بیقرار، قرار یافت و دست در دستان امام خویش نهاد، تمام غربای تاریخ - همه پیامبران، امامان، صالحان و ابرار - رجعت خواهند کرد و معنای نهفته و مستور تاریخ آشکار و عیان خواهد شد. اینک آنکه خود را از قبله عشاق می داند و دریافته است که از این جمع، مهجور و دور مانده، باید به بوی قبله این قبیله بنالد و به سوی آن نماز گزارد. چو از قبیله عشاق مانده ای مهجور دلا تو مرغ فغانی، به بوی قبله بنال والحمد لله اولاً و آخراً والسلام علی خلیفه الله فی ارضه حجه بن الحسن العسکری علیهما السلام.

چرا به امام زمان، علیه السلام، «شریک القرآن» گفته می شود؟ ۱. خواندن امام زمان، علیه السلام، با تعبیر زیبا و گرانسنگ «شریک القرآن» برگرفته از سخنان ائمه معصومین، علیهم السلام، است. این تعبیر در چند زیارت معتبر خطاب به امام حسین و حضرت مهدی، علیهما السلام، وارد گردیده است: «السلام علیک یا امین الرحمان، السلام علیک یا شریک القرآن» (۱) «السلام علیک یا صاحب الزمان، السلام علیک یا خلیفه الرحمان، السلام علیک یا شریک القرآن، السلام علیک یا قاطع البرهان» (۲) از طرفی چون تعبیر «شركاء القرآن» در زیارت مجموعه ائمه معصومین، علیهم السلام، مورد استفاده قرار گرفته، یقیناً مفرد آن «شریک القرآن» در مورد شخصیت ممتاز این سلسله، یعنی حضرت مهدی، علیه السلام، صادق خواهد بود: «السلام علیک ائمه المؤمنین... و عباد الرحمان و شرکاء الفرقان و منهج الایمان» (۳) «السلام علیک ائمه المؤمنین و ساده المتقین... و شرکاء القرآن» (۴) ۲. علاوه بر این، اگر «شریک القرآن» بودن به معنای «همپا و همراه بودن با قرآن» باشد، کلام جاودانه پیامبر، صلی الله علیه و آله، بر آن دلالت دارد که فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتُم بهما لن تظلوا ابدا» (۵) «من کتاب خدا و خاندان خودم را به عنوان دو ودیعت گرانبها در بین شما باقی می گذارم، تا زمانی که به آن دو چنگ زده باشید، هرگز گمراه نخواهید شد.» اگر عترت و خاندان معصوم پیامبر، صلی الله علیه و آله، قرین قرآن و همراه و همپای آن شمرده شده اند، به یقین در روزگار ما این عنوان در وجود شریف تنها باقیمانده آنان امام زمان، علیه السلام، تجلی می یابد. تنها اوست که در این دوران همیشه با قرآن و در کنار قرآن بوده و خواهد بود. اگر قرار باشد امت اسلام به حفظ امانتهای پیامبر بزرگوار خویش پایبند باشند باید در ضمن تمسک به قرآن، همواره به ولای شریک القرآن، حضرت مهدی، علیه السلام، نیز متمسک باشند.

ص: ۶۳

۱- مجلسی، محمدباقر، بحار، ج ۹۷، ص ۳۳۶، چاپ بیروت.

۲- قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، جامع الزیارت.

۳- مجلسی، محمدباقر، همان، ص ۲۰۷.

۴- همان، ج ۹۹، ص ۱۶۳.

۵- کنز العمال، ج ۱، ص ۴۴؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۵، صص ۸۹ و ۱۸۲.

۳. اگر «شریک القرآن» بودن امام، علیه السلام، در تلازم با «شریک الامام» بودن قرآن قرار گیرد و مشارکت هر دو را در ابعاد مختلفه اعجاز و هدایت برساند، باز هم همان سخن پیشین پیامبر، صلی الله علیه وآله، بر آن دلالت دارد که فرمود: «تا زمانی که به هر دو ودیعت چنگ زده باشید، هرگز گمراه نخواهید شد.» تمسک به قرآن در کنار تمسک به امام زمان، علیه السلام، است که اثربخش و حیات آفرین است، چنانکه تمسک به امام زمان، علیه السلام، در کنار تمسک به قرآن است که از ضلالت و سرگشتگی باز می‌دارد. قرآن و امام، علیه السلام، اگر هر دو با هم در زندگی فرد یا ساختار جامعه ای مورد توجه و اقتدا قرار گرفتند، هدایت آن فرد یا جامعه تضمین شده خواهد بود، چنانکه امام و قرآن اگر هر دو با هم مورد بی توجهی و غفلت واقع شدند، ضلالت و سقوط آن فرد و جامعه قطعی خواهد بود. حال اگر امام بدون قرآن، یا قرآن بدون امام، علیه السلام، در حیات فرد یا جامعه ای مطرح گردید، نقش هدایتی هر دو عقیم خواهد ماند و دیگر رشد و حرکت و پویایی را به ارمغان نخواهند آورد. مثال چنین شراکتی را در مشارکت آب و آفتاب برای رشد گیاه می‌توان جست، گیاه با بهره‌گیری از آب و آفتاب است که رشد می‌کند و به برگ و بار می‌نشیند. اگر آب بدون آفتاب به گیاه برسد، قدری قد می‌کشد اما بزودی به زردی می‌گراید و پژمرده و پلاسیده از رشد طبیعی خود باز می‌ماند، چنانکه اگر آفتاب بدون آب نصیب گیاهی شود، بزودی همه بافته‌هایش خواهد سوخت و جز ساقه و شاخه‌هایی خشک از آن باقی نخواهد ماند. با توجه به همین مشارکت طرفینی بین «قرآن و امام» است که می‌توان گفت در منطق پیامبر، صلی الله علیه وآله، که منطبق بر وحی است - قرآنی که شریک امام معصوم نباشد، قرائت می‌شود، قرآن هست، اما «معجزه جاودانه اسلام» نیست. کتاب هست، نسخه وحی الهی هست، اما «کتاب هدایت» و «یگانه قانون سعادت» نیست و نیز امامی که شریک قرآن نباشد، امامت می‌کند، اما «امام معصوم» نیست. راهنما و پیشوا هست، امام «خورشید هدایت» و «یگانه پیشوای راه نجات» نیست. در همین راستاست که پیامبر، صلی الله علیه وآله، می‌فرماید: «علی مع القرآن و القرآن مع علی» (۱) «علی، علیه السلام، با قرآن است و قرآن با علی، علیه السلام» و اگر بپذیریم که علی، علیه السلام، و حضرت مهدی، علیه السلام، به عنوان آغازگر و پایان بخش سلسله وصایت و امامت هر دو یک نورند و دو جلوه یک حقیقت ناب به شمار می‌آیند، می‌توان سخن پیامبر، صلی الله علیه وآله، را عمومیت داد و گفت: «مهدی، علیه السلام، با قرآن است و قرآن با مهدی، علیه السلام» که این بیانی دیگر از همان تعبیر شریف و شگفت «شریک القرآن» بودن امان زمان، علیه السلام، است.

ص: ۶۴

۴. اگر «شريك القرآن» بودن، ناظر به نقش امام زمان، عليه السلام، در استمرار و ادامه حیات قرآن باشد، باز هم شواهدی در روایات و زیارات وجود دارد، که از آن جمله است: «اللهم جدد به مامتحي من دينك و احی به ما بدل من کتابك» (۱) خدایا آنچه از دینت به نابودی گراییده، به وسیله او تجدید فرما و آنچه از کتابت دگرگونی و تبدیل پذیرفته به وسیله او احیا کن. «... و احی بولیک القرآن» (۲) و قرآن را به ولی خویش - امام زمان، عليه السلام، حیات دوباره بخش. «و احی به میت الكتاب والسنة» (۳) خداوندا! امام زمان، عليه السلام، را احیاگر قرآن و سنت پیامبر، صلی الله علیه و آله، قرار ده. با توجه به اینکه این زیارتها و دعاها برگرفته از کلام معصومین، عليهم السلام، و حتی برخی از آنها وارد شده از ناحیه مقدسه خود امام زمان، عليه السلام، است، نشانگر نقش قطعی آن بزرگوار در حیات قرآن و آثار حیات بخش آن است، که خود می تواند جلوه ای دیگر از «شريك القرآن» بودن به شمار آید. ۵- تعابیری دیگر همچون: «الناطق عن القرآن» (۴) کسی که از قرآن و بر پایه قرآن سخن می گوید. «تالی کتاب الله و ترجمانه» (۵) تلاوت کننده و بیان کننده معارف قرآن. «ملقن احکام القرآن» (۶) تلقین و تعلیم دهنده احکام قرآن. «اولی الناس بکتاب الله» (۷) شایسته ترین و سزاوارترین مردم به کتاب خدا. «الحاکم بین اهل القرآن بالقرآن» (۸) کسی که بین اسلامیان که اهل قرآن اند بر اساس قرآن حکومت می کند. «القائم بکتاب جدید» (۹) کسی که قیامش بر پایه قرآنی تازه و تجدید شده صورت می گیرد. که همگی آنها در ضمن روایات و زیاراتی مخصوص امام زمان، عليه السلام، وارد شده اند، بیانگر کیفیت عملکرد قرآنی امام زمان، عليه السلام، و جلوه های گوناگون قرآن در سیرت و سنت آن بزرگوار هستند و از طرفی تلاوت و ترجمه و تعلیم قرآن و حاکمیت و پیاده شدن آن در زندگی انسانها را وابسته به امام زمان، عليه السلام، می شمارند. دقت در اینگونه تعابیر نیز می تواند در راستای فهم «شريك القرآن» بودن امام زمان، عليه السلام، به گونه ای دیگر ما را یاری دهد.

ص: ۶۵

۱- صلوات ابوالحسن ضراب اصفهانی

۲- قمی، شیخ عباس، همان، زیارت امام زمان، عليه السلام.

۳- همان جا.

۴- همان جا.

۵- همان، زیارت آل یس.

۶- همان، زیارت امام زمان، عليه السلام.

۷- مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۵۲، ص ۳۴۱.

۸- همان، ص ۳۵۱.

۹- همان، ص ۳۵۴.

یونس بن عبدالرحمن از امام صادق، علیه السلام، نقل می کند که فرمودند:

«بزودی شبیهه ها به شما رو می آورد و شما بی آنکه به راهنما، نشانه ای آشکار و پیشوایی هدایتگر دسترسی داشته باشید [سرگردان] می مانید؛ و در این حال تنها کسانی از شبیهه ها رهایی می یابند که [خدا را] با دعای «غریق» بخوانند. پرسیدم: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: بگو: ای خدا! ای بخشنده! ای بخشایشگر! ای کسی که دلها را دگرگون می سازی! قلب مرا بر دین خود استوار بدار. پس گفتم: ای خدا، ای بخشنده، ای بخشایشگر، ای کسی که دلها و چشمها را دگرگون می سازی، قلب مرا بر دین خود استوار بدار. امام فرمود: درست است که خداوند دگرگون کننده قلبها و چشمهاست اما تو دعا را چنانکه من گفتم بگو: ای کسی که قلبها را دگرگون می سازی قلب مرا بر دین خود استوار بدار».

امین میرزایی سخن ما در این نوبت، بررسی رابطه وجودی ما و مهدی، علیه السلام، در دوران غیبت، و تا سرآمدن این ایام تلخ جدایی است؛ و این که آیا غیبت قهری امام زمان ما، علیه السلام، مانع از آن خواهد بود که از خورشید وجود او بهره بگیریم و به عبارت دیگر، آیا لزوماً باید او را ببینیم تا از هدایت معنوی و باطنی و از رهنمود تشریحی و حقوقی، اخلاقی و عقیدتی آن وجود بزرگوار برخوردار شویم؟ توجه به این نکته لازم است که حضور امام، علیه السلام، در عین غیبت او امری مسلم است و حتی اگر از دیدگاه زیست‌شناسی نوین به این موضوع بنگریم، راهی برای توجیه علمی طول عمر امام زمانمان می‌یابیم. فرضاً این کشف جدید دانشمندان علوم زیستی را می‌پذیریم که مرگ و پیری، حاصل عملکرد یک ژن خاص در بدن آدمی است و بی‌تردید اگر این ژن ویژه از وجود مادی کسی رخت برنهد، پیری و مرگ او نیز تا مدتی که خدا بخواهد به تاخیر می‌افتد. بعلاوه چنانکه خواهد آمد، تاثیر هدایت باطنی و معنوی امام، علیه السلام، اصولاً بر وجود جسمانی آن امام همام پایه ندارد و وجود مقدس ائمه دیگر ما، علیهم السلام، نیز در عین عدم حضور جسمانی در این دنیا، از چنین تاثیر و هدایتی برخوردارند. به هر تقدیر عمده اشکال موجود در فهم ما از امامت مهدی، علیه السلام، به تفسیر محدود ما از معنای حقیقی ولایت آن حضرت و به فراموشی سپردن وجه اصلی امامت ائمه هدی، علیهم السلام، یعنی «هدایت به امر»، باز می‌گردد. ما همواره بر این گمان بوده‌ایم که وظیفه اصلی ائمه، علیهم السلام، بیان فروع فقهی و احکام الهی و یا حداکثر برقراری حکومت عدل اسلامی است و چون از هزار و اندی سال پیش و تا مدتی نامعلوم حکومت در اقصی آفاق گیتی از دست معصومان، علیهم السلام، بیرون بوده و ظهور و قیام بزرگمردان فرهیخته و آشنای با سیاستی همچون امام عارفان حضرت روح الله، رضوان الله تعالی علیه، و یاران و سپهداران و جانشین گرامی آن حضرت، به برقراری همه زوایای مکتب تشیع و اقامه همه حدود الهی توفیق نیافته است و حتی در آن دوران کوتاهی که امیرالمؤمنین علی، علیه السلام، زمام حکومت جامعه را به دست گرفتند نیز، وجود مغرضان و معارضان و معاندان از ادامه

حکومت آن بزرگوار مانع شده است، پس دیگر امامتی تحقق نیافته و هیچ مامومی به پیروی از امام معصوم زمان خویش، به سر منزل مقصود و هدف متعالی خلقت نرسیده است. اگرچنین پنداری پذیرفته باشد، ما به خطا جبر جامعه و تاثیر تخلف ناپذیر شیطان رابرحیات روحانی و رحمانی فرد غالب دانسته ایم، و با قبول چیرگی روح جمعی حاکم، دست خدا را نیز در هدایت خلق بسته دیده ایم. در این چنین حالتی یا ناگزیر باید بر همه ادله برهانی و عقلی و نقلی که وجود حجتی معصوم را در هر زمانه ثابت می دانند چشم اغماض و انکار بر بندیم، و یا ادامه حیات جامعه بشری را در دوران غیبت، عبث بینگاریم و از این دلیل محکم عقلی که فاعل حکیم و فرزانه ای چون خداوند متعال به فعل بیهوده و عبث دست نمی یازد، دست برداریم که این هر دو ناممکن اند. حالت کنونی امام عصر، عجل الله تعالی فرجه الشریف، و یاران وفادار ایشان در این دوران بی دردی، به حال انبیاء بزرگ الهی و یاران ایشان شبیه است که در عین بودن در اقلیت، از تلاش گسترده خود برای نشر معارف خدایی ست بر نمی داشتند، و علی رغم همه آن لرزشها که بنا به آیه دویست و چهاردهم سوره مبارکه بقره به خود دیدند و همه آزار و اذیتی که از ناباوران - یا به تعبیر صحیحتر نامؤمنان، و مومنان سست ایمان، و منافقان پنهان در صفوف ایشان - شنیدند، پیوند خود را با امام و مقتدای خود نگسستند و این رشته پیوند را بر تن ندریدند. چرا که همواره نصر و دستگیری یاری خدا را نزدیک، و امامشان را کنار و همراه خود می یافتند. اینک می نگریم به حال آن جوان نوپایی (اویس قرنی) که در عصر حضور و ظهور پیامبر گرامی اسلام، صلی الله علیه و آله و سلم، به آن وجود گرامی ایمان آورد و عاشقانه و عالمانه بر مسیر حق ترسیم شده از سوی آن نبی مکرم سیر کرد، اما به علت بعد مسافت سرزمین خود با میعادگاه رسول، هیچ گاه به دیدار روی آن نبی شریف توفیق نیافت، و حتی آن زمان که به عشق دیدار روی امام خود، سر و قدم به سوی مدینه کشاند به علت عدم حضور نبی مکرم اسلام، صلی الله علیه و آله و سلم، - در آن مدت - در شهر مدینه، با دستانی بظاهر تهی به کاشانه خود بازگشت، چرا که مادر جز روزی به او فرصت دیدار نداده بود. جوانی که پس از بازگشت پیامبر به شهر مدینه، رایحه خوش ولایت او، نفس قدسی نبی مکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، از حضور پیش هنگام او خبر می داد و عطر ولایتی که آن جوان را در دوران برومندی، در صف مدافعان و پاسداران حقیقی ولایت امیرمؤمنان علی، علیه السلام، قرار داد و در هنگام شک و تردید و دو دلی دست و دامان او را از آلودگی به حرام سیاسی، و حرام اجتماعی و دینی و اخلاقی، دور نگهداشت. به سخن اصلی خود در این مقاله باز می گردیم. اگر هدایت الهی و به تبع آن نحوه راهنمایی اولیاء معصوم او را به سه گونه تقسیم کنیم: ۱. هدایت فطری که همان بستر اصلی صراط مستقیم الهی و راه خویشندانان یا متقین است «اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون» (۱) سوره یس (۵۴)، آیه ۸۳. (۲) این گروه بر رهنمودی از پروردگارشان استوارند و این گروه همان گروه رستگارانند. ۲. هدایت تشریحی قرآنی که بهره مندان از آن

ص: ۶۸

۱- سوره بقره

۲-، آیه ۵.

نیز به تصریح آیات نخستین سوره مبارکه بقره و آیه کریمه بیست و ششم این سوره مبارکه، همچنین آیه کریمه هشتاد و دوم از سوره مبارکه اسراء، و بلکه، همه آیات کلام الهی، همان خویشندان مؤمن و مؤمنان صالح هستند. ۳. هدایت به امر یا هدایت تکوینی و باطنی امام معصوم، علیه الصلوه والسلام، که نه از مقوله هدایت تکوینی است که هر مولودی بر آن زاده می شود و استمرار آن به کوشش و جد و جهد کوشنده نیاز دارد، و نه از مقوله هدایت تشریحی که با تشریح و تبیین احکام و عقاید آمده در قرآن از سوی نبی مکرم اسلام و ائمه هدی، علیهم السلام، صورت تحقق به خودمی پذیرد، در این صورت: ما اینک تنها از بخشی از هدایت تشریحی قرآنی - آن بخشی که به شرح و بیان ائمه معصوم، علیهم السلام، نیاز دارد - بی بهره ایم و آن محرومیت را نیز با تمسک به اصول القاء شده از سوی معصومان، علیهم السلام، و با اجتهاد روشمند مجتهدان حقیقی جبران می کنیم. اما بی گمان، نه باب هدایت فطری بسته است و نه درباره متوسلان به مقام عصمت و طهارت، باب فیاض «هدایت به امر». تفاوت وجودی «هدایت به امر» با «هدایت تشریحی»، در ابزار کار آن و هم در غایت و نهایت آن یعنی «عالم امر» و «مقاومات نفسانی» نهفته است. چه اگر هدایت قرآنی و هم هدایت تشریحی شارحان معصوم قرآن و سنت نبوی، با ابزار لفظ صورت می گیرد و محتاج تعلیم و تعلم و ریاضت علمی است، اما «هدایت به امر»، هدایت با وجه ملکوتی وجود امام معصوم، علیه السلام، یعنی بعد روحانی آن امام همام و از مقوله ای جدا از عالم جسمانی و مربوط به عالم نفوس است. به سخن ساده تر اگر «امر» را - چنانکه از آیات قرآنی برمی آید - با «کلمه کن وجودی» که به زبان ساده، با اراده و خواست الهی همسان و در واقع به معنی پیدایش آنی و غیر تدریجی آفریده ای از آفریدگان خداست، برابر بگیریم: «انما امره اذا اراد شیئا ان يقول له کن فیکون. امر او تنها آنکه: چون چیزی را اراده می کند به او بگوید: «باش»، پس باشد». (۲) «و ما امرنا الا واحده کلمه بالبصر. یعنی امر ما جز یک آن نیست، همچون برهم زدن پلکی!» (۱) و هم اگر مقام عالی و متعالی انبیاء بزرگواری چون ابراهیم، علیه الصلوه والسلام - یا بخشی از دودمان آن حضرت، علیهم الصلوه والسلام - را که پس از تحمل سختیها و گذر از امتحانات فراوان الهی به مقام شامخ امامت دست یافتند در نظر آوریم، و گذشته آن بزرگواران را که تا پیش از تصدی مقام منصوب امامت، تنها شارع و شارح احکام فردی و اجتماعی و پس از رسیدن به آن مقام منبع، «هادی به امر» و «رساننده خواهنده به خواسته متعالی او»، لقب گرفته اند مورد تامل قرار دهیم، «هدایت به امر» معنایی جز رساندن بندگان به کمال وجودی، از طریق نوعی تصرف تکوینی در وجود آنها و رفع حجب و پرده های ظلمانی - موانع شیطانی تکامل نفس - و حجب و پرده های روحانی و نورانی - موانعی که گرچه شیطانی نیستند، اما از عالم ماده یا دستکم خواسته های نفسانی فراتر نمی روند، همچون عبادت خداوند از ترس دوزخ یا شوق بهشت، یا دعای مربوط به بعد جسمانی و برای رفع آلام و دردها و مشکلات این جهانی، و فراموش

کردن مراتب تکامل نفس و بسنده کردن و اکتفا به حداقل واجبات شرعی و در نهایت نهادن دست ایشان در ید قدرت الهی نخواهد داشت. استاد استادان ما مرحوم علامه طباطبایی، رضوان الله تعالی علیه، در شرح این موضوع و در تفسیر آیه کریمه هفتاد و سوم از سوره مبارکه انبیاء می فرمایند: «هدایت به امر خدا از فیوضات معنوی و مقامات باطنی است که مؤمنین به وسیله عمل صالح [و با توسل و تمسک به ذیل دامان ائمه علیهم السلام] به سوی آن هدایت می شوند و به این وسیله به رحمت پروردگارشان ملبس می گردند. و چون امام به وسیله امر هدایت می کند ... به وسیله (قدرت خدادادی که از زمان و مکان و امور جسمانی بری و به بعد ملکوتی وجود امام و جنبه باطنی حضور او، علیه السلام، مربوط است) می فهمیم که خود امام، پیش از دیگران به آن هدایت متلبس است و این هدایت از طریق او به سایر مردم منتشر می شود و ایشان نیز بر حسب اختلافاتی که در مقامات دارند، هر کس به قدر استعداد خود از آن بهره مند می گردد.» حضرت علامه، رضوان الله تعالی علیه، در ادامه به جایگاه وجودی امام معصوم، علیه السلام، در این بعد هدایی اشاره کرده است: «امام رابط میان مردم و پروردگارشان در اخذ فیوضات ظاهری و باطنی است. همچنان که پیغمبر رابط میان مردم و خداوند متعال است در گرفتن فیوضات ظاهری، یعنی شرایع الهی که از راه وحی نازل گشته و از ناحیه پیغمبر به سایر مردم منتشر می شود و نیز می فهمیم که امام دلیلی است که نفوس را به سوی مقاماتشان راهنمایی می کند [و آنان را در باطن و ظاهر هر دو به خدا می رساند] در باطن از طریق هدایت باطنی و نوعی تاثیر در نفوس و هموار کردن راه تکامل و دادن توفیق درک حقایق یا همان شرح صدر، و همچنین باز کردن چشم بصیرت آدمی در شناختن راههای انحرافی و مسلکهای سیاسی و اعتقادی گوناگون و استواری بر صراط مستقیم و عدم انحراف به سوی ائمه شیطانی، و در ظاهر از طریق نشر حقایق و بیان فروع فقهی و اخلاقی و وعظ (موعظه) لفظی و کلامی]، همچنان که پیغمبر دلیلی است که مردم را به سوی اعتقادات حقه و اعمال صالح [آن هم تنها از طریق تعلیم و تدریس و وعظ و خطابه و سیره قولی و عملی] راه می نماید. البته بعضی از اولیاء خدا تنها پیغمبرند [همچون بسیاری از پیامبران بنی اسرائیل] و بعضی تنها امامند [همچون ائمه معصوم ما، علیهم السلام، که در بعد ظاهری «مجری تعالیم قرآن آسمانی و شارح سنت و کلمت نبوی» و در بعد باطنی «رساننده نفوس به مقامات باطنی و روحانی» هستند] و بعضی هر دو مقام را دارند [یعنی هم «شارح و شارح» احکام اند و هم «هادی به امر» اند، هم «قانونگذار» و مجری آن قانونند و هم از قدرت تاثیر در نفوس و کائنات و رساندن انسانها به کمال وجودی برخوردارند. هم حکومت تشکیل می دهند و در میان خلق داوری می کنند و هم خواص اصحاب خود را به یک چشم برهم زدن به پله های بالای قله رفیع کمال می رسانند] و مانند ابراهیم و دو فرزندش [و نبی مکرم اسلام] علیهم السلام». (1) بنابراین در ایام غیبت عصاره عالم امکان، گرچه دست ما از جنبه حکمی و حکومتی امام ما حضرت مهدی، علیه السلام، کوتاه است، و گرچه امکان حضور در محضر او در عالم جسمانی همواره و برای همه کس میسر نیست، اما بی تردید جنبه ملکوتی وجود آن امام همام، علیه السلام، و هدایت به امر آن حضرت، علیه السلام، در دو گستره خصوصی و عمومی شامل حال همه شیعیان و پیروان خالص آن گرامی و در هر دو گستره، رساننده خواهند گان و پرسندگان و متوسلان، به مقامات عالیه وجودی است. هدایتی که به سبب ملکوتی بودن آن از عوارض عارض بر ماده یعنی مکان و زمان تهی است. از جمله بارزترین مصادیق مشمول این هدایت الهی در گستره خصوصی و به گونه ای آشکار و برجسته، داستان «کربلایی کاظم» (مرحوم کربلایی محمدکاظم کریمی اراکی فراهانی ساروقی)، پیرمرد ساده دل و روستایی و بی سواد است که در همین دوران معاصر، مشمول لطف و عنایت معصوم، علیه السلام، واقع شد، و علی رغم عدم آشنایی با درس و کتاب

١- موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه و تفسیر المیزان، ج ١٤، ص ٤٥٧.

و مدرسه، به گونه ای معجزه آسا تمامی قرآن را - به یک چشم برهم زدن - در سینه فراخ و ولایی خود جا داد. و امروزه و در دوران قدیم کم نبوده و نیستند عالمان برجسته و فرهیخته ای که قلم آنها از فیض ربانی وجود معصوم، علیه السلام، مایه می گرفته، یا همچون شیخ عالیقدر صدوق، علیه الرحمه، برجستگانی که به دعای حضرت ولی عصر، روحی و ارواح العالمین له الفداء، به این دنیا گام نهاده اند و صد البته فیض وجودی امام، علیه السلام، در همه موارد و درباره هر کسی لزوما چنین برجسته و یا در این بعد نیست، و اگر هر یک از ما، مروری کوتاه بر لحظات توسل و انقطاع خود به درگاه آن امام همام، علیه السلام، و ساعات و آنات و روزهای پس از آن داشته باشیم، از این چنین فیوضاتی به خواست خدا خبر می یابیم. پس گرچه رتبه ها مختلفند و قیاس آنها با یکدیگر قیاس مع الفارق است، اما بی تردید در اصل این تاثیر و پایدگی آن در وجود برخی نمی توان غافل ماند. در این میان آنچه قبول این هدایت را میسر می سازد و در تندباد حوادث پیچیده سیاسی و اجتماعی و روزمرگیهای ناگزیر زندگی امروزی، اعطاء چشم بصیرت و قوه پایداری و دینداری را از سوی حجت زمانه، علیه الصلوه والسلام، سهل الوصول می گرداند، عمل صالح و ایجاد رابطه روحی و روانی و سنخیت وجودی با آن امام همام، علیه السلام، و تحکیم این رابطه از طریق ذکرائم و توسل و زیارت، عمل بظاهروباطن شریعت اسلامی است. که «الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه» سخن پاک به سوی او بالا می رود و هر کار شایسته آن را در مکانی بالاتر می نشاند.

احمدشطاری آنچه می خوانید ماجرای شفا یافتن بانویی است که مورد عنایت حضرت امام زمان، روحی فداه، قرار گرفته است. شرح ماجرا از زبان همسر ایشان است که در کتاب «بشارت ظهور» نگارش «احمد شطاری درج شده است. کپی این اثر را حضرت آیت الله صافی گلپایگانی در اختیار موعود گذاردند. با سپاس از ایشان متذکر می شویم که این کتاب آخرین بار در سال ۱۳۳۲ به چاپ رسیده است. در سال ۱۳۱۴ ش از طرف شرکتی که در آن کار می کردم مامور خرید مقداری پنبه و پشم و پوست از ساوه شدم و در نتیجه به آن شهر نقل مکان کردم. دو سال از اقامت ما در ساوه گذشته بود که روزی همسرم که معمولاً خوابهای روحانی خاصی می دید و من پس از شنیدن تعبیر می کردم، رویای عجیبی به این صورت می بیند: در بیابانی در حال حرکت است و به اطاق بزرگی که وسط بیابان ساخته شده بود می رسد و مشاهده می کند که تمام بستگان، زنده و مرده در آنجا جمع اند و مشغول خوردن غذا هستند و بانویی از میان آن جمع که فوت کرده بود دست ایشان را می گیرد و از اطاق خارج می شوند. به پل بزرگی می رسند و همسرم به آن بانو می گوید که هر کس از این پل بگذرد، از پل آخرت هم خواهد گذشت. بعد دو نفری از آن پل می گذرند و به بیابانهای سبز و خرم و آبهای صاف و جاری و باغهای مصفا می رسند که نظیرش در دنیا نبوده. سپس وارد باغی می شوند که ریشه های درختان از روی زمین پیدا بود و همچون بلوری می درخشید و خوشه های مرواریدشبه به خوشه انگور از درختان آویزان بود و برگهای ریز و سبز و خرمی داشته. از میان درخت مار سفیدی

نمایان می شود که این مار روی شاخه ها حرکت می کرده. همسر من با خود می گوید اگر مقرر باشد که مرادم را بگیرم این مار در دامن من خواهد افتاد و پایین دامن خود را در زیر درخت می گیرد و مار به دامن او می افتد. او با دست چپ دامن را جمع می کند و محکم نگه می دارد. از طرفی می ترسد و از طرفی هم می گوید مرادم من داده شد و سپس به بانوی همراهش می گویند که می خواهی امام زمان را صدا بزنی بیایند مرا نجات بدهند. بعد دست راست خود را به گوش می گذارد و فریاد می زند یا امام زمان به فریادم برس و بلافاصله حضرت تشریف می آورند در حالی که عده زیادی از سادات همراه حضرت بودند و زمزمه می کردند. همسر من تعظیم می کند و سه مرتبه می گوید السلام علیک یا امام زمان. مرا از شر این مار نجات بدهید. حضرت با انگشت سبابه اشاره می فرماید برو بیرون و مار غیب می شود بعد حضرت به همسر من فرماید هر وقت مرا صدا بزنی من دادرس توام. پس از آن ایشان از خواب بیدار می شود. من با توجه به اینکه خواب معمولی نبود آن را نوشتم و اینطور تعبیر کردم که اگر به بلایی مبتلا شدی باید به امام زمان توسل بجویی. تقریباً دو ماه از این جریان گذشته بود که همسر من مبتلا به آماس شکم شد. نخست تصور کرد که حامله است. در همین روزها که اوایل سال ۱۳۱۷ش بود از طرف شرکت مرکزی مرا به ریاست ایالتی اداره پنبه و پشم و پوست اهواز مامور کردند و من بناچار همراه همسر من به طرف اهواز حرکت کردیم. پس از ورود ما به اهواز ورم شکم او بتدریج زیادتر شد و دیگر قادر به حرکت نبود. کم کم از نه ماه گذشت و قابله ها و پزشکان شور کردند و چیزی تشخیص ندادند. برخی از قابله ها گفتند که دوقلو حامله است ولی بچه ها مرده اند. بالاخره آماس شکم به ۵۰ سانتی متر رسید و پزشکان او را جواب کردند. مرحوم «صولت السلطنه هزاره ای که آن زمان در اهواز بود ماجرا را فهمید و توسط رئیس شرکت نفت اهواز آقای «قوامی از دکتر «کنکو» انگلیسی که رئیس بیمارستان آبادان بود دعوت کرد تا از مریض عیادت بکند و دکتر کنکو روز پنجشنبه چهاردهم ماه شعبان ۱۳۵۷ ق برابر سال ۱۳۱۷ش وارد منزل ما شد و تا چشمش به همسر من افتاد فوق العاده متاثر و متحیر شد و از روی چادری با انگشت سبابه پهلوی راست و چپ او را فشار داد. تشنج شدیدی به او دست داد. دکتر اظهار کرد که جانوری موسوم به ... که من اسم آن را فراموش کرده ام به وزن ۱۲ کیلو در بدن اوست که در تمام پاها و دستهای او ریشه دوانده و باید چندین ساعت تحت عمل جراحی قرار گیرد و مرگ بیمار حتمی است زیرا این مرض را باید در سه ماهه اول تشخیص دهند و عمل کنند حالاً بیشتر از نه ماه گذشته است. در نهایت گفت که اگر عمل کنید می میرد اگر عمل هم نکنید بعد از سه روز می ترکد. بعد از مشورت با دکتر گفت اگر عمل کنید و بمیرد بهتر از این است که بترکد. قرار شد فردا آمبولانس از آبادان بفرستند تا همسر من را برای عمل به بیمارستان آبادان ببرند و ضمناً گفتند بروید شهربانی و تعهد کنید که اگر مریض مرد مسؤولیتی

متوجه پزشکان نیست. چون خطر مرگ حتمی است. همسرم و مادرش متوجه شده بودند و هر دو بی اختیار اشک می ریختند و بی تابی می کردند. در این شرایط سخت و بسیار ناگوار ناگهان به یاد خوابی که همسرم دیده بود افتادم و اینکه حضرت فرموده بودند: «اگر تو مرا صدا بزنی من دادرس توام از او پرسیدم آیا خوابی که در ساوه دیده بودی حقیقت داشت؟ و او پاسخ مثبت داد. گفتم امشب شب تولد امام زمان است و شب جمعه هم هست ان شاءالله دعا مستجاب می شود به حضرت متوسل شو. پذیرفت و از من خواست که او را به پشت بام منتقل کنم به کمک دوازده نفر از زنان عرب او را به پشت بام بردیم و قالیچه ای هم برای مادرش انداختیم که او هم در کنارش باشد و من در حالی که به شدت اندوهگین بودم تا صبح بیدار نشستم و یک ساعت قبل از طلوع آفتاب پس از خواندن نماز با راننده به طرف رود کارون حرکت کردم تا اگر آمبولانس آمده بود ترتیب انتقال او را بدهم. همه چیز آماده بود از کاروانسرای در سر راه چهار نفر حمال را سوار کردم و سر راه به اداره رفتم و یادداشتی نوشتم مبنی بر اینکه من برای عمل همسرم به آبادان رفته ام هر کاری بود با من تماس بگیرند و سپس به اتفاق آن چهار نفر به طرف منزل رفتم تا همسرم را به کمک آنها منتقل کنیم. همین که وارد منزل شدم چشمم به ایوان اطاق روبرو افتاد و همسرم را دیدم که در کمال سلامتی و بدون درد مادر خود را در آغوش گرفته و هم می خندند و هم گریه می کنند. بهت زده نگاهشان می کردم و قدرت سؤال هم نداشتم. همسرم گفت دیدی که خواب من راست بود و حضرت امام زمان مرا شفا داد. و سپس تعریف کرد که: «نزدیک سحر در عالم خواب مرا از پشت بام به طرف آسمان بردند. مثل این بود که در هواپیما نشسته ام. صدای خروشی به گوشم می رسید و ماه و ستارگان چنان نزدیک بودند که تصور می کردم دستم به آنها می رسد. چنان سحرگاه نورانی و روحانی که تا آن زمان ندیده بودم. ناگهان دیدم حضرت تشریف فرما شدند و من شرمند از این که نمی توانستم بنشینم و ادب به جا آورم عذرخواستم حضرت فرمودند: عیبی ندارد و از روی چادر با دست مبارکشان شکم مرا لمس کردند و سپس غیب شدند. بعد با همان حال از آسمان بر پشت بام آمدم و سپس نیم خیز نشستم و قرآنی که در کنارم بود برداشته و به گوش خود چسباندم و دستم را با قرآن تکیه گاه سر کردم. مجددا خواب مرا در ربود. در خواب دیدم که حضرت تشریف آوردند و آقا «سید مهدی دایی من هم پشت سر حضرت قدری دورتر ایستاده بودند. وقتی حضرت نزدیکتر شدند دیدم که سه حلقه چاه در مقابلم کنده شده، بعد حضرت به دایی من فرمودند مهدی بیا و این سه حلقه چاه را پر کن! ایشان هم جلو آمدند و با دست خاکها را در چاه ریختند و هر سه را پر کردند. سپس حضرت شاخه سبز کوچکی به آقا سیدمهدی دادند

و فرمودند این شاخه را در چاه وسطی بکار و ایشان هم همین کار را انجام دادند ناگهان درخت بزرگی سبز شد و من از خواب بیدار شدم و دیدم. که کاملاً سالمم.» این ماجرا اتفاق افتاد و ایشان شفا یافت و آن ۱۲ کیلو وزن معلوم نشد کجا رفت؟ بدون اینکه حتی ذره ای آب یا خون دفع شده باشد. به قدری ذوق زده شده بودم که همان روز عصر بلیط گرفتم و با راه آهن به طرف تهران حرکت کردیم. بین راه در قطار ناگهان به خاطر رسیدن که چه غفلت بزرگی مرتکب شده ام. چه خوب بود که به آبادان می رفتم و دکتر کنکو را مطلع می کردم و او می دید که چه پیش آمده و می فهمید که امام زمان شیعیان کیست و تا به حال که سالها از آن موضوع می گذرد هنوز از این غفلت خود پشیمانم.

ص: ۷۵

حضرت آیت الله خامنه ای اشاره:

در هنگام برگزاری کنگره علمی زندگی امام هشتم، علیه السلام، توسط دانشگاه اسلامی رضوی، مقام معظم رهبری در پیامی جامع یکی از فصلهای عمده زندگینامه سیاسی امام رضا، علیه السلام، را مورد بررسی قرار دادند. در آستانه سالگرد ولادت این امام بزرگوار که همواره در پرتو فیوضات معنوی ایشان زیسته ایم، دریغمان آمد خوانندگان موعود از این مقاله محققانه بی نصیب بمانند. امید که طبع لطیف امام رضا، علیه السلام، را بیاراید. ان شاء الله باید اعتراف کنیم که زندگی ائمه، علیهم السلام، بدرستی شناخته نشده و ارج و منزلت جهاد مرارت بار آنان حتی بر شیعیانشان نیز پوشیده مانده است. علی رغم هزاران کتاب کوچک و بزرگ و قدیم و جدید درباره زندگی ائمه، علیهم السلام، امروز همچنان غباری از ابهام و اجمال، بخش عظیمی از زندگی این بزرگواران را فرا گرفته و حیات سیاسی برجسته ترین چهره های خاندان نبوت که دو قرن و نیم از حساسترین دورانهای تاریخ اسلام را دربرمی گیرد با غرض ورزی یا بی اعتنایی و یا کج فهمی بسیاری از پژوهندگان و نویسندگان روبرو شده است. این است که ما از یک تاریخچه مدون و مضبوط درباره زندگی پرحادثه و پرماجرایی آن پیشوایان، تهیدستیم. زندگی امام هشتم، علیه السلام، که قریب بیست سال از این دوره تعیین کننده و مهم را فرا گرفته از جمله برجسته ترین بخشهای آن است که بجاست درباره آن تامل و تحقیق لازم به کار رود. مهمترین چیزی که در زندگی ائمه، علیهم السلام، به طور شایسته مورد توجه قرار نگرفته، عنصر «مبارزه حاد سیاسی» است. از آغاز نیمه دوم قرن اول هجری که خلافت

اسلامی به طور آشکار با پیرایه های سلطنت آمیخته شد و امامت اسلامی به حکومت جابرانه پادشاهی بدل گشت، ائمه اهل بیت، علیهم السلام، مبارزه سیاسی خود را به شیوه ای متناسب با اوضاع و شرایط، شدت بخشیدند. این مبارزه بزرگترین هدفش تشکیل نظام اسلامی و تاسیس حکومتی بر پایه امامت بود. بی شک تبیین و تفسیر دین با دیدگاه مخصوص اهل بیت وحی، و رفع تحریف ها و کج فهمی ها از معارف اسلامی و احکام دینی نیز هدف مهمی برای جهاد اهل بیت به حساب می آمد. اما طبق قرائن حتمی، جهاد اهل بیت به این هدفها محدود نمی شد و بزرگترین هدف آن، چیزی جز تشکیل حکومت علوی و تاسیس نظام عادلانه اسلامی نبود. بیشترین دشواریهای زندگی مرارت بار و پر از ایثار ائمه و یاران آنان به خاطر داشتن این هدف بود و ائمه، علیهم السلام، از دوران امام سجاد، علیه السلام، و بعد از حادثه عاشورا به زمینه سازی دراز مدت برای این مقصود پرداختند. در تمام دوران صد و چهل ساله میان حادثه عاشورا و ولایتعهدی امام هشتم، علیه السلام، جریان وابسته به امامان اهل بیت یعنی شیعیان همیشه بزرگترین و خطرناکترین دشمن دستگاههای خلافت به حساب می آمد. در این مدت بارها زمینه های آماده ای پیش آمد و مبارزات تشیع که باید آن را نهضت علوی نام داد به پیروزیهای بزرگی نزدیک گردید. اما، در هر بار موانعی بر سر راه پیروزی نهایی پدید می آمد و غالباً بزرگترین ضربه از ناحیه تهاجم بر محور و مرکز اصلی این نهضت، یعنی شخص امام در هر زمان و به زندان افکندن یا به شهادت رساندن آن حضرت وارد می گشت و هنگامی که نوبت به امام بعد می رسید اختناق و فشار و سختگیری به حدی بود که برای آماده کردن زمینه به زمان طولانی دیگری نیاز بود. ائمه، علیهم السلام، در میان طوفان سخت این حوادث هوشمندانه و شجاعانه تشیع را همچون جریانی کوچک اما عمیق و تند و پایدار از لابه لای گذرگاههای دشوار و خطرناک گذراندند. و خلفای اموی و عباسی در هیچ زمان نتوانستند با نابود کردن امام، جریان امامت را نابود کنند و این خنجر برنده همواره در پهلوی دستگاه خلافت، فرو رفته ماند و به صورت تهدیدی همیشگی آسایش را از آنان سلب کرد. هنگامی که حضرت موسی بن جعفر، علیه السلام، پس از سالها حبس در زندان هارونی مسموم و شهید شد در قلمرو وسیع سلطنت عباسی اختناق کامل حکمفرما بود. در آن فضای گرفته که به گفته یکی از یاران امام علی بن موسی، علیه السلام، «از شمشیر هارون خون می چکید» بزرگترین هنر امام معصوم و بزرگوار ما آن بود که توانست درخت تشیع را از گزند طوفان حادثه سلامت بدارد و از پراکندگی و دلسردی یاران پدر بزرگوارش مانع شود و با شیوه تقیه آمیز و شگفت آوری جان خود را که محور و روح جمعیت شیعیان بود حفظ کرد و در دوران قدرت مقتدرترین خلفای بنی عباس و در دوران استقرار و ثبات کامل آن رژیم مبارزات عمیق امامت را ادامه داد. تاریخ نتوانسته است ترسیم روشنی از دوران ده ساله زندگی امام هشتم در زمان هارون و بعد از او در دوران پنج ساله جنگهای داخلی میان خراسان و بغداد به ما ارائه کند. اما به تدبیر می توان فهمید که امام هشتم در این دوران همان مبارزه دراز مدت اهل بیت، علیهم السلام، را که در همه اعصار بعد از عاشورا استمرار داشته با همان جهت گیری و همان اهداف ادامه می داده است. هنگامی که مامون

در

سال صد و نود و هشت از جنگ قدرت با امین فراغت یافت و لاف بی منازع را به چنگ آورد یکی از اولین تدابیر او حل مشکل علویان و مبارزات تشیع بود، او برای این منظور، تجربه همه خلفای سلف خود را پیش چشم داشت. تجربه ای که نمایشگر قدرت، وسعت و عمق روزافزون آن نهضت و ناتوانی دستگاههای قدرت از ریشه کن کردن و حتی متوقف و محدود کردن آن بود. او می دید که سطوت و حشمت هارونی حتی با به بند کشیدن طولانی و بالاخره مسموم کردن امام هفتم در زندان هم نتوانست از شورشها و مبارزات سیاسی، نظامی، تبلیغاتی و فکری شیعیان مانع شود. او اینک در حالی که از اقتدار پدر و پیشینیان خود نیز برخوردار نبود و بعلاوه بر اثر جنگهای داخلی میان بنی عباس، سلطنت عباسی را در تهدید مشکلات بزرگی مشاهده می کرد بی شک لازم بود به خطر نهضت علویان به چشم جدی تری بنگرد. شاید مامون در ارزیابی خطر شیعیان برای دستگاه خود واقع بینانه فکر می کرد. گمان زیاد بر این است که فاصله پانزده ساله بعد از شهادت امام هفتم تا آن روز و بویژه فرصت پنج ساله جنگهای داخلی، جریان تشیع را از آمادگی بیشتری برای برافراشتن پرچم حکومت علوی برخوردار ساخته بود. مامون این خطر را زیرکانه حدس زد و درصدد مقابله با آن برآمد و به دنبال همین ارزیابی و تشخیص بود که ماجرای دعوت امام هشتم از مدینه به خراسان و پیشنهاد الزامی ولیعهدی به آن حضرت پیش آمد و این حادثه که در همه دوران طولانی امامت کم نظیر و یا در نوع خود بی نظیر بود تحقق یافت. اکنون جای آن است که باختصار، حادثه ولیعهدی را مورد مطالعه قرار دهیم. در این حادثه امام هشتم علی بن موسی الرضا، علیه السلام، در برابر یک تجربه تاریخی عظیم قرار گرفت و در معرض یک نبرد پنهان سیاسی که پیروزی یا ناکامی آن می توانست سرنوشت تشیع را رقم بزند، واقع شد. در این نبرد رقیب که ابتکار عمل را به دست داشت و با همه امکانات به میدان آمده بود مامون بود. مامون با هوشی سرشار و تدبیری قوی و فهم و درایتی بی سابقه قدم در میدانی نهاد که اگر پیروز می شد و می توانست آنچنان که برنامه ریزی کرده بود کار را به انجام برساند، یقیناً به هدفی دست می یافت که از سال چهل هجری یعنی از شهادت علی بن ابی طالب، علیه السلام، هیچ یک از خلفای اموی و عباسی با وجود تلاش خود نتوانسته بودند به آن دست یابند، یعنی می توانست درخت تشیع را ریشه کن کند و جریان معارضی را که همواره همچون خاری در چشم سردمداران خلافتهای طاغوتی فرو رفته بود به کلی نابود سازد. اما امام هشتم با تدبیری الهی

بر مامون فائق آمد و او را در میدان نبرد سیاسی که خود به وجود آورده بود به طور کامل شکست داد و نه فقط تشیع، ضعیف یا ریشه کن نشد بلکه حتی سال دویست و یک هجری، یعنی سال ولایتعهدی آن حضرت، یکی از پربرکت ترین سالهای تاریخ تشیع شد و نفس تازه ای در مبارزات علویان دمیده شد و این همه به برکت تدبیر الهی امام هشتم و شیوه حکیمانه ای بود که آن امام معصوم در این آزمایش بزرگ از خویشتن نشان داد. برای اینکه پرتوی بر سیمای این حادثه عجیب افکنده شود به تشریح کوتاهی از تدبیر مامون و تدبیر امام در این حادثه می پردازیم. مامون از دعوت امام هشتم به خراسان چند مقصود عمده را تعقیب می کرد: اولین و مهمترین آنها، تبدیل صحنه مبارزات حاد انقلابی شیعیان به عرصه فعالیت سیاسی آرام و بی خطر بود. همان طور که گفتیم شیعیان در پوشش تقیه، مبارزاتی خستگی ناپذیر و تمام نشدنی داشتند، این مبارزات که با دو ویژگی همراه بود، تاثیر توصیف ناپذیری در برهم زدن بساط خلافت داشت، آن دو ویژگی، یکی مظلومیت بود و دیگری قداست. شیعیان با اتکاء به این دو عامل نفوذ، اندیشه شیعی را که همان تفسیر و تبیین اسلام از دیدگاه ائمه اهل بیت است، به زوایای دل و ذهن مخاطبان خود می رساندند و هر کسی را که از اندک آمادگی برخوردار بود، به آن طرز فکر متمایل و یا مؤمن می ساختند و چنین بود که دایره تشیع، روز به روز در دنیای اسلام گسترش می یافت و همان مظلومیت و قداست بود که با پشتوانه تفکر شیعی اینجا و آنجا در همه دورانها قیامهای مسلحانه و حرکات شورشگرانه را بر ضد دستگاههای خلافت سازماندهی می کرد. مامون می خواست یکباره آن خفا و استتار را از این جمع مبارز بگیرد و امام را از میدان مبارزه انقلابی به میدان سیاست بکشاند و به این وسیله کارایی نهضت تشیع را که بر اثر همان استتار و اختفا روز به روز افزایش یافته بود به صفر برساند. با این کار مامون آن دو ویژگی مؤثر و نافذ را نیز از گروه علویان می گرفت زیرا جمعی که رهبرشان فرد ممتاز دستگاه خلافت و ولیعهد پادشاه مطلق العنان وقت و متصرف در امور کشور است نه مظلوم است و نه آن چنان مقدس. این تدبیر می توانست فکر شیعی را هم در ردیف بقیه عقاید و افکاری که در جامعه طرفدارانی داشت قرار دهد و آن را از حد یک تفکر مخالف دستگاه که اگرچه از نظر دستگاهها ممنوع و مبعوض است از نظر مردم بخصوص ضعفا پرجاذبه و استفهام برانگیز است خارج سازد. دوم، تخطئه مدعای تشیع مبنی بر غاصبانه بودن خلافتهای اموی و عباسی و مشروعیت دادن به این خلافتها بود، مامون با این کار به همه شیعیان مزورانه ثابت می کرد که ادعای غاصبانه و نامشروع بودن خلافتهای مسلط که همواره جزء اصول اعتقادی شیعه به حساب می آمده است یک حرف بی پایه و ناشی از ضعف

و عقده های حقارت بوده است، چه اگر خلافت‌های دیگران نامشروع و جابرانه بود خلافت مامون هم که جانشین آنهاست می باید نامشروع و غاصبانه باشد و چون علی بن موسی الرضا، علیه السلام، با ورود در این دستگاه و قبول جانشینی مامون او را قانونی و مشروع دانسته پس باید بقیه خلفا هم از مشروعیت برخوردار بوده باشند و این، نقض همه ادعاهای شیعیان است، با این کار نه فقط مامون از علی بن موسی الرضا، علیه السلام، بر مشروعیت حکومت خود و گذشتگان اعتراف می گرفت بلکه یکی از ارکان اعتقادی تشیع یعنی ظالمانه بودن پایه حکومت‌های قبلی را نیز درهم می کوبید. علاوه بر این ادعای دیگر شیعیان مبنی بر زهد و پارسایی و بی اعتنائی ائمه به دنیائز با این کار نقض می شد که آن حضرات فقط در شرایطی که به دنیا دسترسی نداشته اند نسبت به آن زهد می ورزیدند و اکنون که درهای بهشت دنیا به روی آنان باز شده سوی آن شتافتند و مثل دیگران خود را از آن متنعم کردند. سوم، اینکه مامون با این کار، امام را که همواره یک کانون معارضه و مبارزه بود در کنترل دستگاه‌های خود قرار می داد. به جز خود آن حضرت، همه سران و گردنکشان و سلحشوران علوی را نیز در سیطره خود درمی آورد و این موفقیتی بود که هرگز هیچ یک از اسلاف مامون چه بنی امیه و چه بنی عباس بر آن دست نیافته بودند. چهارم، اینکه امام را که یک عنصر مردمی و قبله امیدها و مرجع سؤاها و شکوه‌ها بود در محاصره ماموران حکومت قرار می داد و رفته رفته رنگ مردمی بودن را از او می زدود و میان او و مردم و سپس میان او و عواطف و محبت‌های مردم فاصله می افکند. پنجم، این بود که با این کار برای خود وجهه و حیثیتی معنوی کسب می کرد. طبیعی بود که در دنیای آن روز همه او را بر اینکه فرزندی از پیغمبر و شخصیتی مقدس و معنوی را به ولیعهدی خود برگزیده و برادران و فرزندان خود را از این امتیاز محروم ساخته است، ستایش کنند و همیشه چنین است که نزدیکی دینداران به دنیاطلبان از آبروی دینداران می کاهد و بر آبروی دنیاطلبان می افزاید. ششم، آنکه در پندار مامون، امام با این کار به یک توجیه گر دستگاه خلافت بدل می گشت، بدیهی است شخصی در حد علمی و تقوایی امام با آن حیثیت و حرمت بی نظیری که وی به عنوان فرزند پیامبر در چشم همگان داشت اگر نقش توجیه حوادث را در دستگاه حکومت بر عهده می گرفت هیچ نغمه مخالفی نمی توانست خدشه ای بر حیثیت آن دستگاه وارد سازد، این خود در حکم حصار منیعی بود که می توانست همه خطاها و زشتی های دستگاه خلافت را از چشمها پوشیده بدارد.

به جز اینها هدفهای دیگری نیز برای مامون متصور بود. چنانکه مشاهده می شود این تدبیر به قدری پیچیده و عمیق است که یقیناً هیچ کس جز مامون نمی توانست آن را بخوبی هدایت کند و بدین جهت بود که دوستان و نزدیکان مامون از ابعاد و جوانب آن بی خبر بودند. از برخی گزارشهای تاریخی چنین برمی آید که حتی «فضل بن سهل» وزیر و فرمانده کل و مقربترین فرد دستگاه خلافت نیز از حقیقت و محتوای این سیاست، بی خبر بوده است. مامون حتی برای اینکه هیچ گونه ضربه ای بر هدفهای وی از این حرکت پیچیده وارد نیاید داستانهای جعلی برای علت و انگیزه این اقدام می ساخت و به این و آن می گفت. حقا باید گفت سیاست مامون از پختگی و عمق بی نظیری برخوردار بود. اما آن سوی دیگر این صحنه نبرد، امام علی ابن موسی الرضا، علیه السلام، است و همین است که علی رغم زیرکی شیطنت آمیز مامون تدبیر پخته و همه جانبه او را به حرکتی بی اثر و بازیچه ای کودکانه بدل می کند، مامون با قبول آن همه زحمت و با وجود سرمایه گذاری عظیمی که در این راه کرد از این عمل نه تنها طرفی بر نداشت بلکه سیاست او به سیاستی بر ضد او بدل شد. تیری که با آن، اعتبار و حیثیت و مدعاهای امام علی بن موسی الرضا، علیه السلام، را هدف گرفته شده بود خود او را آماج قرار داد، به طوری که بعد از گذشت مدتی کوتاه ناگزیر شد همه تدابیر گذشته خود را کان لم یکن شمرده، بالاخره همان شیوه ای را در برابر امام در پیش بگیرد که همه گذشتگانش درپیش گرفته بودند یعنی «قتل» و مامون که در آرزوی چهره قداست مآب خلیفه ای موجه و مقدس و خردمند، این همه تلاش کرده بود سرانجام در همان مزبله ای که همه خلفای پیش از او در آن سقوط کرده بودند، یعنی فساد و فحشا و عیش و عشرت توأم با ظلم و کبر فرو غلطید. دریده شدن پرده ریا مامون را در زندگی پانزده ساله او پس از حادثه ولیعهدی در دهها نمونه می توان مشاهده کرد که از جمله آن به خدمت گرفتن قاضی القضاتی فاسق و فاجر و عیاش همچون یحیی بن اکثم و همنشینی و مجالست باعموی خواننده و خنیاگرش ابراهیم بن مهدی و آراستن بساط عیش و نوش و پرده دری در دارالخلافت او در بغداد است. اکنون به تشریح سیاستها و تدابیر امام علی بن موسی الرضا، علیه السلام، در این حادثه می پردازیم: ۱. هنگامی که امام را از مدینه به خراسان دعوت کردند آن حضرت فضای مدینه را از کراهت و نارضایی خود پر کرد، به طوری که همه کس در پیرامون امام یقین کردند که مامون با نیت سوء حضرت را از وطن خود دور می کند، امام بد بینی خود به مامون را با هر زبان ممکن به همه گوشها رساند، در وداع با حرم پیغمبر، در وداع با خانواده اش، در هنگام خروج از مدینه، در طواف کعبه که برای وداع انجام می داد، با گفتار و رفتار با زبان دعا و زبان اشک، بر همه ثابت کرد که این سفر، سفر مرگ اوست، همه کسانی که باید طبق انتظار مامون نسبت به او خوش بین و نسبت به امام به خاطر پذیرش پیشنهاد او بدبین می شدند در اولین لحظات این سفر دلشان از کینه مامون که امام عزیزشان را این طور ظالمانه از آنان جدا می کرد و به قتلگاه می برد لبریز شد. ۲. هنگامی که در مرو پیشنهاد ولایتعهدی آن حضرت مطرح

شد حضرت بشدت استنکاف کردند و تا وقتی مامون صریحا آن حضرت را تهدید به قتل نکرد، آن را نپذیرفتند. این مطلب همه جا پیچید که علی بن موسی الرضا، علیه السلام، ولیعهدی و پیش از آن خلافت را که مامون به او با اصرار پیشنهاد کرده بود نپذیرفته است، دست اندرکاران امور که به ظرافت تدبیر مامون واقف نبودند ناشیانه عدم قبول امام را همه جا منتشر کردند حتی فضل بن سهل در جمعی از کارگزاران و ماموران حکومت گفت من هرگز خلافت را چنین خوار ندیده ام امیرالمؤمنین آن را به علی بن موسی الرضا، علیه السلام، تقدیم می کند و علی بن موسی دست رد به سینه او می زند. خود امام در هر فرصتی، اجباری بودن این منصب را به گوش این و آن می رساند و همواره می گفت من تهدید به قتل شدم تا ولیعهدی را قبول کردم. طبیعی بود که این سخن همچون عجیب ترین پدیده سیاسی، دهان به دهان و شهر به شهر پراکنده شود و همه آفاق اسلام در آن روز یا بعدها بفهمند که در همان زمان که کسی مثل مامون فقط به دلیل آنکه از ولیعهدی برادرش امین عزل شده است به جنگی چند ساله دست می زند و هزاران نفر از جمله برادرش امین را به خاطر آن به قتل می رساند و سر برادرش را از روی خشم شهر به شهر می گرداند کسی مثل علی بن موسی الرضا، علیه السلام، پیدا می شود که به ولیعهدی با بی اعتنایی نگاه می کند و آن را جز با کراهت و در صورت تهدید به قتل نمی پذیرد. مقایسه ای که از این رهگذر میان امام علی بن موسی الرضا، علیه السلام، و مامون عباسی در ذهنها نقش می بست درست عکس آن چیزی را نتیجه می داد که مامون به خاطر آن سرمایه گذاری کرده بود. ۳. با اینهمه علی بن موسی الرضا، علیه السلام، فقط بدین شرط ولیعهدی را پذیرفت که در هیچ یک از شؤون حکومت دخالت نکند و به جنگ و صلح و عزل و نصب و تدبیر امور نپردازد و مامون که فکر می کرد فعلا در شروع کار این شرط قابل تحمل است و بعدا بتدریج می توان امام را به صحنه فعالیت های خلافتی کشانید، این شرط را از آن حضرت قبول کرد، روشن است که با تحقق این شرط، نقشه مامون نقش بر آب می شد و بیشتر هدفهای او برآورده نمی گشت. امام در همان حال که نام ولیعهد داشت و قهرا از امکانات دستگاه خلافت نیز برخوردار بود چهره ای به خود می گرفت که گویی با دستگاه خلافت، مخالف و به آن معترض است، نه امری نه نهی نه تصدی مسؤولیتی، نه قبول شغلی، نه دفاعی از حکومت و طبعاً نه هیچ گونه توجیهی برای کارهای آن دستگاه. روشن است که عضوی در دستگاه حکومت که چنین با اختیار و اراده خود، از همه

مسئولیتها کناره می گیرد، نمی تواند نسبت به آن دستگاه صمیمی و طرفدار باشد، مامون بخوبی این نقیصه را حس می کرد و لذا پس از آنکه کار ولیعهدی انجام گرفت بارها درصدد برآمد امام را بر خلاف تعهد قبلی با لطائف الحیل به مشاغل خلافتی بکشاند و سیاست مبارزه منفی امام را نقض کند، اما هر دفعه امام هوشیارانه نقشه او را خنثی می کرد. یک نمونه همان است که معمر بن خلاد از خود امام هشتم نقل می کند که مامون به امام می گوید: اگر ممکن است به کسانی که از او حرف شنوی دارند در باب مناطقی که اوضاع آن پریشان است، چیزی بنویس و امام استنکاف می کند و قرار قبلی که همان عدم دخالت مطلق است را به یادش می آورد و نمونه بسیار مهم و جالب دیگر ماجرای نماز عید است که مامون به این بهانه «که مردم قدر تو را بشناسند و دلهای آنان آرام گیرد»، امام را به امامت نماز عید دعوت می کند، امام استنکاف می کند و پس از اینکه مامون اصرار را به نهایت می رساند امام به این شرط قبول می کند که نماز را به شیوه پیغمبر و علی بن ابی طالب به جا آورد و آنگاه امام از این فرصت چنان بهره ای می گیرد که مامون را از اصرار خود پشیمان می سازد و امام را از نیمه راه نماز برمی گرداند، یعنی بناچار ضربه ای دیگر بر ظاهر ریاکارانه خود وارد می سازد. ۴. اما بهره برداری اصلی امام از این ماجرا بسی از اینها مهمتر است: امام با قبول ولیعهدی، دست به حرکتی می زند که در تاریخ زندگی ائمه پس از پایان خلافت اهل بیت در سال چهارم هجری تا آن روز و تا آخر دوران خلافت بی نظیر بوده است و آن برملا کردن داعیه امامت شیعی در سطح عظیم اسلام و دریدن پرده غلیظ تقیه و رساندن پیام تشیع به گوش همه مسلمانهاست. تریبون عظیم خلافت در اختیار امام قرار گرفت و امام در آن سخنانی را که در طول یکصد و پنجاه سال جز در خفا و با تقیه جز به خاصان و یاران نزدیک گفته نشده بود به صدای بلند فریاد کرد و با استفاده از امکانات معمولی آن زمان که جز در اختیار خلفا و نزدیکان درجه یک آنها قرار نمی گرفت آن را به گوش همه رساند، مناظرات امام در مجمع علما و در محضر مامون که در آن قویترین استدلالهای امامت را بیان فرموده است؛ نامه جوامع الشریعه که در آن همه رؤوس مطالب عقیدتی و فقهی شیعی را برای فضل بن سهل نوشته است، حدیث معروف امامت که در مرو برای عبدالعزیز بن مسلم بیان کرده است؛ قصائد فراوانی که در مدح آن حضرت به مناسبت ولایتعهدی سروده شده و برخی از سخن ما در این نوبت، بررسی رابطه وجودی ما و مهدی، علیه السلام، در دوران غیبت، و تا سرآمدن این ایام تلخ جدایی است؛ و این که آیا غیبت قهری امام زمان ما، علیه السلام، مانع از آن خواهد بود که از خورشید وجود او بهره بگیریم و به عبارت دیگر، آیا لزوماً باید او را ببینیم تا از هدایت معنوی

و باطنی و از رهنمود تشریحی و حقوقی، اخلاقی و عقیدتی آن وجود بزرگوار برخوردار شویم؟ توجه به این نکته لازم است که حضور امام، علیه السلام، در عین غیبت او امری مسلم است و حتی اگر از دیدگاه زیست شناسی نوین به این موضوع بنگریم، راهی برای توجیه علمی طول عمر امام زمانمان می یابیم. فرضاً این کشف جدید دانشمندان علوم زیستی را می پذیریم که مرگ و پیری، حاصل عملکرد یک ژن خاص در بدن آدمی است و بی تردید اگر این ژن ویژه از وجود مادی کسی رخت بربندد، پیری و مرگ او نیز تا مدتی که خدا بخواهد به تاخیر می افتد. بعلاوه چنانکه خواهد آمد، تاثیر هدایت باطنی و معنوی امام، علیه السلام، اصولاً بر وجود جسمانی آن امام همام پایه ندارد و وجود مقدس ائمه دیگر ما، علیهم السلام، نیز در عین عدم حضور جسمانی در این دنیا، از چنین تاثیر و هدایتی برخوردارند. به هر تقدیر عمده اشکال موجود در فهم ما از امامت مهدی، علیه السلام، به تفسیر محدود ما از معنای حقیقی ولایت آن حضرت و به فراموشی سپردن وجه اصلی امامت ائمه هدی، علیهم السلام، یعنی «هدایت به امر»، باز می گردد. ما همواره بر این گمان بوده ایم که وظیفه اصلی ائمه، علیهم السلام، بیان فروع فقهی و احکام الهی و یا حداکثر برقراری حکومت عدل اسلامی است و چون از هزار و اندی سال پیش و تا مدتی نامعلوم حکومت در اقصی آفاق گیتی از دست معصومان، علیهم السلام، بیرون بوده و ظهور و قیام بزرگمردان فرهیخته و آشنای با سیاستی همچون امام عارفان حضرت روح الله، رضوان الله تعالی علیه، و یاران و سپهداران و جانشین گرامی آن حضرت، به برقراری همه زوایای مکتب تشیع و اقامه همه حدود الهی توفیق نیافته است و حتی در آن دوران کوتاهی که امیرالمؤمنین علی، علیه السلام، زمام حکومت جامعه را به دست گرفتند نیز، وجود مغرضان و معارضان و معاندان از ادامه حکومت آن بزرگوار مانع شده است، پس دیگر امامتی تحقق نیافته و هیچ مامومی به پیروی از امام معصوم زمان خویش، به سر منزل مقصود و هدف متعالی خلقت نرسیده است. اگرچنین پنداری پذیرفته باشد، ما به خطا جبر جامعه و تاثیر تخلف ناپذیر شیطان رابرحیات روحانی و رحمانی فرد غالب دانسته ایم، و با قبول چیرگی روح جمعی حاکم، دست خدا را نیز در هدایت خلق بسته دیده ایم. در این چنین حالتی یا ناگزیر باید بر همه ادله برهانی و عقلی

و نقلی که وجود حجتی معصوم را در هر زمانه ثابت می‌داند چشم اغماض و انکار بریندیم، و یا ادامه حیات جامعه بشری را در دوران غیبت، عبث بینگاریم و از این دلیل محکم عقلی که فاعل حکیم و فرزانه ای چون خداوند متعال به فعل بیهوده و عبث دست نمی‌یازد، دست برداریم که این هر دو ناممکن‌اند. حالت کنونی امام عصر، عجل الله تعالی فرجه الشریف، و یاران وفادار ایشان در این دوران بی‌دردی، به حال انبیاء بزرگ الهی و یاران ایشان شبیه است که در عین بودن در اقلیت، از تلاش گسترده خود برای نشر معارف خدایی ست بر نمی‌داشتند، و علی‌رغم همه آن لرزشها که بنا به آیه دویست و چهاردهم سوره مبارکه بقره به خود دیدند و همه آزار و اذیتی که از ناباوران - یا به تعبیر صحیحتر نامؤمنان، و مومنان سست ایمان، و منافقان پنهان در صفوف ایشان - شنیدند، پیوند خود را با امام و مقتدای خود نگسستند و این رشته پیوند را بر تن ندریدند. چرا که همواره نصر و دستگیری و یاری خدا را نزدیک، و امامشان را کنار و همراه خود می‌یافتند. اینک می‌نگریم به حال آن جوان نوپایی (اویس قرنی) که در عصر حضور و ظهور پیامبر گرامی اسلام، صلی الله علیه و آله و سلم، به آن وجود گرامی ایمان آورد و عاشقانه و عالمانه بر مسیر حق ترسیم شده از سوی آن نبی مکرم سیر کرد، اما به علت بعد مسافت سرزمین خود با میعادگاه رسول، هیچ‌گاه به دیدار روی آن نبی شریف توفیق نیافت، و حتی آن زمان که به عشق دیدار روی امام خود، سر و قدم به سوی مدینه کشاند به علت عدم حضور نبی مکرم اسلام، صلی الله علیه و آله و سلم، - در آن مدت - در شهر مدینه، با دستانی بظاهر تهی به کاشانه خود بازگشت، چرا که مادر جز روزی به او فرصت دیدار نداده بود. جوانی که پس از بازگشت پیامبر به شهر مدینه، رایحه خوش ولایت او، نفس قدسی نبی مکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، از حضور پیش هنگام او خبر می‌داد و عطر ولایتی که آن جوان را در دوران برومندی، در صف مدافعان و پاسداران حقیقی ولایت امیرمؤمنان علی، علیه السلام، قرار داد و در هنگام شک و تردید و دو دلی دست و دامان او را از آلودگی به حرام سیاسی، و حرام اجتماعی و دینی و اخلاقی، دور نگهداشت. به سخن اصلی خود در این مقاله باز می‌گردیم. اگر هدایت الهی و به تبع آن نحوه راهنمایی اولیاء معصوم او را به سه گونه تقسیم کنیم: ۱. هدایت فطری که همان بستر اصلی صراط مستقیم الهی و راه خویشندان یا متقین است «اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون» (۱) سوره یس (۵۴)، آیه ۸۳. (۲) این گروه بر رهنمودی از پروردگارش استوارند و این گروه همان گروه رستگارانند ۲. هدایت تشریحی قرآنی که بهره‌مندان از آن نیز به تصریح آیات نخستین سوره مبارکه بقره و آیه کریمه بیست و ششم این

ص: ۸۵

۱- سوره بقره

۲-، آیه ۵.

سوره مبارکه، همچنین آیه کریمه هشتاد و دوم از سوره مبارکه اسراء، و بلکه، همه آیات کلام الهی، همان خویشتنداران مؤمن و مؤمنان صالح هستند. ۳. هدایت به امر یا هدایت تکوینی و باطنی امام معصوم، علیه الصلوه والسلام، که نه از مقوله هدایت تکوینی است که هر مولودی بر آن زاده می شود و استمرار آن به کوشش و جد و جهد کوشنده نیاز دارد، و نه از مقوله هدایت تشریحی که با تشریح و تبیین احکام و عقاید آمده در قرآن از سوی نبی مکرم اسلام و ائمه هدی، علیهم السلام، صورت تحقق به خودمی پذیرد، در این صورت: ما اینک تنها از بخشی از هدایت تشریحی قرآنی - آن بخشی که به شرح و بیان ائمه معصوم، علیهم السلام، نیاز دارد - بی بهره ایم و آن محرومیت را نیز با تمسک به اصول القاء شده از سوی معصومان، علیهم السلام، و با اجتهاد روشمند مجتهدان حقیقی جبران می کنیم. اما بی گمان، نه باب هدایت فطری بسته است و نه درباره متوسلان به مقام عصمت و طهارت، باب فیاض «هدایت به امر». تفاوت وجودی «هدایت به امر» با «هدایت تشریحی»، در ابزار کار آن و هم در غایت و نهایت آن یعنی «عالم امر» و «مقاومات نفسانی» نهفته است. چه اگر هدایت قرآنی و هم هدایت تشریحی شارحان معصوم قرآن و سنت نبوی، با ابزار لفظ صورت می گیرد و محتاج تعلیم و تعلم و ریاضت علمی است، اما «هدایت به امر»، هدایت با وجه ملکوتی وجود امام معصوم، علیه السلام، یعنی بعد روحانی آن امام همام و از مقوله ای جدا از عالم جسمانی و مربوط به عالم نفوس است. به سخن ساده تر اگر «امر» را - چنانکه از آیات قرآنی برمی آید - با «کلمه کن وجودی» که به زبان ساده، با اراده و خواست الهی همسان و در واقع به معنی پیدایش آنی و غیر تدریجی آفریده ای از آفریدگان خداست، برابر بگیریم: «انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون. امر او تنها آنکه: چون چیزی را اراده می کند به او بگوید: «باش»، پس باشد». (۲) «و ما امرنا الا واحده کلمح بالبصر. یعنی امر ما جز یک آن نیست، همچون برهم زدن پلکی!» (۱) و هم اگر مقام عالی و متعالی انبیاء بزرگواری چون ابراهیم، علیه الصلوه والسلام - یا بخشی از دودمان آن حضرت، علیهم الصلوه والسلام - را که پس از تحمل سختیها و گذر از امتحانات فراوان الهی به مقام شامخ امامت دست یافتند در نظر آوریم، و گذشته آن بزرگواران را که تا پیش از تصدی مقام منصوب امامت، تنها شارع و شارح احکام فردی و اجتماعی و پس از رسیدن به آن مقام منیع، «هادی به امر» و «رساننده خواهنده به خواسته متعالی او»، لقب گرفته اند مورد تامل قرار دهیم، «هدایت به امر» معنایی جز رساندن بندگان به کمال وجودی، از طریق نوعی تصرف تکوینی در وجود آنها و رفع حجب و پرده های ظلمانی - موانع شیطانی

ص: ۸۶

تکامل نفس - و حجب و پرده های روحانی و نورانی - موانعی که گرچه شیطانی نیستند، اما از عالم ماده یا دستکم خواسته های نفسانی فراتر نمی روند، همچون عبادت خداوند از ترس دوزخ یا شوق بهشت، یا دعای مربوط به بعد جسمانی و برای رفع آلام و دردها و مشکلات این جهانی، و فراموش کردن مراتب تکامل نفس و بسنده کردن و اکتفا به حداقل واجبات شرعی و در نهایت نهادن دست ایشان در ید قدرت الهی نخواهد داشت. استاد استادان ما مرحوم علامه طباطبایی، رضوان الله تعالی علیه، در شرح این موضوع و در تفسیر آیه کریمه هفتاد و سوم از سوره مبارکه انبیاء می فرمایند: «هدایت به امر خدا از فیوضات معنوی و مقامات باطنی است که مؤمنین به وسیله عمل صالح [و با توسل و تمسک به ذیل دامان ائمه علیهم السلام] به سوی آن هدایت می شوند و به این وسیله به رحمت پروردگارشان ملبس می گردند. و چون امام به وسیله امر هدایت می کند ... به وسیله (قدرت خدادادی که از زمان و مکان و امور جسمانی بری و به بعد ملکوتی وجود امام و جنبه باطنی حضور او، علیه السلام، مربوط است) می فهمیم که خود امام، پیش از دیگران به آن هدایت متلبس است و این هدایت از طریق او به سایر مردم منتشر می شود و ایشان نیز بر حسب اختلافاتی که در مقامات دارند، هر کس به قدر استعداد خود از آن بهره مند می گردد.» حضرت علامه، رضوان الله تعالی علیه، در ادامه به جایگاه وجودی امام معصوم، علیه السلام، در این بعد هدایی اشاره کرده است: «امام رابط میان مردم و پروردگارشان در اخذ فیوضات ظاهری و باطنی است. همچنان که پیغمبر رابط میان مردم و خداوند متعال است در گرفتن فیوضات ظاهری، یعنی شرایع الهی که از راه وحی نازل گشته و از ناحیه پیغمبر به سایر مردم منتشر می شود و نیز می فهمیم که امام دلیلی است که نفوس را به سوی مقاماتشان راهنمایی می کند [و آنان را در باطن و ظاهر هر دو به خدا می رساند] در باطن از طریق هدایت باطنی و نوعی تاثیر در نفوس و هموار کردن راه تکامل و دادن توفیق درک حقایق یا همان شرح صدر، و همچنین باز کردن چشم بصیرت آدمی در شناختن راههای انحرافی و مسلکهای سیاسی و اعتقادی گوناگون و استواری بر صراط مستقیم و عدم انحراف به سوی ائمه شیطانی، و در ظاهر از طریق نشر حقایق و بیان فروع فقهی و اخلاقی و وعظ (موعظه) لفظی و کلامی]، همچنان که پیغمبر دلیلی است که مردم را به سوی اعتقادات حقه و اعمال صالح [آن هم تنها از طریق تعلیم و تدریس و وعظ و خطابه و سیره قولی و عملی] راه می نماید. البته بعضی از اولیاء خدا تنها پیغمبرند [همچون بسیاری از پیامبران بنی اسرائیل] و بعضی تنها امامند [همچون ائمه معصوم ما، علیهم السلام، که در بعد ظاهری «مجری تعالیم قرآن آسمانی و شارح سنت و کلمت نبوی» و در بعد باطنی «رساننده نفوس به مقامات باطنی و روحانی» هستند] و بعضی هر دو مقام را دارند [یعنی هم «شارح و شارح» احکام اند و هم «هادی به امر»ند، هم «قانونگذار»

و مجری آن قانونند و هم از قدرت تاثیر در نفوس و کائنات و رساندن انسانها به کمال وجودی برخوردارند. هم حکومت تشکیل می دهند و در میان خلق داوری می کنند و هم خواص اصحاب خود را به یک چشم برهم زدن به پله های بالای قله رفیع کمال می رسانند] و مانند ابراهیم و دو فرزندش [و نبی مکرم اسلام] علیهم السلام». (۱) بنابراین در ایام غیبت عصاره عالم امکان، گرچه دست ما از جنبه حکمی و حکومتی امام ما حضرت مهدی، علیه السلام، کوتاه است، و گرچه امکان حضور در محضر او در عالم جسمانی همواره و برای همه کس میسر نیست، اما بی تردید جنبه ملکوتی وجود آن امام همام، علیه السلام، و هدایت به امر آن حضرت، علیه السلام، در دو گستره خصوصی و عمومی شامل حال همه شیعیان و پیروان خالص آن گرامی و در هر دو گستره، رساننده خواهندگان و پرسندگان و متوسلان، به مقامات عالیه وجودی است. هدایتی که به سبب ملکوتی بودن آن از عوارض عارض بر ماده یعنی مکان و زمان تهی است. از جمله بارزترین مصادیق مشمول این هدایت الهی در گستره خصوصی و به گونه ای آشکار و برجسته، داستان «کربلایی کاظم» (مرحوم کربلایی محمدکاظم کریمی اراکی فراهانی ساروقی)، پیرمرد ساده دل و روستایی و بی سواد است که در همین دوران معاصر، مشمول لطف و عنایت معصوم، علیه السلام، واقع شد، و علی رغم عدم آشنایی با درس و کتاب و مدرسه، به گونه ای معجزه آسا تمامی قرآن را - به یک چشم برهم زدن - در سینه فراخ و ولایی خود جا داد. و امروزه و در دوران قدیم کم نبوده و نیستند عالمان برجسته و فرهیخته ای که قلم آنها از فیض ربانی وجود معصوم، علیه السلام، مایه می گرفته، یا همچون شیخ عالیقدر صدوق، علیه الرحمه، برجستگانی که به دعای حضرت ولی عصر، روحی و ارواح العالمین له الفداء، به این دنیا گام نهاده اند و صد البته فیض وجودی امام، علیه السلام، در همه موارد و درباره هر کسی لزوما چنین برجسته و یا در این بعد نیست، و اگر هر یک از ما، مروری کوتاه بر لحظات توسل و انقطاع خود به درگاه آن امام همام، علیه السلام، و ساعات و آنات و روزهای پس از آن داشته باشیم، از این چنین فیوضاتی به خواست خدا خبر می یابیم. پس گرچه رتبه ها مختلفند و قیاس آنها با یکدیگر قیاس مع الفارق است، اما بی تردید در اصل این تاثیر و پایدگی آن در وجود برخی نمی توان غافل ماند. در این میان آنچه قبول این هدایت را میسر می سازد و در تندباد حوادث پیچیده سیاسی و اجتماعی و روزمرگیهای ناگزیر زندگی امروزین، اعطاء چشم بصیرت و قوه پایداری و دینداری را از سوی حجت زمانه، علیه الصلوه والسلام، سهل الوصول می گرداند، عمل صالح و ایجاد رابطه روحی و روانی و سنخیت وجودی با آن امام همام، علیه السلام، و تحکیم این رابطه از طریق ذکر دائم و توسل و زیارت، عمل بظاهروباطن شریعت اسلامی است. که «الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه» سخن پاک به سوی او بالا می رود و هر کار شایسته آن را در مکانی بالاتر می نشاند.

ص: ۸۸

رضا بابایی راز گلشن

در آ که در دل خسته توان در آید باز

بیا که در تن مرده، روان در آید باز

بیا که فرقت تو، چشم من چنان در بست

که فتح باب وصال مگر گشاید باز

به پیش آینه دل هر آنچه می دارم

به جز خیال جمالت نمی نماید باز شیوه و طریقه ویژه عارفان، اقتضا می کند که سیمای دلربای مهدویت را از منظر انسان کامل بنگرند. اگر گروههایی از طوایف و طبقات مسلمین، این موضوع را با ماجرای منجی عالم، پیوند زده اند، اهل معرفت، به سائقه تفکرات و گرایشهای ویژه خود، بیشتر ساحت انسان کامل را برای بحث از حضرت حجت، برگزیده اند. این گزینش، بیش و پیش از آن که اختیاری باشد، ضرورتی است که سمت و سوی مباحث عرفانی برمی تابد و از آن گریزی نیست. آنان بیشتر به منجی آدم می نگرند و دغدغه نجات روح را دارند، تا نگرانی اصلاح اجتماع هر چند یکی را از گذر دیگری می بینند، ولیکن، مایه و اساس اصلاح عالم را در سلامت انسان جست وجو می کنند. به همین خاطر، آنجا که سخن از ابدال، اقطاب، ولی، خضر و مدار ولایت می گویند، نگاهی پر - نه نیم نگاه - به مهدی موعود - بر اساس مقدمات کلامی مذهب خود - دارند. درباره انسان کامل، تحقیقا همه گونه های دانشمندان اسلامی و حتی غیر اسلامی سخن بسیار گفته اند. مشارب و مسالک گونه گون، این فرد فرید از نوع انسان را نامهایی به مقتضای اندیشه های خود نهاده اند: بودا او را «ارهاط می نامد و کنفوسیوس،

«کیون تسو». آیینهای یوگا و بهاکتی نیز از او با عنوان «انسان آزاده نام می برند. افلاطون او را «فیلسوف می خواند و ارسطو «انسان بزرگوار»، صوفیه، «قطب و شیخ و پیر» نام نهاده اند و نیچه «ابرانسان، و از همه بالاتر آنکه قرآن وی را «خلیفه الله خوانده است. (۱) موضوع و مجال این نوشته کوتاه، اقتضا نمی کند که بحث درباره انسان کامل را به دامنه های خرم عرفان و تصنیفات عرفا بکشانیم. اما از این مقدار نمی توان چشم پوشید که در طرح عرفانی هستی، انسان کامل در جایی قرار می گیرد که حذف و یا غفلت از آن به ویرانی جهان و بیهودگی آفرینش می انجامد. در دایره خلقت، حلقه آخرین، وجود خاتم اوصیاست و نسبت این حلقه به دایره، نسبت ثمر است به شجر و یا قافیه به بیت: ظاهر آن شاخ اصل میوه است باطنا بهر ثمر شد شاخ هست گر نبودی میل و او مید ثمر کی نشاندی باغبان بیخ شجر؟ پس به معنی آن شجر از میوه زاد گر به صورت از شجر بودش ولاد (۲) مثال قافیه نسبت به بیت، یکی از گویاترین مثالهایی است که اهل ذوق، آفریده اند. زیرا، قافیه گرچه آخرین جزء بیت است، اما همه کلمات و الفاظ در شعر آن گونه می آیند که جای را برای قافیه آماده کنند. بدانسان که هر کلمه در مجموعه بیت به این انگیزه انتخاب و جایگزین شده است که خدمتی به قافیه کرده باشد و حضور و ظهور قافیه را موجه بنمایاند. اول بیت ارچه به نام تو بست نام تو چون قافیه آخر نشست خط فلک، خطه میدان توست گوی زمین، در خم چوگان توست تا زعدم گرد فنا بر نخاست می تک و می تاز که میدان تو راست تازه ترین صبح نجاتی مرا خاک توام، کآب حیاتی مرا خاک تو خود، روضه جان من است روضه تو جان جهان من است (۳) و اگر گفته اند: زاحمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندرین یک میم غرق است (۴) بدان خاطر است که با ظهور خاتم، حلقه هستی، دور کمال خود را با آن می یابد و درخت آفرینش به بار می نشیند. با این تفسیر از عالم و خاتم است که می توان برای هر چه آفریده شده است، توجیهی موجه یافت و حافظانه گفت که: «خطا بر قلم صنع نرفت (۵) شیخ محمود شبستری و گلشن راز

ص: ۹۰

-
- ۱- نصری، عبدالله، سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب، ص ۵.
 - ۲- مولانا جلال الدین بلخی، مثنوی، نسخه قونیه، دفتر چهارم، ابیات ۵۲۳-۵۲۱.
 - ۳- نظامی، گزیده سخن پارسی، مخزن الاسرار، به کوشش عبدالمحمد آیتی، ص ۲۴.
 - ۴- این بیت با همه نغز و زیبایی در نسخ کهن و معتبر گلشن راز نیامده است و ظاهرا از ملحقات گلشن باشد.
 - ۵- حافظ: پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک و خطا پوشش باد

«سعدالدین محمودبن عبدالکریم بن یحیی شبستری، عارف نامی و اندیشور سترگ قرن هفتم و هشتم هجری است. تولد وی را ۶۸۷ ق و وفاتش را در سن سی و سه سالگی، یعنی به سال ۷۲۰ ق گمان زده اند. (۱) غیر از اثر جاودانی و ماندگار شبستری، موسوم به «گلشن راز» و آثار منظوم و مثنوی دیگری نیز از او نام برده اند. گلشن راز، «سعادت نامه از منظومات اوست و «حق الیقین»، «مرآة المحققین» و «شاهدنامه از نوشته های منشور وی است. (۲) همان طور که گفته شد، مثنوی گلشن راز مهمترین و خواندنی ترین اثر شیخ است. ماجرای سرودن این هزاره را او خود در مقدمه گلشن بتفصیل می آورد. آنچه اینک بایسته یادآوری است، نکات ارزشمندی است که در شناخت بهتر این اثر عرفانی راهگشاست. گلشن راز، در واقع پرسشهای منظوم و مختصری است که شیخ شبستر در جواب نامه «امیر حسینی هروی برای او ارسال می کند. از پرسشها چنین برمی آید که هروی خود اهل فن و فرهیخته است و شگفت آن که همه این ابیات نغز و گاه سهل و ممتنع در یک شب سروده شده است. پاسخهای شیخ در این اثر، تماما هماهنگ با مشرب «شیخ اکبر محی الدین ابن عربی است. مطالعه گلشن فرصت مغتنمی است که خواننده را با هزار توی اندیشه های ابن عربی آشنا کند.

گلشن راز از همان ابتدای ظهورش، طرف توجه بسیاری از بزرگان و دانشمندان عرفان مسلک قرار گرفت. این توجه و اهتمام منشا خلق شرحهای بسیاری شد که شمار آنان از بیست تجاوز می کند. اما از میان همه این شروح، آنچه از قلم «شمس الدین محمد لاهیجی، عارف قرن نهم تراوش کرده است، مقام والایی دارد. شرح لاهیجی، جدا از آن که شرح است، خود به عنوان اثری مستقل و تصنیفی ارزشمند مورد توجه و نظر است. لاهیجی در این شرح، مباحث گسترده ای از عرفان نظری و عملی را بیان کرده که بسیار مغتنم و سودبخش است. گرایشهای شیعی و نزدیکی اندیشه های لاهیجی به عقاید پذیرفته ما بر قدر و ارزش این شرح می افزاید. در این نوشتار نگاه نگارنده بیش از هر توضیح و تفسیری به گفته های لاهیجی است. نام مبارک حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، در این شرح بارها و بارها با اعزاز و اکرام بسیار آورده می شود و این توجه به رویه عرفا در بحث از انسان کامل، بسیار شگفت و جالب می نماید. وی بر خلاف اکثر مصنفان متون عرفانی، به بیان مفهوم اکتفا نکرده و جای جای کتابش را به نام موعود، متبرک می کند. از آنجا که مقصود این نوشته نگاهی به موضوع انسان کامل در گلشن راز و شرح لاهیجی است، بیش از این سخن را درباره شیخ، گلشن و شارح فاضل آن دراز نمی کنیم و مقطع این مقدمه را به مطلع گلشن می آریم: به نام آن که جان را فکرت آموخت چراغ دل به نور جان برافروخت زفضلش هر دو عالم گشت روشن ز فیضش خاک آدم گشت گلشن موعود گلشن

ص: ۹۱

۱- درباره نام، سال تولد، وفات و حتی برخی آثار شیخ اختلافات بسیار است.

۲- ر.ک: لاهیجی، شمس الدین محمد، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، مقدمه و تصحیح و تعلیقات از محمدرضا خالقی و عفت کرباسی، ص ۲۲، (در این مقاله ماخذ نگارنده همین شرح است).

اشاره به انسان کامل که به توضیح و تفسیر برخی شارحان گلشن، حضرت مهدی، علیه السلام، است، در چند جای این مثنوی کوتاه آمده است. از همه پر رنگتر و تخصصی تر در پاسخ پرسشهای پنجم و ششم متمرکز شده است: مسافر چون بود / رهرو کدام است؟ که را گویم که او مرد تمام است؟ در پاسخ، شیخ نخست نگاهی دارد به اطوار سیر انسان از جمادی تا مقام «لی مع الله» (۱) سپس درباره مقام نبوت و مقایسه آن با رتبه ولایت سخن می گوید و اینکه ولایت در نبوت خود را آشکار می کند و از آن اعم و افضل است. لاهیجی، در سنجش دو مقام نبوت و ولایت می نویسد: «اگرچه مبدا نبوت نبی، ولایت است، یعنی ولایت خود، چه ولایت نبی افضل از نبوت اوست. فاما مبدا ولایت غیر نبی، نبوت است و میان نبی و ولی عموم و خصوص مطلق است / چه، هر نبی البته می باید که ولی باشد / فاما هر ولی لازم نیست که نبی بود / مثل اولیای امت محمد، صلی الله علیه و آله، که ولایت بدون نبوت دارند.» (۲) از توضیحات دیگر لاهیجی چنین برمی آید که دلیل افضلیت ولایت، جهت حقانی و ابدی است و اینکه هرگز منقطع نمی شود. اما نبوت جهتی است نسبت به خلق که قابلیت زوال دارد. با این وجود ولایت در برابر نبوت، چون ما در مقابل خورشید است / زیرا مبدا و ماخذ ولایت غیر نبی، نبوت است. نبی چون آفتاب آمد ولی ماه مقابل گردد اندر لی مع الله جهانی که شیخ در گلشن، طرح آن را ترسیم می کند از خلقت جماد و نبات آغاز می شود و پایان قوس نزولش با آفرینش آدم، علیه السلام، اعلام می گردد. آدم، علیه السلام، نقطه آغازین قوس صعود است / از آن پس تا اوج قوس صعود که تولد حضرت خاتم الانبیا، صلی الله علیه و آله، است ادامه می یابد. پس از ظهور پیامبر گرامی اسلام، نیمه دوم قوس صعود آغاز می گردد و حلقه پایانی این قوس حضور حضرت مهدی، علیه السلام، است. این صورت عالم است. اما در واقع، ولایت دایره ای است که تمامی این دو را دربرمی گیرد و سایه بر همه آفرینش گسترانده است. ولایت را ظهور از آدم آمد کمالش در وجود خاتم آمد ولایت بود باقی تا سفر کرد چو نقطه در جهان دوری دگر کرد ظهور کل او باشد به خاتم بدو یابد تمامی دور عالم لاهیجی در شرح این ابیات، خاطر نشان می کند که معنی این سخنان آن است که «ظهور تمامی ولایت و کمالش به خاتم اولیا خواهد بود / چه کمال حقیقت دایره در نقطه اخیر به ظهور می رسد.» (۳) آنگاه نام مبارک حضرت مهدی، علیه السلام، را یاد آور می شود و اینکه پیامبر، صلی الله علیه و آله، فرموده اند: «لولم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث فیہ رجلا منی او من اهل بیتی یواطی اسمہ و اسم ابیه اسم ابی یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما» اما بلافاصله متذکر این روایت شریف می شود که پیامبر فرمودند: «المهدی من عترتی من اولاد فاطمه (۴) مهدی از خاندان من، از فرزندان فاطمه است.

ص: ۹۲

-
- ۱- «لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل / برای من با خدا، هنگامه ای است که در آن نه فرشته مقرب می گنجد و نه پیامبر مرسل، ر.ک: فروزان فر، بدیع الزمان، احادیث مثنوی، ص ۳۹.
 - ۲- لاهیجی، شمس الدین محمد، همان، ص ۲۳۴.
 - ۳- همان، ص ۲۶۶.
 - ۴- همان جا.

شارح فاضل، در شرح «بدو یابد تمامی دور عالم می نویسد:» یعنی به خاتم الاولیا که عبارت از مهدی است، دور عالم تمامی و کمال تام یابد و حقایق و اسرار الهی در زمان آن حضرت بکلی ظاهر شود» (۱) لاهیجی با ذکر روایتی چند بر این حقیقت پای می فشارد که غرض و مقصود خلقت، ظهور حضرت مهدی، علیه السلام، است. از جمله روایتی بدین مضمون: «زندگان تمنا کنند که کاشکی مردگان زنده شدند تا فایده و غرض حیات، حاصل کردند و عارف حقیقی گشتندی. اینکه مهدی، علیه السلام، از فرزندان حضرت زهرا، سلام الله علیها، مورد اتفاق نظر و از ضروریات مذهب تشیع است. اما بسیاری از دانشمندان اهل سنت، ضرورتی بر چنین خویشاوندی نمی بینند. حتی ایشان تولد و حضور آن گرامی را در حال حاضر مانند ظهورش منکرند. مثلاً «مولانا جلال الدین رومی بلخی، که عارفی حنفی مذهب و اشعری مسلک است، در مثنوی خود آورده است: پس به هر دور ولیی قائم است تا قیامت آزمایش دایم است هر که را خوی نکو باشد برست هر کسی کو شیشه دل باشد شکست پس امام حی قائم آن ولی است خواه از نسل عمر خواه از علی است (۲) صاحب گلشن رابطه مهدی، علیه السلام، و همه اولیا را رابطه کل و جز دانسته می گوید: وجود اولیا او را چو عضوند که اوکل است و ایشان همچو جزوند (۳) شرح لاهیجی بر این بیت، از رای صواب و بینش صحیح او در این باره خبر می دهد. یعنی در دایره ولایت مطلقه که خاتم الاولیاء مظهر آن است، نقاط وجودات اولیاء همه مثال اعضای خاتم الاولیاء اند؛ چه حقیقت ولایت هر فردی از افراد اولیا به صفتی از صفات کمال ظاهر گشته است و به جمیع صفات کمال در نقطه اخیر که «... مهدی است، ظهور یافته و کمال بالقوه دایره ولایت در این نقطه آخرین به ظهور رسیده و به فعل آمده است و چنانچه همه انبیاء، علیهم السلام، اقتباس نور نبوت تشریحی از مشکات نبوت خاتم الانبیاء می نمایند، جمیع اولیاء نور ولایت و کمال از آفتاب ولایت خاتم الاولیاء می برند. فلهدا ولایت خاتم الاولیاء مسما به «ولایت قمریه چه ماخذ نور ولایت جمیع اولیاء ولایت مطلقه خاتم الاولیاست، همچنان که نور قمر مستفاد از شمس است. (۴) لاهیجی پیش از آن که «نسبت تام میان خاتم الانبیاء خاتم الاولیاء را توضیح دهد. به عنوان پیش درآمد بر بیت گلشن می گوید: «خاتم اولیاء باطن خاتم انبیاست. (۵) آنگاه سخن شیخ را می آورد که گفته است: چو او [مهدی] از خواجه یابد

ص: ۹۳

۱- همان جا.

۲- مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۸۱۹-۸۱۷.

۳- گلشن، بیت ۳۷۱.

۴- لاهیجی، شمس الدین محمد، همان، ص ۲۶۷.

۵- همان، ص ۲۶۸.

نسبت تام از او با ظاهر آید رحمت عام (۱) لاهیجی در شرح این بیت، نخست «نسبت تام را توضیح می دهد. آنگاه معلوم می دارد که چنین نسبتی در همه عالم تنها میان دو کس برقرار است و آن خاتم انبیاء، صلی الله علیه وآله، و خاتم اوصیا، علیه السلام، است. یکی از مصادیق این نسبت، نسبت صلیبی و پدر فرزندی است. اقرار به چنین نسبتی، یعنی همسوس شدن با آنچه از زبان بزرگان مذهب تشیع گفته شده است و این در حالی است که شاعر و شارح بظاهر چنین مذهبی ندارند. بدان که نسبت فرزندی به سه نوع متحقق می شود: یکی نسبت صلیبی که متعارف و مشهور است؛ دوم نسبت قلبی که به حسن ارشاد و متابعت، دل تابع در صفا مثل دل متبوع گردد؛ سیم نسبت حقی حقیقی که تابع به برکت حسن متابعت، به نهایت مرتبه کمال که فرق الجمع است برسد و تابع و متبوع یکی گردد. چون خاتم اولیا [مهدی] البته از آل محمد، صلی الله علیه وآله، است، نسبت صلیبی ثابت است؛ و چون دل مبارکش به سبب حسن متابعت خاتم انبیا مرآت تجلیات نامتناهی الهی شده است، نسبت قلبی واقع است؛ چون وارث مقام «لی مع الله گشته است، نسبت حقی حقیقی که فوق جمیع نسبتهاست، تحقق یافته است. پس هر آینه میان خاتم الولایه و خاتم النبوه، علیهما السلام، نسبت تام که نسبت ثلاثه است، واقع باشد و بحقیقت خاتم الاولیا همان حقیقت و باطن نبوت خاتم الانبیاست. (۲) لاهیجی به پیروی از صاحب گلشن دائما یادآور می شود که این ظهورات، نه از باب تناسخ که از مقوله بروز است؛ یعنی آن چنان نیست که روح خاتم الانبیا در خاتم اوصیا تجلی دوباره نموده باشد؛ بلکه این دو روح در دو منشا مظهر و مجلای یک رحمت عام اند: «از او با ظاهر آید رحمت عام. سپس شیخ شبستر، نمایی از جهان پس از ظهور را ترسیم می کند. گزارش شیخ از جهان پس از ظهور بکلی مستند به روایاتی است که نزد شیعه و سنی پذیرفته است: شود او مقتدای هر دو عالم خلیفه گردد از اولاد آدم بنا به توضیح لاهیجی، ولایت مطلقه، باطن نبوت حضرت رسالت است. اما در نشاء نبوت، وصف رسالت، مانع اظهار کمال آن است. با ظهور خاتم الاولیا حضرت مهدی، علیه السلام، باطن ولایت مطلقه بر وجه اتم و اکمل، ظهور و بروز می یابد. نبوت با ظهور پیامبر خاتمیت یافت و ولایت در عصر ظهور مهدی، عجل الله فرجه الشریف، ختم می گردد.

ص: ۹۴

۱- گلشن، بیت ۳۷۲.

۲- لاهیجی، شمس الدین محمد، همان، ص ۲۶۸، این بخشها از مفاتیح الاعجاز برای کسانی که در پی تحقیق درباره مهدی، علیه السلام، در متون عرفانی هستند، بسیار خواندنی و قابل تامل و دقت نظرند.

زیرا دایره کمال به نقطه پایان خود رسیده و از آن پس دور دیگری را آغاز خواهد کرد. ولایت شد به خاتم جمله ظاهر بر اول نقطه هم ختم آمد آخر ازو عالم شود پر امن و ایمان جماد و جانور یابد ازو جان نماند درجهان یک نفس کافر شود عدل حقیقی جمله ظاهر (۱) توضیح لاهیجی بر بیت اخیر بدین قرار است: «چون ذات آن حضرت مستلزم انکشاف اسرار توحید و کمال است و کفر و ستم که از لوازم جهل است، در آن زمان بالکل مرتفع است، هرآینه یک نفس کافر در جهان یافت نشود و همه عارف و موحد باشند، و عدل حقیقی که ظل وحدت حقیقیه است که مشتمل بر علم شریعت و طریقت و حقیقت [است] به تمام و کمال ظاهر شود و هر کس به کمالی که لایق استعداد اوست، برسد؛ که مقتضای اسم العدل آن است که حق هر ذی حق به حسب استحقاق او بدهد. (۲) در پایان، این نکته را باید یادآور شد که شرح عرفانی از ماجرای غیبت و ظهور حضرت حجت، ارواحنا له الفداء، یکی از دل انگیزترین مباحث نظری در عالم اندیشه است. کسانی که از این مزرعه، خوشه ای چیده اند، می دانند که سینه تابناک عارفان حقیقی، خزانه گفتنیهای بسیاری در این باب است. آنچه گفته آمد اندکی از آن همه بسیار نیز نیست. هرچند سخنان گزاف و بی پایه بر زبان هر فرقه ای از طوایف مسلمین، گه گاه راه می یابد، اما نباید این نقیصه، چشمان ما را از نگرستن به تمامیت مسلک و مشرب گروهی باز دارد. مثلاً آنچه در مثنوی درباره انسان کامل و ختم ولایت آمده است، آنچنان دل انگیز و شورآفرین است که هر انسان کریم النفسی را به خطاپوشی از نقایص مثنوی در باب مهدی، علیه السلام، می خواند. نگارنده خود کمترین بضاعت را نیز در این مقولات دارا نیست، اما شنیده و دانسته است که سخن عارفان و صاحبان اهل دل درباره مهدی، ارواحنا له الفداء، آنچنان از سر صدق و صفای نفس است که بی گمان بر دل نشیند و سینه جان را بشکافد. چگونه چنین نباشد. که: آن را که دل از عشق پر آتش باشد هر قصه که گوید همه دلکش باشد (۳)

ص: ۹۵

۱- گلشن، ایات ۳۹۲-۳۹۰.

۲- لاهیجی، شمس الدین محمد، همان، ص ۲۸۶.

۳- مثنوی معنوی.

پس از اثبات مساله ولادت و وجود مبارک حضرت مهدی، علیه السلام، مطلب دیگری درباره آن حضرت باقی می ماند که همان ادامه و استمرار وجود مبارک ایشان از زمان غیبت صغری تا قطع نمایندگی و وقوع غیبت کبری است که خواننده گرامی و پژوهشگر جوینده حق، مطلوب خود را در این زمینه در نوشته شهید صدر، قدس سره، می یابد. وی موضوع را بخوبی توضیح داده و به قدری ادله عقلی و منطقی و علمی ذکر کرده است که تشنگان را سیراب می کند و همه اوهام و افسون شک آوران را از ذهنها می زداید.

شهید صدر درباره روش موافقان متذکر این نکته است که آنان برای اثبات نظر خود از دو روش استفاده کرده اند:

۱. روش روایی:

کسانی که در گذشته و حال درباره حضرت «مهدی مطلب نوشته اند بسیارند. برخی کتابی مستقل نگاشته و برخی یک فصل یا چند فصل کتاب خود را به آن اختصاص داده اند. «عبدالمحسن عباد» در پژوهش خود در مجله «الجامعه الاسلامیه که در مدینه منوره منتشر می شود بیش از ده تن از مؤلفان بزرگ اهل سنت را در این زمینه بر می شمارد از جمله: «حافظ ابونعیم، «سیوطی، «حافظ ابن کثیر»، «علی متقی هندی صاحب کتاب «کنز العمال»، «ابن حجر مکی در کتاب «القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر»، «مریم بن یوسف حنبلی در کتاب «فوائد الفکر فی ظهور المهدی المنتظر»، «قاضی محمد ابن علی شوکانی در کتاب «التوضیح فی تواتر ماجاء فی المهدی المنتظر والدجال والمسیح و دیگران. همچنین در میان شیعیان دهها کتاب و رساله در گذشته و حال انتشار یافته است. از جمله کتابهای جدید چنین است: «منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر» از «شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، «الزام الناصب

فی اثبات الحججه الغائب از شیخ علی یزدی حائری، «المهدی الموعود المنتظر عند علماء اهل السنه والامامیه از «شیخ نجم الدین عسکری از انتشارات موسسه امام مهدی - تهران و «الامام المهدی از «علی محمد علی دخیل چاپ بیروت، که کتابی بسیار جالب است. این دسته از عالمان در برابر منکران بیشتر به ادله نقلی تکیه کرده و صحت احادیث مهدی را از طریق اهل سنت و شیعه، (۱) اثبات کرده اند و همچنین تعدد طرق روایت و کثرت راویان از صحابه و تابعین و تابعین تابعین (از همه فرقه ها و مذاهب اسلامی) را یادآور شده اند. «شیخ عبدالمحسن عباد» نقل کرده است که راویان حدیث مهدی از صحابه بیست و شش تن هستند. و در مقابل ائمه [اهل سنت] که احادیث و روایات مهدی را آورده اند شمارشان به سی و هشت تن می رسد که نامهای ایشان را ذکر می کند و برخی از آنها اینانند: «ابوداود» در «سنن»، «ترمذی در «جامع»، «نسائی در «سنن»، «احمد» در «مسند»، «ابوبکر بن شیبه در «المصنف»، «حافظ ابونعیم در «حلیه الاولیاء» و در کتاب «المهدی»، «طبرانی در «المعجم الکبیر» و در «المعجم الاوسط»، «ابن عساکر» در تاریخ خود، «ابویعلی موصلی در «مسند»، «ابن حریر» در «تهذیب الاثار»، «بیهقی در «دلائل»، «ابن سعد» در «طبقات و ... در اینجا می خواهیم از «احمدامین و کسانی که از او تبعیت کرده اند پرسیم آیا افرادی همانند این ائمه که از محدثان و راویان معتبر هستند و امت، ایشان را قبول دارد و در نقل اخبار صحیح به ایشان اعتماد هست، تبانی بر نقل «اسطوره داشته اند؟ چگونه ممکن است امت و علمای بزرگ و محققان و صاحبان صحاح و مسانید، تا این حد به «اسطوره اهمیت دهند؟! این گستاخی که با ساده ترین قواعد ذوقی، منطقی، عملی و اخلاقی در تضاد است برای چیست؟ آیا این وسوسه گریها نشان از هوسرانی ندارد و یا راه افتادن دنبال تحریکات وهابیان، نیست؟ علمای پیشین و حاضر همگی «تواتر» احادیث مهدی را اثبات کرده اند تا راه را برای شک آوران و توجیه گران ببندند مانند «شوکانی (م ۱۲۵۰ ق) در رساله اش به نام «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المهدی والدجال والمسیح و «برزنجی (م ۱۱۰۳ ق) در کتاب «الاشاعه لاشراط الساعه، «شیخ عبدالمحسن عباد» در پژوهش خود در مجله «الجامعه الاسلامیه افراد دیگری ذکر می کند از جمله: «حافظ آبری سجزی (م ۳۶۳ ق)، «شیخ محمدسفارینی (م ۱۱۸۸ ق) در کتاب خود «لوامع الانوار البهیة و «شیخ صدیق حسن فنوچی (م ۱۳۰۷ ق) و از متاخران که تواتر» احادیث مهدی را نقل کرده اند، «شیخ محمدبن جعفر کتانی (م ۳۶۳ ق) است در کتاب «نظم المتناثر من الحدیث المتواتر». علما افزون بر نقل روایات، به ادعاهای مخالفان پرداخته و به اشکالات و خدشه های ایشان نسبت به روایات، جوابهای محکم و متین داده اند. (۲) باید گفت مهم ترین پژوهشهای جدید عبارتند از: الف) پژوهشی از «عبدالمحسن عباد» (۳) - استاد دانشگاه و از علمای اهل سنت - این اثر که البته اشتباهاتی نیز دارد مباحث زیر را مطرح کرده است: ۱. به صورت گسترده نام صحابه ای که احادیث

ص: ۹۷

- ۱- رک: العباد، عبدالمحسن، مجله الجامعه الاسلامیه، س ۱، ش ۳، ۱۹۶۹م، با عنوان «عقیده اهل السنه ولا اثر فی المهدی المنتظر» صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الاثر.
- ۲- برای جواب اشکالات آنها رک: العمیدی، ثامر، دفاع عن الکافی، ج ۱، ص ۲۰۵.
- ۳- قبلا به عنوان بحث و مرجع آن اشاره شد.

حضرت مهدی را از رسول اکرم، صلی الله علیه وآله، نقل کرده اند، گرد آورده و بیست و شش تن را نام می برد. ۲. اسامی ائمه ای که احادیث مهدی را گرد آورده اند برشمرده و سی و هشت تن را ذکر می کند. ۳. نام علمایی که تالیفی جداگانه درباره مهدی دارند آورده و ده تن را نام برده است. ۴. نام برخی از علما که تواتر احادیث مهدی را نقل کرده اند، آورده است. ۵. روایاتی را که اندک رابطه ای با مهدی دارد و در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است ذکر می کند. ۶. برخی احادیث را که در غیر صحیحین (سنن و مسانید) آمده است می آورد. ۷. نام علمایی را می برد که به احادیث مهدی استدلال کرده و به مفاد آن پای بند بوده اند. سپس به جنگ منکران احادیث مهدی و کسانی که درباره آن حضرت شک می ورزند همانند «ابن خلدون، می رود و اشکالات زیادی به او می گیرد و ثابت می کند که وی آشنایی با این مسائل نداشته است. از «شیخ احمد شاکر محقق که مسند «امام احمد حنبل را بررسی کرده و احادیثش را تبیین کرده است، نقل می کند که گفته است: «ابن خلدون مساله ای را پی گیری کرده که درباره آن آگاهی نداشته و به میدانی پای نهاده که مرد آن نبوده است و در فصلی که درباره مهدی گشوده مرتکب اشتباهات فاحشی شده است...». و در نهایت [این محقق] بدین جا رسیده که «مهدی حقیقتی است ثابت و غیرقابل شک. ب) تحقیق دوم از پژوهشگر و محقق «ثامر عمیدی است، ایشان روشی را که علمای بزرگ در این مسیر پیموده اند، به کار برده است و به صورت کامل و گسترده مساله را تحقیق کرده است. این پژوهشگر فاضل، توانسته است مطالب را دسته بندی کند و همه مسائل را ذکر نماید؛ بخوبی توضیح دهد، بررسی کند و آنها را به صورت روش علمی صحیح درآورد. این پژوهش، صص ۶۱۱ - ۱۷۱ جزء اول ارزشمند «دفاع عن الکافی را دربرمی گیرد. این کتاب از انتشارات «مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه در سال ۱۹۹۵ م است. از مهم ترین چیزهایی که با روش علمی بدان پرداخته است چنین است: ۱. بررسی نظریه اعتقاد به مهدی. (۱) ۲. رد سخنان ابن خلدون در تضعیف روایات مهدی، علیه السلام. (۲) ۳. نقل بیش از پنجاه و هشت (۳) مورد گواهی نسبت به صحت احادیث مهدی، علیه السلام، یا تواتر آن.

ص: ۹۸

۱- العمیدی، ثامر، همان، صص ۱۷۱ به بعد.

۲- همان، ص ۲۰۵.

۳- همان، ص ۳۴۳.

۴. ذکر منکران ولادت مهدی، علیه السلام. ۵. ذکر ادله فراوان و محکم و اعترافات از طرف اهل سنت از ابتدای قرن چهارم هجری تا حال نسبت به ولادت حضرت مهدی، علیه السلام، و وجود شریفش. (۱) ۶. و در آخر بحث جالب او درباره دروغ سرداب و دیگر دروغها. (۲) این دو کار پژوهشی نمونه های جدیدی هستند از تحقیقاتی که به روش گذشتگان عمل کرده اند و گرنه در این مورد، دهها تحقیق از دانشمندان برجسته وجود دارد که در این زمینه بسیار خوب کار کرده اند. (۳) روش عقلی (روش شهید صدر رحمه الله علیه)

شهید صدر در بررسی مسأله [امام] مهدی به مقدمات بدیهی استدلال نکرده و به تتبع در کتابهای تفسیری و روایی پرداخته است. همچنین در سند روایات کنکاش نکرده بلکه روش دیگری در پیش گرفته است. ایشان ابتدا اشکالات و سؤالاتی را که در این زمینه شده یا می شود، مطرح کرده سپس با تکیه به دلیل عقلی و داده های دانش و تمدن کنونی، به بررسی عمیق و دقیق آن پرداخته است. سرفصلهای این روش چنین است: الف) شهید صدر برای بحث خود، زمینه روشنی را درباره مهدویت (۴) و وجود ریشه های آن در میراث دینی - انسانی، ترسیم می کند؛ سپس به اصالت بخشیدن آن در تفکر اسلامی می پردازد و می گوید مهدویت در دیدگاه اسلام یک آرزو و خیال نیست که احساسات را به بازی بگیرد و مسکنی برای دردها و رنجهای روحی او باشد - چنانکه برخی از پژوهشگران پنداشته اند - بلکه «مهدی، عجل الله انسانی زنده است (۵) که با مردم زندگی می کند و در درد و رنج ایشان شریک است

ص: ۹۹

۱- همان، ص ۵۳۵.

۲- همان، ص ۵۹۳.

۳- به پژوهش آقای عبدالمحسن عباد و همچنین به بحث آقای جلالی و دخیل که قبلا اشاره شد مراجعه کنید.

۴- ان شاء الله در شماره های آینده به این مباحث خواهیم گرفت.

۵- ان شاء الله در شماره های آینده به این مباحث خواهیم گرفت.

و خود نیز همانند مردم، منتظر روز موعود است. ب) قبول این تصور اصیل، قدری مشکل است و در اذهان مردم اشکالات و سؤالاتی را مطرح کرده که آشکار و پنهان آن را به زبان می آورند. از این رو شهید صدر، رحمه الله علیه، با صراحت و روشنی این اشکالات و پرسش ها را مطرح می کند و سپس با روش خاص خود به جواب می پردازد زیرا می خواهد مساله را در جایگاه طبیعی خود قرار دهد البته در چارچوب تفکر اسلامی که مبنای آن عقل، واقعیت و برهان است. ۱. اولین پرسشی که شهید صدر مطرح می کند این است: اگر «مهدی انسانی زنده است که در بیشتر از ده قرن هم عصر مردم گذشته بوده است و در آینده هم خواهد بود، این عمر طولانی برای ایشان چطور ممکن شده است؟! چگونه ایشان از قوانین طبیعی که باید وی را پیر کرده و درهم شکسته باشد، گریخته است؟! سپس از سؤالی به سؤال دیگر و از اشکالی به اشکال دیگر می پردازد به گونه ای منطقی که جواب قبلی، زمینه سؤال بعدی می شود و همه مباحث و مضامین در ارتباط کامل هستند. نسبت به اشکال اول دوباره چنین مطرح می کند: آیا ممکن است یک انسان قرنهای زیادی زندگی کند چنانکه درباره مهدی گفته می شود که بیش از هزار و اندی سال عمر کرده است؟ (این شکل سؤال هیچ فرقی با قبلی ندارد) برای پاسخ به این پرسش در ابتدا توضیحی داده است برای اقسام امکان / اقسامی که معروف است یا می شود تصور کرد: (امکان عملی، امکان علمی، امکان منطقی یا فلسفی) و پس از آنکه مفاهیم آنها را روشن می کند، سخن خود را چنین خلاصه می کند: «اینکه عمر انسان به هزاران سال برسد از نظر منطق امکان دارد زیرا این از نظر عقل مجرد، محال نیست ولی فعلا- امکان عملی نسبت به نوع انسان پیدا نشده و تلاشها به جایی نرسیده است. اما امکان علمی، چیزی که از جهت علمی مانع این مساله باشد، یافت نمی شود زیرا همه تلاشهای علمی بر این است که «امکان علمی تبدیل به «امکان عملی شود و در همین مسیر، کوشش بر این است جلوی پیری گرفته شود. پس از نظر منطق نمی شود مساله را انکار کرد و بعید شمرد مگر از این جهت که «مهدی بر علم پیشی گرفته باشد و در مورد شخص او، «امکان نظری تبدیل به «امکان عملی شده باشد یعنی قبل از این که علم در مرحله تکامل به فعلیت برسد، که البته این نیز توجیه عقلانی برای انکار و استبعاد ندارد زیرا این همانند آن کسی است که مثلا در کشف داروی سرطان یا دیگر امراض، از علم پیشی گرفته باشد. البته این پیشی گرفتن - چنانکه شهید صدر می گوید - در طرح کلی اسلام که جریان مهدی را ترسیم کرده است - در مواردی اتفاق افتاده

و قرآن کریم نظایر آن را ضبط کرده است آنجا که قرآن به حقایق علمی مربوط به جهان و طبیعت اشاره کرده و امروزه علم از آن پرده برداشته است و روشنتر این که قرآن نمونه های این قضیه را ثبت کرده است چنانکه در مورد عمر نوح پیامبر گفته است: «فلبت فیهم الف سنه الا خمسين عاما» (۱) نوح نهصد و پنجاه سال در میان آنها بود. شهید صدر فرض دیگری را طرح می کند که مبتنی بر فرض سابق است و آن این است که اگر آمدیم و گفتیم قانون پیری یک قانون قطعی است و طول عمر بیش از حد معمولی بنابر دلیل «استقراء» خلاف قوانین طبیعت است جوابش این است که: در این صورت از قبیل معجزه است که در تاریخ پیامبران و رسولان چیز تازه ای نبوده و از نظر یک مسلمان که عقاید خود را از قرآن و سنت می گیرد امری غیر عادی نیست. زیرا قانونی که خیلی قطعی تر بوده تعطیل شده است. مانند داستان حضرت ابراهیم، علیه السلام، که در آتش افکنده شد و آتش او را نسوزاند قرآن کریم می فرماید: «قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم» (۲) گفتیم ای آتش بر ابراهیم خنک و سلامت باش. پس از این، شهید صدر توضیح می دهد که مساله معجزه به مفهوم دینی آن، اینک در پرتو علم جدید، بیش از گذشته قابل درک است و با استناد به نظریات فلسفی جدید به استدلال و بررسی آن می پردازد. ۲. شهید صدر، رحمه الله علیه، پرسش دیگری را مطرح می کند: چرا تا این حد اصرار بر مساله طول عمر مهدی است که در نتیجه قوانین عمومی به خاطر آن تعطیل شود؟ چرا فرض دیگری را قبول نکنیم که می گوید: رهبری بشر در روز موعود ممکن است به شخصی واگذار شود که آینده او را شکوفا سازد و فشارهای آن عصر، وی را به ثمر رساند. سپس شکل سؤال را به صورت دیگری مطرح می کند: فایده این غیبت طولانی چیست؟ چه توجیهی دارد؟ و در دنبال آن می گوید: مردم نمی خواهند یک جواب غیبی بشنوند آنها خواستار یک توجیه اجتماعی برای مساله هستند؛ توجیهی در سایه حقایق عینی و محسوس برای ایجاد تحولی بزرگ. برای پاسخ به این پرسش، شهید صدر، رحمه الله علیه، با سلاح شناخت از قوانین اجتماعی و مقتضیات تحولات اجتماعی، گام پیش می نهد و با طرح یک سؤال، مقدمه ای برای جواب می چیند. سؤال این است: آیا ممکن است ما این عمر طولانی را برای آن پیشوای ذخیره شده، یک رمز موفقیت در ایجاد تحول مورد نظر بدانیم؟ و می گوید: آری؛ سپس ادله ای می آورد که مستند به فهم عمیق از حرکت تاریخ و نتایج تغییر کلی تمدن و پیشرفتهایی است که انسان به اندازه درک و دید و تمدنش در سایه آن رشد می کند. سپس مساله را در پرتو رسالت اسلام و تحول مورد نظر آن، بررسی می کند. بدین سان شهید صدر این بحث را تبدیل به یک بررسی جامعه شناختی می کند که بر نظریه های اصولی و مفاهیم اجتماعی متکی است.

ص: ۱۰۱

۱- سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۱۴.

۲- سوره انبیاء (۳۱)، آیه ۶۹.

۳. شهید صدر، رحمه الله علیه، سپس به مساله ای مهمتر در این زمینه می پردازد و آن «امامت زودرس یا «فرایند به امامت رسیدن یک رهبر آرمانی در فرضیه امامت از نظر شیعه دوازده امامی است. می گوید این پدیده (امامت زودرس) را عملاً (۱) امت تجربه کرده است که مرتبه کامل آن در امام مهدی، علیه السلام، بوده و قبل از ایشان در امام جواد، علیه السلام، وجود داشته است. این پدیده - همان طور که ایشان، رحمه الله علیه، می فرماید - یک مفهوم حسی و عملی است که مسلمانان آن را لمس کرده و در زندگی خود با امام آن را به دست آورده اند و هیچ پدیده ای قویتر از تجربه یک امت نیست. (۲) شهید صدر، رحمه الله علیه، موارد زیادی از وقایع تاریخی به عنوان نمونه هایی می آورد که این پدیده را تایید می کنند. سپس نتیجه گیری می کند که: «امامت زودرس یک واقعیت است، خیال یا فرضیه صرف نیست و در قرآن کریم نمونه هایی برای آن وجود دارد مثلاً- راجع به حضرت یحیی، علیه السلام، قرآن می فرماید: «و آتیناه الحکم صبیا» (۳) و این چیزی است که هیچ مسلمانی نمی تواند آن را انکار کند. ۴. شهید صدر در اینجا وارد بحث روایی می شود و شبهه و اشکالی که منکران و مخالفان قدیم و جدید ایجاد کرده اند مطرح می کند: «چگونه معتقد شویم که مهدی الان وجود دارد؟ آیا چند روایت که در لابه لای کتابها از پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، نقل شده است، کافی است که ما را کاملاً قانع کند که امام دوازدهم وجود دارد؟ با توجه به اینکه این فرض خیلی بعید است و از آنچه ما به آن خو گرفته ایم بیرون است؛ اصلاً چگونه ممکن است ما اثبات کنیم از نظر تاریخی، مهدی واقعا وجود دارد و صرف فرض نیست که شرایط خاص روحی روانی موجب آن گشته باشد؟ شهید صدر این پرسش را با همه شاخ و برگش مطرح می کند. بعضی از جزئیات آن از اشکالاتی است که افرادی مثل احمد امین و دیگر مخالفان (۴) که تحت تاثیر روش غرب هستند در بررسی تاریخ اسلام و مسائل اسلامی، ایراد کرده اند. شهید صدر با توسل به منطق عقل و دلیل عقلی به جواب این سؤال می پردازد. و هنگامی که دلیل روایی می آورد، می بینیم که همراه با اسناد و واقعیات تاریخی است. حال بینیم ایشان چه می گوید: «اندیشه مهدی، علیه السلام، به عنوان رهبری که برای رساندن جهان به وضعیتی برتر، انتظار کشیده می شود در روایات رسول گرامی اسلام و بویژه در روایات امامان اهل بیت آمده است

ص: ۱۰۲

۱- ر.ک: شیخ مفید، الارشاد، صص ۳۱۹ به بعد؛ ابن حجر، الصواعق المعرفه؛ صص ۲۲۴-۲۲۳.

۲- ر.ک: ابن حجر، همان.

۳- سوره مریم (۱۹)، آیه ۱۲.

۴- قبلاً به عده ای از آنان اشاره کردیم.

و به قدری بدان تکیه شده که جای شکی باقی نمی گذارد. چهارصد حدیث از طریق برادران اهل سنت از پیامبر شمارش شده است و مجموع روایات که از طریق شیعه و سنی در این زمینه آمده به بیش از شش هزار می رسد. این رقم - چنانکه شهید صدر می گوید - آمار بالایی است و هیچ یک از مسائل بدیهی اسلام که مورد قبول همه مسلمانان است، به این اندازه روایت ندارد. (۱ ج) شهید صدر، در این جا روش جدیدی برای استدلال به کار می برد. ایشان برای این مساله که اندیشه مهدی در شخص خاصی متبلور می شود که امام دوازدهم باشد از روایات و بحثهای روایی استفاده می کند و آن را با شیوه ای جدید در این راه به کار می اندازد. وی در ابتدا توجیهاتی که به نظرشان در این زمینه قانع کننده است مطرح و آن را در دو دلیل خلاصه می کند و یکی را «دلیل اسلامی و دیگری را «دلیل علمی می نامد: «بادلایل اسلامی وجود رهبر منتظر را اثبات می کنیم و با دلیل علمی برهان می آوریم که مهدی افسانه و خیالبافی نیست بلکه حقیقتی است که با تجربه تاریخی، وجودش ثابت شده است» دلیل اسلامی

این دلیل رابا توجه به صدهاروایت که از رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، و ائمه اهل بیت، علیهم السلام، وارد شده مورد توجه قرار می دهد. این روایت مشخص می کند که مهدی از اهل بیت است، از فرزندان فاطمه، علیها السلام، است، از نسل حسین، علیه السلام، است نه حسن، علیه السلام، نهمین فرزند امام حسین، علیه السلام، است و این که خلفا دوازده تن هستند. همه این روایات آن اندیشه کلی را محدود، و در شخص دوازدهمین امام از امامان اهل بیت، علیهم السلام، خلاصه می کند. سپس درباره این روایات می گوید: «این روایات بسیارند و در سطح وسیعی منتشر گشته اند و از طریق ما هم وارد شده علی رغم این که امامان، علیهم السلام، از طرح عمومی مساله، خودداری می کردند تا جان آن خلف صالح را از گزند حفظ کنند...» در نظر شهید صدر کثرت روایات که رقم بزرگی را از نظر شماره تشکیل می دهد - یعنی به حد توأتر می رسد چنانکه برخی از علماء نقل کرده اند - اساس قبولی آن، صرفاً فراوانی روایات نیست آنگونه که در میان محافل علمی حدیثی جاافتاده است بلکه افزون بر آن، قرائن و شواهدی است که خود دلیل بر صحت آنها است.

ص: ۱۰۳

سیداحمدیکانی فرد اشاره:

در شماره های پیشین ماهنامه موعودمطالبی رابه حضورخوانندگان محترم و گرامی ماهنامه عرضه نمودیم که برگرفته از خبرنامه ها و بولتنهای مذهبی غرب بود^۱ در این شماره ماهنامه نیز برآنیم تا خوانندگان عزیز را با گرایشهای معنوی و مذهبی خاصی که در غرب در حال رشد است و در واقع اعتراضی است بر مادیگری و فساد حاکم بر جامعه غرب آشنا نماییم. امروزه زندگی مادی در تمام ابعاد و با همه جلوه ها و نمودهایش هرگز قادر به اقناع و ارضای روحی بشر نیست و آدمی همواره خلاء و کمبودی را در وجود خویش احساس می کند و به دنبال پناهگاهی است که او را به آرامش برساند. انسان غربی، امروزه از جلوه های مبتذل زندگی مادی و غرق شدن در لذتهاوشهوتهای ناپایدار و غیر مشروع که راه را بر معنویت او بسته اند به ستوه آمده است. انسان امروز غرب از زندگی ماشینی و صنعتی به تنگ آمده و ناآرام و بیقرار به دنبال تکیه گاهی می گردد. پیش از این برخی از متفکران دلسوز دنیای غرب آنچه را که غرب امروزه بدان گرفتار آمده دریافته بودند و همگان را نسبت بدین امر که دنیای غرب بیمار است و داروی این بیماری «ایمان مذهبی است، هشدار داده بودند اما جامعه غرب متاسفانه به این هشدارهای مکرر وقعی نهاد و کسانی را که احساس خطر می کردند و فریاد بیداری سر می دادند «واعظ بی موقع نامید. (۱) رنسانس مذهبی غرب که امروزه با روند نسبتاسریعی در حال رشد است با وقوع انقلاب شکوهمند اسلامی آغاز گشت و باعث علاقه و گرایش مردم غرب به مذهب شد و موجب گشت تا نهضتهایی توسط برخی از اصحاب کلیسا به وجود آید. امروزه در آمریکا نهضتهایی سیاسی - مذهبی برای نجات جامعه آمریکا شکل گرفته اند که از جمله آنها می توان به نهضت «بلوغ اخلاقی

ص: ۱۰۴

«جری مالول اشاره کرد. این نهضت که به همراه نهضت‌های دیگر موجود در آمریکا به وجود آمده سعی در مسیحی کردن دوباره آمریکا و بازگشت به خویشتن دارد.» جری مالول در برنامه اقدامی خود می‌نویسد: «پنج مسأله اصلی وجود دارد که دارای پیامدها و تاثیرهای سیاسی هستند و آمریکاییان اخلاق گرا باید برای روبرو شدن با آنها آماده باشند: سقط جنین، همجنس‌بازی، تظاهرات خلاف عفت عمومی، نوشته‌ها و فیلم‌های تلویزیونی یا سینمایی، انسان‌مداری (اومانیزم) و نابودی خانواده. (۱) این گروه‌ها معتقدند که یکی از دردهای بزرگ جامعه آمریکا که باعث بی‌هویتی دینی شده، «انسان‌مداری غیر مذهبی است که در درجه اول از نظر اجتماعی جلو آزادی عمل فرد را می‌گیرد و او را از شبکه قیود و دیوانسالاری که غایتی جز تقویت قدرت دولت ندارند به اختناق می‌کشد و از طرف دیگر در زمینه اخلاقی در جهت معکوس، خود را مدافع آزادی کاملی قلمداد می‌کند که بلافاصله به صورت بی‌بند و باری و مغایرت با اخلاق تغییر شکل می‌دهد. به عقیده «جری مالول مبارزه علیه این هر دو وجه باید به طور همزمان صورت گیرد. از جمله گروه‌های دیگر که امروزه در جامعه آمریکا به طرفداری از مذهب خود را مطرح ساخته‌اند گروه «وفاداران به عهد» هستند که راهپیمایی میلیونی خود را در آمریکا برپا کرده و مردان مسیحی در آن بر تعهد خود پای فشردند. (۲) از جمله دیگر نشانه‌های رویکرد غرب به معنویت گزارش‌های بسیاری است که هر از چندی از گسترش رو به رشد اسلام‌گرایی در آمریکا و اروپا به گوش می‌رسد. یکی از روزنامه‌های چاپ آمریکا در این باره می‌نویسد در آمریکا سالانه ۲۵ هزار نفر به اسلام می‌گروند و از این نظر اسلام سریع‌ترین رشد را در میان مذاهب در این کشور دارد. (۳) روزنامه لوس آنجلس تایمز با اعلام این مطلب می‌افزاید چنانچه گرایش مذهبی این افراد به اسلام را از سوی بزرگسالان احتساب نماییم بنابراین با در نظر گرفتن فرزندان خانواده رقم مسلمین به چند برابر خواهد رسید. بنا به نوشته لوس آنجلس تایمز کارشناسان

ص: ۱۰۵

۱- همان، به نقل از کتاب اراده خداوند ژیل کوپل، ص ۱۸۶.

۲- ابرار، شنبه ۱۳/۱۰/۱۳۷۶.

۳- روزنامه رسالت، ۶/۵/۷۲، ص ۱۶.

حدس می زنند تعداد مسلمانان آمریکا اکنون بین ۴ تا ۷ میلیون تن باشد. (۱) خیرهای دیگری نیز حاکی از آن است که نقش دین در از بین بردن نابرابریهای اجتماعی در اروپا نیز بسیار چشمگیر است به طوری که امروزه زنان خسته، که از شعارهای توخالی برابری حقوق زن و مرد به ستوه آمده اند و این شعار را دارای دستاوردی جز فشار روحی و جسمی بیشتر برای زنان غربی نمی دانند راه حل خود را روی آوردن به اسلام می دانند و تنها طی دو سال اخیر بیش از ۲۰ هزار تن از باسوادترین زنان انگلیسی به اسلام روی آورده اند. گرایش به اسلام پدیده ای است که به سیستمی برای احیای مجدد زندگی در دنیای پر از بحران و هویت بخشیدن به خود و بازگشت به هویت‌های زنانه تبدیل شده است هویتی که دیگر فراموش شده است. (۲)

در این مورد مطالب و گزارشها به اندازه ای زیادند که ذکر تمامی آنها از حوصله این مقاله خارج است و ما در این مقاله تنها فهرست وار به برخی از آنها اشاره نمودیم و اگر توفیقی به دست آوردیم به توضیحات بیشتری در این خصوص خواهیم پرداخت. ذکر یک نکته لازم است و آن اینکه باید غریبان تشنه تازه به آب رسیده به شیوه ای درست و حساب شده راهنمایی کرد تا در دام مسلکهای انحرافی نیفتند و آبشان به سراب مبدل نگردد. با آرزوی پیروزی حق بر باطل و برپایی حکومت جهانی اسلام به رهبری حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه الشریف.

ص: ۱۰۶

۱- روزنامه رسالت، ۶/۵/۷۲، ص ۱۶.

۲- روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۲/۸/۷۲، ص ۱۵.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

